[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طب اکبر ۔ تصنیف [illegible] ارزانی [illegible]

[illegible]

مفرح القلوب ۔ فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج الامراض ۔ یہ کتاب [illegible] طب [illegible]
تالیف حضرت حکیم [illegible] صاحب [illegible]
انسان کا [illegible]

کنز الاسرار ۔ تصنیف حکیم [illegible] صاحب
[illegible]

[illegible]

[illegible]

...مکان فضل خلاق زمین و زمان

...جام سعادت التیام نسخهٔ عجیبه و رسالهٔ غریبه که محتوی بر مسائل
...ریه متعلقهٔ باه و نسخهای مجربهٔ این باب بی اشتباه است المسمی به

...ال الابصار
...ب الباه

...رئیس الاطبا رعالی نسب والا حسب حکیم محمود خان صاحب خلف الصدق
...علیخان صاحب مرحوم مطابق نسخهٔ مصححهٔ مسیح زمان ارسطوی دوران حکیم علام نبی خان...

...شی نولکشور مطبع مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی قدر بقدرته علی معرفة ذاته من وجود مصنوعاته من جنس الحیوانات والنباتات
والمعدنیات وشرف جنس الحیوانات علی النباتات والمعدنیات من الموجودات من جهة نقل الادویة
بین الارض والسماک فخصص تاثیر النباتات والمعدنیات علی ازالة الاسقام وکرم نوع الانسان
علی باقی انواع الحیوانات بالنطق والکلام وفضله باعتبار التکلم وحصول العلم بماهیة ذاته وزینة
بحلیة العقل تحصیل العلم بصفاته ونظم العالم بانتظام الادیان وجعل المذاهب باختلاف الافهام
واال الطبائع بالبدائع وآثار کل فرد بالصنائع ومیز وخصه بانحاء العبادات وتمیزه بانواع العبادات
لایوافق احد منه فی العبادة الآخر ولا یستوی فیها واحد من البشر وآثار عقله فشرافة صدقه بالملائکة
ووهن العقل عنده شده قوای الشهوانیة فمیل الطبائع بازدواج نوع حتی یحصل التقارب نوع من
جنسه وافاق فرط لذة الجماع علی جمیع لذات العالم لیمیل الیه طبائع الخاص من العالم الاتم
سبحانه ما اعظم شانه وارسل وارسل الرسول علی عبده شفقة عن زلة الاقدام من الضلالة اعنی
محمد رسول الله خاتم النبیین شفیع المذنبین بالکرامة امام المتقین بخلق الکریم هادی الصراط المستقیم

...جمیع واکرمهم بالخلق المنیع وصدق ابابکر بالتصدیق و اظهر العمر بالشجاعة والتحقیق
...بالحیاء و الغناء الخفی و الجلی و القب الکرار الغیر الفرار العلی رضوان الله علیهم اجمعین
...ش حکمای حکمت آیین و طبیبان طبابت و سخن سنجان نصیحت آگین و معاشران
...محققان کامل و عارفان واصل که حقایق علوم را بنظر تحقیق و مدارج فنون را
...ش نهاد خاطر و مد نظر میدارند اخفا و احتجاب نماند که من هیچمدان گوشه نشین عزلت
...مخمول حیرت بل لاشیء فی الحقیقة محمود از قدیم بصادق الطبابت اشتیاق حکمت
...ردار دوالا از و اقفیت دقایق این فن و از اسرار حقایق این علم سعد را نصیبا
...ت قدیم یاران ندیم و دوستان صمیم که با هم صحبت میداشتند بدر خواست ترقیم رساله
فی الباه که حاوی جمیع مدارج این امر باشد سائل بودند با اینهمه بسبب قلت فرصت و هجوم علایق
از حوائج ضروری و ضروریات لابدی که هر بنی نوع انسان را تا بقای حیوة مستعار از آن گریز
نمیباشد با وجود گوش زدگی التماس ما فی الضمیر ایشان در طاق نسیان مے انداختم چون تکرار
التماس اینها بمن گوش زدگی کرد یارای گریز نماند و نیز رد قول ایشان و عدم سمع ارشاد اینها
بعید از مودت پنداشتم بقول آنکه آرزوی دل دوستان جهل است خیالش بدلم جا گرفت کمر همت بستم
و راه به انجامش جستم از فضل قادر کریم کارساز با سرع ازمنه سبک تحریر برآمد و ضیاء الابصار
فی علم الباه که هم تاریخ اتمامش میتوان گفت مسمی و نامزد گردیده و از آنکه بعض مضامین نسبتی
زبان نسبت مناسبت فیما بین که اولی ترک آن بذکر آن مردان و آنگیری میکرد لابدی ایداز تحریر
قلم شکسته رقم تحریر فهمش پرداخت اما بصدق قول آنکه الانسان مرکب من الخطاء والنسیان با وصفیکه
بهره از علم تحریر ندارم و به فهم مطالب بزرگ و استخراج مضامین سترگ بسبب نقص عاری ام لهذا
امید از عالی همتان بلند همت و عالی رتبتان والا مرتبت که اگر سهوی و یا خللی و نقص معانی و یا
در رقم الالفاظ و یا بنا نظر اصلاح باصطلاح متوجه شوند و مرا بخطار و انداز ند الی الخطاء یا معترف
و یا لجهل معروف و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل مقالۀ اول در شیدۀ آرزوی الانعام

و مخفی بر طبائع سلیمه مباد که او سبحانه جل شانه جمیع انواع حیوانات را در نفس قضای حاجات علی الخصوص
در قوای شهوانیه شریک یکدیگر آفریده فیما بین ذکور و اناث مناسبت تام عطا فرموده منجمله ازان نوع
انسان را از روی فهم و فراست و عقل و کیاست بر دیگر انواع حیوانات اعزاز و امتیاز بخشیده و از میان
بعطای شرافت جوهر عقل افراد ذکور را من وجه بر اناث ترجیح داده ازینجهت پاس حیا و شرم و حفظ
مدارج اهلی که از لوازمات عقل است در نهاد خاطر شان منقش گردانیده بخلاف اناث که قلت صبر و
تحمل و جبن و بد فطرتی و سوء باطنی و بیحیائی و عدم لحاظ عزت شوهرے و ظهور امر جا بیجا که بسبب عدم کمال جوهر
شریف عقل میتوان گفت پیرامون سیرت خاطر شان است و نیز کمی فهم و ادراک و اختیار منهیات و
اجتناب از اوامر که متعلق نسائیت است علامت بر نقصان خلقت ازلی او شان است و ظهور قوت شدت
قوای شهوانی مرد را از روی کیفیت و کمیت بر اناث قوی گردانیده ازینجا باعث تعدد جماع انزاے
چنانچه از مرد بوجود می آید از زن هرگز ظهور نگیرد و همچنان افراد ذکور در حسب تفاوت مزاجی بر یکدیگر
ترجیح مرجح کرده چنانکه مزاج دموی و صفراوی به نسبت بلغمی و سوداوی بامر مجامعت قوی خواهد بود
از ان پس تاثیر صحبت را عمده اسباب ظهور نیکی و بدی مقرر ساخت ازانجاست که آفریدگار تبارک و
تعالی انسان را باعتبار خلقت بجوهر نیک منزه و پاک بیافرید پس از فریقین صحبتی که اختیار نماید
ظهور افعال آن بوجود می آید لان للصحبة تاثیرا و نیز بوجه اغلب شرافت نطفه را بر شرافت
افعال مقرر کرده اند ازینجاست اگرچه بعضی از اهل شرافت بباعث نقصان عقل خلقی فیما بین نیک و بد
امتیاز نکرده شریک صحبت بد بوده خوی آن گرفته مرتکب افعال قبیحه میشوند بالانجام حین کمال قوای
نفسانی و ظهور عقل کامل ترک آن اختیار نمایند و مظهر حسنات مبرات و مصدر افعال نیک میشوند
لان کل شیء یرجع الی اصله و صورت خلاف بر خلاف این پس شرافت نطفه بکمال جوهر عقل ممیزه
الکثریه خواهان امورات خلاف عقلی که مراد از صحبت بد اعنی ظهور افعال لایعنی و بیجی است نمی باشد
و حصول کمال جوهر عقل بر عنایات بیغایات واهب العطیات مقدر چه بر هر که از بنی نوع انسان
ذیل عاطفت می نهد بکمال عقل میرساند و همین جهت ذوی عقول سلیمه مختار صحبت شرایف

و تارک محبوب جهان و جهانیان میباشد پر ظاهر که عادی صواب و عیب و نیکی و بدی دنیا و دین
با عتبار تربیت و عادت و خوگرفتن است بوقوع این امر فریقین مشارک الا ترجیح به اناث لنقصان
عقلها فی اصل الخلقة چه عادت بمنزله طبیعت ثانیه از مذهب اطبا ثابت لا جرم مرد عاقل بر محبوبیت
این جهان ناپایدار که هر آئنه نمونه جهان باقی ست غور و تامل بکار برده ترک نماید و براوامر و منهیات حق
جل شانه که مخبر صادق بالمصادقت آن پرداخته عامل عمل باشد تا از شرمساری دو جهانه نجات یابد باب
اول از مقاله اول ما از جمله مصنوعات خلقت بی نیاز جلت خلقته چنان بشهادت و معاینه هنتبا داگردید
که از جمله اعضای بدن انسانی عضوی قوی یا ضعیف یا متوسط مخلوق میگردد چنانچه بدیهی ست حاجت
دلیلی ندارد از انجمله اگر اعضای تناسل بقوت پیدایش یافت هر آئنه این کس نسبت بافراد انواع خویش
در امر مجامعت بر دیگران سبقت خواهد برد و الا بالعکس و همچنین کلانی و عارضی سبب تولید منی کثیر
علی الخصوص در صورت غلمت او بر قوت و الا فلا لیس قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که شعور بر کثرت
طلب غذا و هضم او ست مستدعی قوت و کثرت مجامعت و با وجود این اگر آفرینش آلات تناسل
پر قوت البته در امر جماع قوی خواهد بود و در صورت دمویت مزاج که مستلزم شدت قوای جسمانیه
که مراد از قوت معده و جمیع قوای ششگانه اعنی طالب کثرت اغذیه مع قدرت قوت معده بر انهضامش
علاوه از قوت قوای دیگر در امر مجامعت می شاید که عدیم المثل باشد تا انجام عمر خویش و کثرت مجامعت را
لایق و صفراوی مزاجی او کمتر از دمویت و دیر نپاید زیرا که یبوست مزاجش اسرع بر نقصان میباشد
الا نسبت دموی سرعت و جرأت بر مجامعت میدارد لحدة مادته و بل بشرط عدم کثرت و اعتدال
در امورات لابدی شش گانه خواهد بود و بلغمی مزاج بباعث برودت مادهٔ خویش البته قادر بر انهضام
اغذیه کثیره نیست از ینجهت قابل کثرت مجامعت نمیباشد مگر نقصانش بسبب رطوبت مزاجی بزودی
عائد نمیگردد و سرعت قدرت به فعل جماع کمتر از قسمین اولین میدارد و دیر نپاید لبرودة مادته
و معاونة الرطوبة له و سوداوی مزاج البته نسبت به بلغمی قادر بر انهضام اغذیه میباشد و یبوست
ماده اش باعث قوت مزاج و اعضا و لهذا بالفعل جماع نسبت بلغمی قوی است لا در صورت کثرت الجماع

بر نقصان و نیز لائق سرعت و کثرت مجامعت نیست لما الفرقة فی الکیفیتین و ترکیب ماده
که بدیگرے صورت بندد و اگر بکثرت ست حکم آن مقدم میباشد و در صورت قلت افعال کش قلیل
بظهور می آید از ینجا عبث حکم آن معدوم میگردد و هرگاه که ماده که غلبه یابد حکم آن مقدم دارند
و نیز هر عضوی از قوی بدن انسانی از ضعف قوت و یا از صغر حجمش نقصانے دریابد حکم
بر ضعف آن نماید و قوی را بقویت خواه از قوت قوی و خواه از جسمیت فصل اول از باب
اول بر عالمان احکامات دینی و واقفان معاملات دنیوی مخفی و محتجب نماند که سوا از منکوحه
و کنیزک شرعی مرتکب فعل شنیع بودن علی الخصوص منکوحه دیگران که زنا همین مراد است و حد النص
قرآنے شاهد بریکه الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة نزد خلق شرمسار
و بزه کار و باعث کوتاهی عمر و کمی روزی و خوار خلق و رسوائی روسیاهی دنیا گرفتاری عذاب
منصوص است اگرچه ساتر العیوب که کریم و رحیم از جمله صفات نامتناهی اوست هر آئینه عفو جرائم را
توقع از ذات کبریائی او ممکن الا گرفتاری گناه صعب است که تا یوم قیامة بغیر سزائے بدکرداری خلاص و
رهائی ممکن الوقوع نباشد چه رنجیدگی شوهر عذابی است الیم و اهل تصوف که اهل الله و فقرا مراد است
کفر دانسته اند حسب قول حافظ شیرازی که در طریقت ما کافریست رنجیدن چنین وصول است و محض خیر علاوه
از ین کدامی ملت و مذهب از خیص هم نمیدهد که با اختیارش نسبت بدان قوم جائز باشد غرضیکه هر حال
پیرامونے این امر شنیع و فعل قبیح کدامی ذوی العقول فهمی خوصله ملت بهمت تجویز اختیار آن نمیکند
لیکن از انجا که اکثر اهل دنیا از نصیب عقل کامل بے بهره اند بجهت نقصان عقل تمیز نیک و بد نکرده
و با هوات جابجا خیال نموده مرتکب این امر شنیع میشوند علی الخصوص چون شهوت ماده منویه که جولانے
مراد از دست اختیار این فعل میسازد و بعضی از تمیم شده افتخار میکنند و کسیکه شریک حال آنها نشود
آنرا مخنث تعبیر مینمایند و ملامت اصح را بجهال سزے از ندلیس لوندگان هر مذهب و ملت اختیار این
فعل میسازند و بسبب کثرت ترغیب اغوا کنندگان این امر شنیع چنان شائع گشته شاید کسی از ین فعل
باز مانده باشد پس اگر بمقتضای نحو شهوات نفسانیه و لذات جسمانی ورزیدنے اعمال مناهی آن شود

زینکه شائبه مالکیت غیر نداشته باشد مثل لولیان اختیار کند اگرچه حکم شارع مطلقاً رخصت است هم
نمیدهد و ظاهر که در حالت جوانی جوانان اقویا در صورت ضعف قلب تهییج نکنند بد و ضعف بسیار شدت
کاینمعنی وقت کمال قوی دماغی و قلبی بوقوع میرسد نکرده زنان فاحشه را بمناکحت می آرند و
یا بمناکحت چهار ازواج بوجه علت که حکم شرع شریف باین امر شائع باشد گرفتار دام بلا میشوند چون
نزول نشئه جوانی و استفراغ ماده منویه عقل بجا می آید و گرفتاری آن عذاب الیم باعث انواع
ترددات و تفکرات میگردد و علاوه ازین در صورت عدم واقفیت این فن لابدی منافع و مضار
جماع را محتاط نمیشوند پس باسرع ازمنه قبل از حدوث وقت نقصان باه حاصل میباید که اصلاح
آن تا مدت العمر ممکن نمیباشد و از اجرای کار زن باز میمانند و وقتیکه حصول تسلی نماند گردد و
نائره حرارت شهوتش روکشی نمند طبیعتاً و بجانبو وه خواهان امور حیا بیجا خواهد گردید که ازین
روسیاهی شوهر در خلق و زبونے عند الله متصور خواهد گشت و بسا است که در حالت ظهور این حالات
غیر مناسبه مروجه جهان و جهانیان اکثر اوقات ذی عزت و غیرت جان شیرین خود را بیجان
میسازند و بجرم موت گرفتار بوده تا قیامت بعذاب آن گرفتار میشوند و حال آنکه اگر ازدواج زنها
بیک کس یک زن بشکل تسلی نمیباید و چرا نباشد که حالات زن بسبب خبث باطنی او آشکار نمیشود
تا حال شهوت و عدم آن و تسلی و غیر تسلی او معلوم نگردد پس شهوت چهار را چه یارائی که مناسب یک
کس ماند الا در صورت واقفکاری این فن و کسب این کمال میتواند تسلی هر کس متعلق خود بوقوع رساند
غرضکه بهر حال کسب این کمال و حصول این دولت لازوال محتاج الیه خاص و عام که کسی را ازین
گزیر نیست و با وجود این بسا تعجب است که معیوب ترین خلائق تصور کرده میشاید که باعث قی و رنجیدگی
کنندگی این خلاف انتظام دنیا و دین است عقلاے زمان و کملای دوران خلاف عقل اختیار کرده
معیوب ترین انگاشته باشند ورنه کدامی نظر دوربین و عقل صواب گزین تجویز معیوبیت این نماید
بلکه تقاضای دین متین و دنیاے دون بر ذمه همت مردانگی الزام مینماید که محتاج الخاص و العام الیه
و ضرورت محتاج الیه دنیا و دین ظاهر که هر که بمناکحت خود آید راضی و خوش باشد که عند الله اجر عظیم

و نیز وقت وقوع چهار بنا کهت که حدّ تکالیف شرعیست از حصول مرام باز نمانده سوای خلق الله
عقبی و تلف جان که از بس عزیز است عاید گردد لاجرم عنان شبدیز قلم را به تحریر لابدی پرداخت و
به نگارش این مدعای ضروری آشنا ساخت فصل دوم از باب اول مخفی و محتجب نماند که علم عیاشی
علمیست مشکل که از ابتدای تکون الی الآن و انشاءالله این بسمع نرسیده و نه کدامی کتب که متمسک الیه
این فن باشد بنظر گذشته بنا بر علیه تیقن شد که بسبب اشکال کدام کس پیرامون این نگردیده و اگر
گفته آید که بباعث زبونی این کسی گرد این نگردیده دور از صواب نماید چرا که این متعلق
بل جزوی از اجزاء علم ابدان است و علم ابدان علمیست بس شریف که پیشوای دین متین او بر علم ادیان
ترجیح داده فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و شرافت جزو شریف بشرافت ظاهر و
پیدا نیان که موجد عالی حوصله و بلند همت بوده نا تامل ترک کرده و بلکه صحبت ایشان را میوست این
خلائق انگاشته اگر اهل عیش کتب ها درین فن تحریر کرده الا بسبب احتمال حشو کما ینبغی مطلب آن ری بگردد
از انجمله کوکا پنڈت بشاکه خود را بلفظ موجد این فن تا مزد میکند چرا نم که سوای دروغگوی که شیوه شاعران بیباک
چه ترجیح کرده اول زمینه نگاشتی نگاشته که سوای خشک دماغی او عقل و نقل آن قاصر علاوه ازین صنافت
مرد و زن چهار چهار کرده و هرگز نشان آن بجای نموده که این قسم مختص آنجا یی باشد اگرچه هزاران مردان و
زنان بلکه بے مبالغه بی تعداد بنظر گذشته با وجود علم باصناف زنان هیچ خیال آن با همدیگر باعتبار قیام
هرگز تمیز نمیشود بلکه هیچ پیدا نیست برالاعلی نوشت صنافت او همین تیره مقامات مبتنی زن را تبار یکی
بمقام معین نوشته و گفته که از بساس آن موضع خاص و تباریخ مخصص بجماع منزل میشود چه قدر بصداقت
صدق تجربه او تصدیق میگردد پر ظاهر که مشارالیه انزال زن هم نمیدانست و اگر میدانست همچنین گفتگوی
بیهوده که محتمل برالاعلی اوست نمی نگاشت فصل سوم از باب اول عیاشان این زمان که از عقل کامل بهره ور
نیستند با وجود نقصان قوای شهوانیه از خبرگیری منکوحه خود باز مانده هم صحبت غیر بوده اند یا در زمره
عیاشان روزگار نساکه باشند و به شخصی بهم جنس عمل نمایند که تفاخر این جهان خراب همین قرار یافته معیوب
این همه ابتلا میکنند و هر دو کار قبیح شمارند که خطا را بر صواب اختیار کردن و را از عقل و قیم سنت لو فرضنا

درصورت استقرار عادت ذمیمه باعتبار زشتی اعمال در خاطر مهما امکن بمقتضای عقل بار تسام خیال
معیوبیت این بدفعیه آن کوشاره و درصورت غیر ممکن بودنش عیب امن حیث عیب بعمل آرد نه تنها بارهم
بقول آنکه عیب کردن زاهدی بباید و حلوا خوردن را روی بشاید پس بهر حال بربائی ذهن کامل
خیال مختبط دماغی که ترک منکوحه یکجا از سر بدر کن و بعد تسلی منکوحه اگر شهوت داعی دیگری باشد البته
سفا آنقدر ندارد چه ناراضی زوجه بیجا ماخوذی عند الله و روسیاهی دنیا متصور است چرا نباشد
که درصورت عدم خبرگیری و عین انقطاع ربط به وجه ناچار بخیال عدم مربوطی شوهر بمدت العمر
برغبت مساحقه و یا باختیار هر وجه طوریکه صحبت میسر آید و تقاضای طبعی و نبال مسکر مشغول شود
تو فکر یکه هر ذی عقول بدامنگیر انصاف هرگز بغیر خبرگیری خانه پیرامون این امر جای دیگر نگردد
و اگر چه باعتبار آخر عمر باعث شرارت شهوت و قوت قوای دماغی که اثمنی مانع و خارج عصو و جرأت
و اخذ هر یک نیست بدام زن نمی آید الا وقت کمی شهوت و قوای جسمانی که لازمه نزول انشه نوعمری
و حصول نتیجه کثرت مجامعت است شهوتش هوای ماؤنه جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد
ناچار گرفتار دام بلا بوده روز بروز خبط دماغی ترقی یافته جمله عیوب را صواب مینماید و بسبب عدم قدرت
بفعل دیگر بخانه ادمی افتد و حال آنکه عین کمی شهوت هر دو اتهم تسلی نمی یابد از ین باعث با وجود
موجودگی این امر بوده بر دیگر شده انواع انواع ذلت و خواری این میخواهد تا آنکه از خانه خود
بدر میکند بار دیگر معاینه شکل این بدل گوار نمی نماید و نقصان زر که جمیع مدارج دنیوی بر این قرار یافته
آنرا حسابی نیست بمشاهدات حالیه و سابقه چنان مستنبط گردید که هر که نقص عقلی در ین گرفتار شده ثمره
خرابی برداشت حتی که امرای ذی اقتدار به پیرامونی صحبت غیر جنس باختیار این پیشه نوبت بگداگری
و بربادی نیک نامی و عزت بزرگان اندوخته سالهای دراز بیک نقص عقلی رسوای کوچه و برزن گردیدند
و سودی نه برداشتند حسب این رباعی رباعی رفتی ببزم غیر نکونامی تو رفت ؛ ناموس صد قبیله
بیک خامی تو رفت ؛ اکنون اگر فرشته نکو گویدت چه سود ؛ در شهر ناحکایت بدنامی تو رفت ؛
فصل چهارم از باب اول اگر چه انسان تا که در صحبت عیاشان روزگار و زنان فاحشه عالمه

این کار فسلک نگرد و عقل و حواس دنیوی و لیاقت نشست و برخاست انسانی بهم نمی رساند پس
لازمهٔ مرد عاقل زاهد دنیا و شرافت شریف این جهان مقتضی آن نیست که با وجود بسیار بهم تحصیلی این کسیان
نیک و بد زمانه را بر بدنامی و نیکنامی ذاتی خود ملحوظ خاطر ندارد و سبب دوراندیشی و خیال پس و پیش
دنیوی بحکم عقل و بکبر بغیر فهمید نیک و بد خود حاصل بوده خرابیهای دنیوی ذمهٔ خود عاید کرده
مورد طعن جهان گردد چه مردم جهان و جهانیان امر علوی چنان به ثبوت پیوسته که اول قدم
عیاشی باعث سرخروئی مجمعی درین جهان خراب بخرابی شهرت می نهند و وقت حصول ضعف
که اول ثمره اش بحق سرعت انزال است حسب ترغیب مغویان بد امنگی خیال ساک اختیار برگ
قسب که خیلی ممسک ست مختار میشوند و چون لطف شهوت و ضعف قوای شهوانی که ثمرهٔ دوم نتیجه کثرت
مجامعت میتوان گفت بنا بر رهبری لوندگان عیاشی بد فعیه ضعف باه باستعمال شراب که حرام مطلق
مرتکب گناه کبیره که قریب به تکفیری انجامد میگردند و شریک صحبت عیاشان بوده لقب عیاشی
حاصل میسازند و بلکه نیز اهل صحبت این شراکت شخص جدید بلوث او به امورات جابجا اختیار خود ما
میخواهند تا در صحبت دیگر رفته عیب جوئی این تجدید و انواع ترغیب داده گرفتار
عیوب جهان عادی خود مینمایند بخیال آنکه عند قیام به صحبت دیگر عیوب اینها طشت از بام
نسازد و بلکه شخص جدید را اگر ناقص العقل میابند تاکه بگجور و توش هش خود می سازند بار یا بکی
هم صحبتی نمیدهند پس اهل هوش ثاقب و صاحب فکر صائب با رجاع عقل خداداد بواسطه
دوراندیشی بخیال سوء انجامی امورات ذمیمه معیوب نسبتی بذات خود باعتبار رواج خاندان
و شرافت آبائی و اجدادی مقتضای وقتی و مذهبی که هر یک را در انگیر حال خود می باشد
هرگز دم ستهٔ با وجود هم نشینی صحبت شان شریک عیوب جهان مختار شان بلوث نگردد و علی الخصوص
باختیار صحبت شرب شراب که مختار جمیع عیاشان این زمانست و شاید کسی ازین فعل رانده باشد
در دوری جدید صحبت مختار این با محوی بوده که اکثر کسان بسبب ضعف خلقی از کثرت مجامعت
عاری بوده حسب مقتضای وقت بنابر ضرورت بکثرت مجامعت از بدنسبتی بخوجی خویش امریکه

درین کار مبتلی شده راغب و شائق میشوند یعنی تشرب بشرب شراب که نسخهٔ ایست عجیب و غریب مفید
باه بارها باختیار استعمال این کار روائی میکنند و عادی میشوند بحدیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع
ممکن الوقوع نمیباشد و نیز بحجت ملولی خود زنان هم بحکم خود را تیر غیب عادی مینمایند و این
بیت مقوله خود بر زبان میرانند ؎ شراب تا نخوری لقحبه خط نبری * که بے حجاب شود کس بدجا
بدیها * پس لازمه دینی و شرافت مذهبی مقتضی آنست که ازین نجس العین که بر آئینه بجز تصحیفی و
صادق تحقیقی بشهادت آن بقول الٰهی رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ پرهیز خته و چرا نباشد که ناقص
دین مسلمانی ست هرگز پیرامون این نگردد و اکثر کسان بجوالشرب شراب نسبت بعضی فقرا و
ذوی اقتدار و موجدان عالی حوصله عقب گذاری میکنند و بخیال نمی آرند که آن عالی همتان
باعتبار نجاست دنیا ملوث و ناپسند بل بسبب محار مکروهات دنیوی باستعمالش محواز
دنیاے دون نمیخواهند تا آنکه بلذات نفسانی و مکروهات دنیوی که باعث حرمت او بوده
مختار اند بهرحال رصورت شرکت صحبت این کسان بنا بر حصول انسانیت ترک و هنگیرے
عیوب جهان و جهانیان بلحاظ ننگ و عزت خاندانی و شرافت و نجابت خودی از مختارشها
احتراز جوید فی الحقیقت شرکت صحبت ایشان و عائد نمودن بدنامی ذمه خود برائے و لوآنکه
چند روزه بنا بر وقعیت ایام جوانے شایان انسانیت نمی باشد بل تجویز عقلی و ملتی روا ندانسته
احتراز جوید باب دوم از مقالهٔ اول مخفی نماند که آفریدگار عالم جبلیت زنان را بمکر و فریب
کرده و حیا و شرم و عصمت و وفا وغیره لوازمات دنیا که دامنگیر او ست همه مصنوعی چنانکه
لی جلی بالنص فے القرآن ان کیدکن عظیم * از جهت بر دوستی و وفا او تکیه کردن
تجویز عقلی و ملتی و مختار ذوی عقول سلیمه نمیباشد حسب مقوله سعدی شیرازی ؎ زن دوست
بود و لے تا زمانی * تا چیز تو بیافت مهربانی * چون در بر دیگرے نشیند * خواهد که ترا دگر
نه بیند * پس بر قول و فعل ایشان اعتماد کردن دور از عقل و ثواب گزیدن است زیرا که
مجبولیست این فریق بر راستی نگردیده بقول شاعر ؎ زن از پهلوی چپ شد آفریده

کس از چپ پارسائی هرگز ندیده • لیکن ازانجا که اهل دنیا را ازان گزیر نیست و چاره نباشد که بتودگی
دنیا برین مجبولیت گشته اند اگر گفته آید که دنیا همین ست بشاید پس چاره ناچار موانست با این
فرقه الزم افتاد والا خیال مصلحت این زمره بدر کردن و به امورات جابجا بر عقل ناقص او عمل نمودن
ومشورت با او فرمودن کدامی اهل ذوی العقول مصیبت زا آمد ازین نه رسته اند حق ست
وعین صواب چنانچه پیشوای دین متین امام جمیع تابعین جناب که موجد همیشه و اصل بحق بودند
تا اهل اختیار فرموده و اجازت آن نسبت به غلامان و خاکپای نعلین خود بخشیده الا لزوم و نسق
آنها بکلامی معجز بیان بر امر و نهی نحوی کرده که اگر کسی عامل آن گردد هرگز بنقصان بدی
ازین فرقه عاید او نگردد که بر واقفین احکامات دینی پوشیده نیست اما حکمای متقدمین
بنابر استغراق و وحدانیت و معیوبیت صحبت این فرقه دور از راستی ترک موانست و هم نشینی این
اختیار فرموده و معیوب ترین افعال دانسته و حصول ضرر بصحبت ایشان بعقل و دانش نگاشته
واقوال مختلف بیان کرده که شروحا درین مختصر درج کردن تطویل لاطائل تصور میگردد
اما متاخرین مثل جالینوس و شیعه آن و شیخ الرئیس و تابعین شان باظهار این معنی اتفاق
دارند که منی فضله ایست از فضله های بدن پس دفعیه آن چون بول ضرورت مثل دیگر
فضلها ضرور افتاد چه در صورت عدم تدافع اعراض منکره که شروحا بدرج آن پرداخته ام
ظهور گرفته باعث خرابی و برهمی مزاج گردد پر ظاهر که اخراج مایحتاج بر طریق اعتدال که بمزاج
هر یک مخصوص ست لابدی افتاده و قول بعضی علی العموم از جماع منع کرده و نفی نفع آن
نموده بطلان و صحیح از تجربه ثابت است و بقراط مؤید این حکایت جالینوس معاون
برانکه چنانکه منی ایشان بحد افراط بود هرگاه ترک جماع اختیار نمایند بعضی ایشان کم شوند
وگرسنه سرمانده گردد چنانچه جمع کثیر بمشغولی علم فلسفه ازین فعل باز ماندند بسبب غلبه برودت
و در حرکات بدنی ایشان ضعف عاید گشت و بدون سببی ظاهر در حزن و اندوه گرفتار شدند
تا آنکه آثار مالیخولیا و منکر حال ایشان گردید امر بجماع فرموده در اندک مدت از عوارضات لاحقه

نجات یافته صحت کلی بهم رسانیدند و محمد زکریا نقصان ترک جماع کسیکه شاغل بکثرت او باشد قرلیسوس
دانسته بل اتفاقاً عروض وجع شدید که گاه منجر بتشنج باشد نگاشته و دیگران مقر اند که خروج
و دفع فضله منی هنگام زیادتی آن علی الخصوص در حالت جوانی بجوانان اقویا موجب
نشاط و سهولت حرکات بدنی و نفسانی و جلا فکر و رفع غم و هم مسکن غضب و خیالات
فاسده و مالیخولیا و جنون و دیگر حرکات دماغی و حرارت بدن و فسردگی خاطر و ذکر اجابا
میدید و عشق فساق را دور مینماید اگرچه بغیر از معشوق اتفاق افتد و بعضی امراض بلغمی و
سوداوی را دافع باشد لانه تهیج الحرارة الغریزیة و تنعش القوی و یدفع الفضول الردیة
بالجمله محال عقلست که در جماع منفعتی نباشد چه ظاهر است که جماع امریست طبعی و طبیعت مقتضا
نمیکند امری را بدون منفعت پس منفعت او از قیاس و تجربه ثابت گشت در نیصورت جاعل فعل
جماع حسب تقاضای مزاج خود بغیر افراط و تفریط عامل این عمل باشد چه صحت و سویت
مزاج بر اعتدال این منوط گردیده چراکه در صورت کثرت وقوع این امر ضرا بیهاسی که دفعیه
آن ممکن نباشد عاید میگردد و چنانچه در افراط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کمی آن عوارضی که
بذکر آن در ترک جماع پرداخته ام لاحق میشود لهذا عملدرآمد کار جماع بمقتضای مزاج خود نگاه
دارد تا از شر آن امن باشد و عمل این کار بحسب امزجه مختلف میباشد چنانچه بجایگاهش بیان گردید

فصل اول از باب دوم پوشیده بر ارباب تجربه نیست که زنان فاحشه را بنکاح آوردن
بازواج متعدده خود را دام بلا کردن مختار ذوی العقول و دانشمندان روزگار نمی باشد
چه خوش آمد قول ناظم: اسیر زن نتوان شد پسا الهی و دراز ۞ برای یکدم شهوت که خاک
بر سر او و چه از حالات زمانه مخفی نیست و نخواهد بود که دنیا محل غرض و غرض از اسن مرد و زن
شهوت رانی و ولوله شهوت چند ایام جوانی و دفعه اینچند روزه از یک و دو و سه و چهار
بر سبیل مساوات مگر هوس که عین کمی شهوت و هنگیری مسکن و دامن هوس
فراخ بقول آنکه ع مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد ۞ و دنیا اطفای آتش شهوت

مرد و غیره من الاغراض مختصه بذات زن متصور نمیگردد اما امورات دیگر سوای این از قسم آسوده
اکل و شرب و غیره متعلق ذات خود هر فصل ایزد بیهمال است بهر که از بنی نوع انسان آسودگی
میدهد بکسی ناکس مدد و معاون حاجات او میگردد و از انجا که انس مادری و پدری بر جمیع متعلق
دنیوی بالتصنع ترجیح بر ترجیح الا الیشان نیز بغیر آسودگی ولد کما ینبغی مانوس و خوش نمی مانند
مشکوه که با وجود غیریت بجز غرض خواهان آسودگی نان و نفقه و لیس فیه نائره شهوت و رثا
از ایشان شرست نگردیده چنانچه بر ملوثات مکروهات دنیا پوشیده نیست مرد عاقل حال انکه
ملوث دنیا اندیش عواقب و از نیز از انجام هر مرام را اندیشیده و از اندیشه پس و پیش اندیشناک
بوده هر قدر که از ملوثات دنیا و ما فیها سبکدوشی مد نظر خواهد داشت امن و آسایش دنیوی خواهد یافت
اگرچه معاملات تقدیری از ایشان متعلق باین ملحوظات قابل فهمید نیست و لسبب عدم آگاهی بالکل
گنجایش دم زدن نمیدارند فصل دوم از باب دوم دیده شده که کثرت ولد نیز باعث کثرت
تعلقات دنیا و ما فیها میباشد و وقوع این باعتبار قرینه قیاسی موقوف بر کثرت مجامعت یا قرابت
چه کثرت مناکحت بسبب کثرت مجامعت و کثرت مجامعت باعث کثرت اولاد و ازین جهت
قلت مناکحت و کمی مجامعت سبب امن و آسودگی میگردد و نیز بنابر حفظ صحت [illegible] باشد
این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت باهی میباشد اما ناقص العقل ناعاقبت اندیش جاهل لایح
که تعدد مجامعت در روز و شب اختیار مینمایند انجام ثمره ضعف باهی بیرون شده از [illegible] هم
خود را معذوری یابند و حال آنکه از تعدد مجامعت ایشان زن هم تسکین نمی یابد چرا که
جماع ایشان بنابر دفعیه خواهش نفسی خود میباشد نه برای تشفی و انزال طرف ثانی
چه باعث نقص عقلی در نیکار و لا علمی بر اسرار انزال تسلی مد مقابل را آگاه نمیدارند
و ظاهر که حین عدم انزال که اطفای نائره شهوتش مردان دارد وقت استفسار انکار
بر زبانش نمیرود و فاعل عدم انکارش را محمول بر شهوتی کرده تعدد مجامعت لوقوع
میآورد آخر کار شهوت فاعل اختتام یافته خواهش مفعوله بیقراری مانده چارهای بر شهوتی

ود چنانچه بسبب کثرت وقوع این مراتب بالسنهٔ خاص و عام پر شوقی مفعوله مشتهر گردید
ال کیس کذلک اما کسانیکه شدت و خواهش زن باختلاف مذهبین و چند یاوه چند
ن خلقت نسبت بمرد احتمال کرده باوجودش حقیقت واقعی آنرا بیان طراز نگردیدند بعقل
هم چنان میگذرد که چون این فن بسبب شهرت معیوبیت معدوم گردیده و باوصف اگر
از اهل دنیا در ینباب به تکلم پرداخت بسبب رواج معیوبیت کسی گرد آن نگردید تا بر خوبیه
مات آن نظر غور و تامل صورت می بست و بر حقیقت واقعی او آگاهی بیافت و تحصیل
ن بعمل می آورد و عمل را آمد او باعث دفعیه نائرهٔ شهوت زنان میگردید و حقیقت شهوتش
منکشف میشد پس ظاهر است بسبب لاعلمی تاویل دو چند و ده چند پرداختند و تحقیقی درو سلیقه
نائم نکردند تا باعث تشفی و سکوت سامعین میگشت پس سردی و تری مزاجش که از اولطبیعه
ثابت گشته برهانی ست قوی و حجتی ست ساطع بر کمی شهوت او و چرا نباشد لان البرودة
ممیت القوی والرطوبة مسترخی لها و معاونة للبرودة فی هذا الفعل و نیز اگر زیادتی
شهوتش صادق بودی حکم کتاب ربانی که بهر آینه در دین و دنیا نازل آمد از ین تمسکی ندارم آنکه
مثنی و ثلاث و رباع بچهار ازواج نسبت یکی از خلق الله بطور رواج یافته شایع
میگشت بلکه برعکس آن بودی و نیز صریح خلاف مشاهده بکذب آن شهادت میدهد که بهر
بدنیا پیدایش بیاید بازدواج مردمی و را بید و در مشاهدات عالیه و زنان سابقه گاهی
بسماعت قرین نه پیوست که کدامی زنان بسبب شهوت ناکی خود شوهران خود بارها باوجود نقص
گذاشته مرتکب این فعل شدند و بلکه اینچنین بصداقت می آید که شوهران او خبرگیران نشدند
از ینجا باعث باختیار صحبت بد فاحشه گردیدند نه آنکه خود را فاحشه کردند و اینهم نیز از شریفه
قوم زنان بوقوع نیامده و بلکه نسبت به لواج کوچه گرد شخص پیشه خویش بسمع میرسد آنهم اتفاقی
و نادر النادر و کالمعدوم و بلکه اکثر زنان باوجود نقص مرد در جبلیت صبر شکیبا کرده نشسته
بوده اند و نیز صریح ظاهر که آنانکه در حین شباهیت بیوه بوده در اکثر تا زندگی خود اختیار دیگر شوهر

نکنند جاے انصاف و محل غور است کہ اگر شہوتش زائد بودی این چنین حالات بجہ وقوع می رسید
و با ایشہ بے اعتدالی و نقص مرد انراکسے اشمار نمی آرد پس بہر حال سررشتہ انصاف از دست
داده طوریکہ ممکن باشد بخیال رفع زبونے و نقص خود و معیوبیت و نقص زن جاید کرده مورد
طعن جہان و رسوائیان میکنند حالانکہ بوجہ من الوجوه شہوتش زائد از مردان نیست
لا ثبات بالبدایتہ زانکہ عوام الناس بر حال شہوتش آگاه نمیشوند بسبب بدذاتی اوست کہ بسبب
خبث باطنی از حال خود آگاه نمیکنند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات ناشایستی
از انکشاف آن معذور بوده بر شہوتے او محمول میکنند زیرا کہ صریح ظاہر کہ اگر کدامی از جنس
زنان بباعث انس یا از دیگر اسباب مرده جہان ہمراز مرد میگردد مرد را از راه تسکین وقت
نقص خود در نیکار عقب گذاری از ان دشوار میشود چہ جای بعل دیگر و در صورت واقفیت
سبب خلط جانبین و انس فیما بین شہرت مییابد بل قدرت بفعل دیگر ہم میدارد چون
اصل در نیکار اول کثرت و سرعت شہوت پیش و واقفیت چہ سرعت شہوت سبب غلبت
زنان میگردد و واقفیت باعث و قیقہ ناثره شہوتش مییابد بل اہل ہوش صاحب است
و اقفیت را بر قلب شہوت با عتبار تسلی زن ترجیح میدہند بدلیل آنکہ تا کے سبق آن فاخواہد کرد
انجام از نیکا باز مانده معذور خواہد شد و چنین کمی شہوت بشرط وقف کاری جدائی فیما بین
ممکن نخواہد بود و در حالت نقص این ہر دو ہرگز گرد این کار نگردد کہ باعث خرابی ست
علی الخصوص با خذ زن فاحشہ کہ نحش آن کافیست بر عذر انیکار فصل سوم از باب دوم
استان مردانرا اگرچہ حکماء سابقین با عتبار اوقات آن زمان بجوبے بجیز تحریر کشیده اند اما
از انجا کہ حوادث زمانہ و تردوات متعلقانہ فرصت آسودگی و اطمینان کہ باعث انشراح خاطر
و قوت قواے جسمانی ست مہلت بر آسودگی نمیدہد از نحیبت قوا یکہ پدر را حاصل میباشد
نصیب پسر نمیگردد و ازینباعث مولود بوقتی من الاوقات بر سبیل ضعف ظہور مییابد لہذا
مولود این زمان را تا بست سالہ بیخبر از حلاوت دنیا و ما فیہا میباید و ہشت ہر گز لیہو نہا جماع

بلکه هم صحبتی زنان نگردد انداز انجاست که صحبت زنان سبب میلان طبایع بجانب مجامعت
نماید بعدش تا سی سال حسب تقاضای وموزونیت مزاج که بیقرارے طبع دل بر آنست و
قوت قوای جسمانی که یکی را مختلف میباشد اعنی دموی مزاج صحیح الترکیب قوی غیر ملوث طبع
فارغ از مکروهات دنیا اگر یک مرتبه در روز و شب اتفاق مجامعت کند بیشا باره وصفراوی
مزاج متصف باتصاف مذکوره مطابق دموی و بلغمی که اوصاف مذکوره داشته باشد یکروز
درمیان وسوداوی که صفات معلومه دم مثل نگیرد و روز چهارم حامل عمل باشد و از سی تا چهل سال
دموی بحسب ضرورت اگر هر روز نکند بهتر است وصفراوی یک روز درمیان و بلغمی در هفته
بحسب ضرورت دوبار و در مرتبه وسوداوی بحسب ضرورت یکبار در هفته بهتر در دو هفته و از
چهل تا پنجاه دموی در هفته یکبار نهایت دوبار وصفراوی در دو هفته یکبار نهایت دوبار
و بلغمی و سه هفته یکبار نهایت دوبار وسوداوی در چهار هفته یکبار نهایت دوبار و از پنجاه تا
شصت دموی در دو هفته یکبار وصفراوی در سه هفته و بلغمی در پنج هفته وسوداوی در شش هفته
بل او بے ترک انسب است این هر دو و از شصت تا انتهای عمرش مطلقاً ترک واجب بر جمیع امزجه بلکه فایده
غریبه بقول اطبا را از بست سالگی تا سی سال در هفته یک دو دفعه و در سی قوت در هر ماه
دو سه بار و در کهول و بعد اربعین ضعفا را جماع مناسب نیست و شباب دموی مزاج در جماع
قوی میباشد علاوه از مقرر بالا و تیز قریب اکثر میباشد و صفراوی کمتر از دموی و بلغمی و سوداوی
قابل کثرت مجامعت نیستند نصیحت بر این طرز احباب فی الاصل المتعلقه بهر حال کثرت و قلت
جماع موقوف بر قوت مزاج است هر قدر که مقتضای طبعی ایشان و کثرت ماده منویه داعی باشد
کار بند شوند نه الفقار که بار استگی بتکلف خود را در معرکه هلاک اندازند تا ضعف بهم نرسد و که
او عیبه منی در سه چهار نهایت پنج جماع علی التواتر تهی میگردد بحسب الطرز اج و در صورت اصرار
از این خون صالح که صلاحیت غذا ارا تدارد ماده ردی بیرون مے آید که در نیستی تبا است فی آن باید در عمل
عمل نه اندازد تر قیم بار ازا اکار تصور زیاده محتاط باشد و صورت خلاف این تا سعی بربادی شهوت از نقصان

شهوت علاوه از ثمره مرضی من الامراض خواهد برداشت و باید دانند که حال مولود این زمان تا به رو خرابه
چنین است که عروج فسخ جوهای فرج بوده بمجرد خروج دخول را اختیار میکنند یعنی بعمر ده دوازده ساله که هنوز
قوت قوای طبیعیه ظهور نمی یابد مشغول باین کار میشوند تا بیست سال از قوت باهی دست بردار
بوده بامراض بدنی گرفتار گردیده خرابی و رسوائی مے بردارند و حصول فرزند برای آنکه قوای این
بوجود می آید و مکروهات زمانه معاون برابتری او بوده هیئت و شکل از قوای مولود کل یوم
ابتر میشوند پس ای دانشمندان ذوی هوش و معامله فهمان خرد نیوش از حالات فرزندان خود خبرگیران
باشند و پنبه غفلت از گوش بدر کرده از نشست و صحبت بد که داخل حالات ذمیمه میباشد مصون و داشته
تا بیست سال از ازدواج بل از جماع زن مجتنب نموده بعدش بازدواج آرند و من بعد نیز از امور
جابجا نگران بوده در هر امر ناصح باشند نه آنکه چادر غفلت کشیده بگرفتار خرابیهای زمانه گرفتار کنند.

فصل چهارم از باب دوم پوشیده آرای ذوی الافهام و ذوی طبایع سلیمه مباد که برای
کل سن از سنان بنی نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لوازم سن صبی شرارت استعداد
بفرح مثل لوازم طبیعیه فصل ربیع و سکران جانب فرح میباشد سبب آن غلبه حرارت و رطوبت
و خلو آن از عقاید راسخه و رذیه آن و عدم تجارت کثیره در خیر و شر اما شباب پس حرارتش
مائل بحرارت و مزاجش به یبوست مائل و تقاضای طبعی ایشان راغب بسرور و مقتضی سرور
کثرت معاشرت و مصاحبت اهل عیش نه برای تحصیل منافع عقلیه بل بواسطه تحصیل لذت
بدنیه از صحبت و دوست میدارند بهزل و لعب را اما کهل پس حرارت شان با وجود قلت حدت ضعف دارد
سورت نسبت حرارت شبان الا نفرح به نقصان مثل شیخ نیست از ینباعث توسط اخلاق
در شجاعت و تهور و صداقت محبت کل شیء من غیر تخییل کذب اما شیخ فلبضیا یدبر مزاج ایشان برودت
و یبوست و باعث حصول عقل از تجارب سنین سابقین و نیز بسبب غلبه یبوست مزاج استحکام
مزاجی و عدم تقیین باحکامات و اهمیه اثبات لوازم عقلی و تعین بصحت امور یقینیه عقلی و نصایح لابدیه

فصل پنجم از باب دوم بر خاطر ارباب بصیرت و اصحاب خبرت مخفی مباد که حقیقت ترجیح قوت شهوانی

نسبت زنان از روی سرعت و قوت بمردان علاوه فرموده و ثبوتاً و از بدیهیات ثابت حاجت
دلیلی ندارد اما سبب سرعت انزال مرد با وجود قوی تر و سریع تر بودن شهوتش از آنجاست
که سرعت لذت سبب کثرت منی و کثرت منی بسبب کثرت تولید و کثرت تولید باعث کثرت تولید
خلقی ست نسبت به اناث و چون نزول منی مرد از کمر ست بسبب قرب مسافت زود بتحریک
می آید و باعث سرعت ماده گردد و الا دیر بپاید القرب موضعه چه از لوازمات ست که هر قدر شهوت
و لذت بیشتر همانقدر انزال منی زیاده تر و نیز حرارت مزاجش باعث بر سرعت انزال ست *
لان مزاج الذکور حار یابس اما نزول منی زن از پستان ست بسبب بعد مسافت بدیر
شهوت ناک شود و بسبب قلت تولید منی بطی الانزال و باعث قلت بر تولید نظر بنقصان
ماده منویه در اصل خلقت بوده لهذا شهوتش دیر پاید و نیز سردی و تری مزاجش سبب
دیر شهوت ناکی و بطی الانزالی او میگردد لان مزاج الاناثی بارد رطب و نیز گفته اند
که موضع خروج منی زن ثدیین و موضع خروج منی مرد صالب باب سوم از مقاله اول
حکمت داعی حکیم مطلق بر ظهور خصیتین مردان و اخفای خصیتین زنان درون فرج
هر دو بر دو جانب رحمش بر توافق انزالین یا قریب تر که باعث حمل ست گردید چه منی مرد بسبب
حدت مزاجی خویش بزودی بحرکت جماع تحریک پیدا بر و چنین مدفونیت خصیتین مرد در حرارت
بدن که حرکت جماعی معاون بر شدت اشتعال دست اسرع بر انزال میگردید از جهت ظهورش
مقرر گشت تا از حرارت بدن دور ماند از انجا که سردی خارجی مانع سرعت انزال ست لانه
مکشف و منی زن کثیر المائیة بارد رطب باعث بر بطی الانزالی اوست و با وجود این مدت
بعدی از رحم در حالت ظهور آن و عدم تسخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت
جماعی معاون بر بطی الانزالی او میگردید لهذا اقتضای حکمت خالقی مدفون کرد تا حرارت بدن
و حرکات جماعی باعث بر تذویب منی او بوده سرعت بر انزال نماید بر ظاهر که در صورت
خلاف این نسبت فریقین باعث توافق انزالین که باعث حمل پیدا شده علت غائی و لعینه

کثرت لذت جماع و ترطیب طبائع خاص و عام بمجامعت حمل ست و حمل سبب آفرینش و آفرینش باعث
خلقت دنیا و دنیا محل ظهور حکمت حکیم مطلق و گواه بر وجود او فصل اول از باب سوم
سبب ظهور قضیب انسانی با وجود استخار نسبت جمیع حیوانات ماشیه چون مسافت ما بین صلب و
ظاهر بطن جمیع حیوانات ماشیه از جانب خالق الیه المرجع و المآب مقرر گشت تا حین استخار
آن مسافت متسع بوده باعث گنجایش قضیب گردد و عند انتشار ظهور یابد بخلاف انسان
که مسافت گنجایشی غیبت قضیب نمیدارد و لهذا ظهورش میگیرد فصل دوم از باب سوم
خالق ارض و سما ظهور وجود قضیب انسانی در حالت صغر و استخار نسبت بدیگر حیوانات
علامت فارق فیما بین کرده و بل منجمله با عضاء انسانی خاصیت عجیب سوای دیگر
اعضاء نسبت به قضیب عطا فرموده که وقت انتشار یکبارگی عظم و طولانی بهم میرساند و حین استخار
یکمرتبه صغیر و نحیف گردد و ودیعت حکمت خالق بوجود حالتین بعضو واحد عجیب احتیاج بنا بر ظهور
نوعیت ست و رنه اگر فقط ضرورت اجراء بول تصور کرده آید حاجت باین مساخت طویله نمیداشت
بل گنجایشی اخراج بول از سوراخیکه در جلد میتوان هیشد حصول میگیرد چنانچه در زنان و خواجه سرایان
پر ظاهر که مخلوقیت این به شکل طولانی بنا بر فعل مجامعت که علتش وصول منی ست بقعر رحم
که اینمعنی سبب توالد و تناسل و ست ثابت و مخلوقیتش بشکل ایستاده را امری داعی نبود
چه ایستادنش برای ضرورت مجامعت که اتفاقاً بوقوع می آید و استخار او اکثر ضروری بواسطه
اخراج بول لهذا بحالت اکثری خود که استخار ست مخلوق گشت ازینجهت مختلف الهیئه بهر دو فعل
بواسطه ضرورت داعی هر یک امر قرار یافت لهذا خلقت قضیب بجوهر مجی بیافرید فصل سوم
از باب سوم خلق کرد خالق قدیر قضیب را بر سه مجری اول فوق همه مجری بول دوم پس
زان مجری مذی سوم زان پس مجری منی و نزدیک راس قضیب هر سه متحد گردید لهذا وُدی
پس مخرج آن مخرج بول ست و آن رطوبت ست عره و به لزجه جاری میشود در مجری بول نزدیک
اراده آن تا تعزیه آن مجری نماید چرا که بول بسبب کثرت مقدار خود طول میگیرد و زمانه مرور آن

دران مجرے وچون بول خفته حادث شود بحصول انجراد آن مجری احتیاج گردید بدین رطوبت تاکه انکسار نماید این رطوبت بسبب لعابیت خویش حدت بول را و محفوظ نماید مجرے را از انجراد و تولد این ودی از غدد ها و قضیب بقرب عنق مثانه میباشد و جریانش بدین حیثیت بوجود می آید که منفذ این غدد ها در آن ضد و نزدیک حرکت بول که برای خروج میگردد و ازین انضغاط ظهورش بوجود می آید لهذا هر دو در یک مجری قرار یافت و این ودی وقتیکه کثیر گردد و غلیظ شود سیلان مینماید بعد بول نیز و مذی رطوبتی است خلق کرده شد بنابر تلیین مجرے منی و تسهیل انصباغ آن و از نشان اوست سیلان آن نزدیک ابتدای شهوت جماع چه هنگام شدت آن سیلان منی در خارج آغاز مینماید ازینجهت تقدم سیلان مذی بر منی ظهور می یابد الا گاهی سیلان مذی بقدر تلیین مجری منی میباشد و ظهور آن بخارج بمشاهده نمی آید و قرار یافتگی مجری مذی علیحده از منی بنابر عدم اختلاط آن بمنی تاکه فاسد نسازد منی را و فائده جریانش بنابر تسهیل انصباغ مجری از انجاست که طول زمان خروج منی که در صورت عدم انصباغ از مذی ممکن میباشد فاسد میکند مزاجش را و سرد مینماید اثرا پس حاصل نمیشود از ان احبال که مقصود بالذات است و مجری آن بالاے مجری منی مقرر گشت زیرا که حصول تلیین نبالا نیز بر ودی حاصل میگردد بخلاف خلافش و سبب خروجش آنکه حین ابتدای شهوت جماع حرکت میباید اجزای قضیب را انعاظ بنابر تهیه جماع حاصل میگردد و ازین انعاظ منفذ ها شود غدد که موجود هست در رقبه مثانه و از حصول انضغاط سیلان رطوبت ظهور می یابد پس اینست المذی هر چند که تلاش و هنگام حال باید که حالات تولید مذی و ودی مثل منی منکشف گردد الا چنانچه باید نشانش نیافت حقیقی تا قصم حیران میگذرد چه کشاید که این هر دو فضله منجمله فضلهء غذای اخیرین بوده باشد چنانچه شیخ در قانون باتحاد فضله غذای اخیری پرداخته و کیفیتی بدفع آن ننموده شاید که دفع او ازین طریق بوده باشد و نیز عدم سفیدی حقیقی مذی مثل منی را نیز واضح از تحریر شیخ باید که آنکه سفیدی حقیقی ندارد و با وجود منی رفتن تلیج میباید ازان منی مجازی گویند باعث شاید است آن منی حقیقی و این منی مجازی

فضایه غذای انثیین است فصل چهارم از باب سوم اما بدانید انفعال عملی بخصوص جماع
بر دو قسم منقسم میباشد قسمی طبعی ای الصادر به مقتضای مزاج اصلی و قسمی تکلفیه صادر بحسب تأو...
عقلی و ریاضت نفس اما قسم ثانی ممکن نیست که استدلال کرده شود بآن بر احوال طبیعیه خلقیه ما
زیرا که امور طبیعی اصلی و جبلی بر آن نشده بل شیء دیگر است نکته اما از اینجا که لا بد است هر یک را
تحریک از محرک از آنجمله محرک شهوت جماع روح و ریح و دم قرار یافت باب چهارم از مقاله
اما کیفیت حدوث انتشار را از ریح و روح و دم بدین نهج میباشد که چون قضیب را تحریکی مقدر کند
تا که شدید القبول باشد مر تمدید و اتساع و تحویل پس چون نفوذ کند در آن ریح قوی و دم
و روح شهوانیه در وی که آن حس قضیب حساس بلذت است تمدید رسد قضیب را از
طول و عرض منتفخ میسازد و آنرا انتفاخی کثیر بخلاف سر قضیب که آنرا انتفاخی کثیر حادث نگردد
زیرا که اعصاب و شرائین که در سر قضیب اند شدید القبول مر اتساع نیستند چرا که مسامات آنجا
تنگ مخلوق شده اند چه اگر کشاده میبودند هر آینه روح و ریح آمده قضیب بنا بر فعل انتشار بر زودی
قبل از تمام فعل جماع بسبب کشادگی مسامات آنجا بر زودی تحلیل میبافتند و فایده انتشار
که قبل از جماع است زائل میگردید و نیز حکیم مطلق جلد سر قضیب که در طرف بالا است بیشتر
جواهر انزال است بمسامات تنگ خلق کرده تا ریاح و ارواح که حین انتشار در آنجا جمع شوند تحلیل شده
بر زودی قبل از اتمام فعل جماع تحلیل نشوند و جماع بخوبی حاصل شود و لهذا خصوصیت تنگی مسامات
با عصاب سر قضیبی گردیده نه آنکه جلد کل قضیب زیرا که اگر جلد تمام قضیب مسامات تنگ خلق میگردید
هر آینه فعل انتفاخ و تعریض حین انتشار که مخصوص قضیب است بالکل باطل میشد پس بدانید
که انتشار یا طبعی است و یا غیر طبعی اما انتشار طبعی را شرط است وجود روح مع ریح و دم کرده اند
از اینجاست که حصول انتشار طبعی بغیر از این هر سه محال است چرا که در صورت وقوع انتشار تنها
از روح هر آینه انتشار خفیفه بغیر انتفاخ که لازمه ریح است و بی سنگینی که لوازمات دم است آنهم نیز با نه
تحلیل مع فرط لذت حاصل میشد للطافة الروح و تصور حدوث آن فقط از دم البته انتشار

طویل مع سکینی بغیر حدوث و لذت کثیر که از خواص مختصه روحی است و لی انتفاع کما ینبغی
نیست بوجود می آید و نیز انسداد مجری منی حین امتلاء آن از وهم ممکن می بود
و آن از ریح تنها نباشد بلکه انتفاخی نسبت به قسمین اولین چنانچه باید بظهور می یافت
نمواری و استحکام و لذت کما ینبغی حصول نشود و در صورت قرار داد و واژین سه باهم
طبیعی حصول نمیگردد چرا که بصورت روح و ریاح بمعاونت وهم سکینی بحد وهم خواهد شد و
ست موقوفیت ریح و ترکیب روح و وهم انتفاخش موقوف خواهد کرد و تحصیل وهم ریاح با لطال
بطلان احساس لذت نتوان شد و از قسم طبیعی است انتشار چون گرمی شرائین بضیقین سببی
ریح و روح و وهم بجانبش منجذب گشته انتشارش بوجود می آید لان الحرارة جذابة
ت فارق فیما بین هر سه روح در جماع نحوی کرده اند که نشان کثرت لذت متعلق جماع
بروح طبعی است چه روح قلبی بغیر همراهی روح شرائینی نمی آید زیرا که محل اوست و وهم شرائینی باعث
بر زیادتی لذت جماع میگردد و علامت کثرت روح دماغی کثرت لذت عند ادراک فرج حین
نزدیک دخول و خروج پیدا شود و نشان کثرت روح طبعی کثرت انتشار است پس تمام انتشار طبعی
بمعاونت ارواح کثیره ثلثه و ریاح و وهم شرائینی ثابت گشت و گاه بسبب ظلم انتشار روح و وهم شرائینی
پیدا شود مثل انتشار عالم شباب که انتشار یکه حادث میگردد و نیز وافر اللذت و جماع محبوبه اما انتشار
غیر طبعی مثل انتشار یکه پس طفولیت و یا شیخوخیت و انتظار جماع به تکلف حاصل میگردد و بغیر از معاونت
خواهش طبعی و به تکلفی و علامت این حصول انتشارش بغیر سنگینی و استواری ظاهر و نیز گاه انتشار
غیر طبعی فقط از ریح غلیظ پیدا شود مثل انتشار مرض فریسموس غیر ضمک به وجود سه اعنی ریح و روح و وهم
ریح انتشارش غیر طبعی پیدا شد اما در حالت قرار داد انتشار فقط از ریح متولده نفس قضیبی
بغیر از آمد ریاح از اعضاء دیگر پس حاصل نمی شد انتشار پس طفولیت تا حد طوغیت لعدم
حصول الحرارة المحیلة لرطوبات الفضیلة ریاحا فی سن الصبی و نیز اگر انتشار از ریح
نفس قضیبی ممکن باشد هر آئینه اکثار و را غذیه منفخه باعث زیادتی انتشار میگردد و الحال

لیس کذلک اما از انجا که تولد ریح نفس قضیبی و قنات عروق بربخین و انثیین
از حرارت این محل که طبخ دهنده ماده منویست احداث ان ریح امکان پذیر است الا روح
و قضیب و بربخین و انثیین تولد شدن نمیتواند زیرا که محل تکونش سوای هر سه عضو است بسبب بقای
شخص ثابت نیست علاوه ازین ریاست انثیین بسبب بقای نوع متفق علیه جمیع اطباست
نه مولد روح از جهت تولدش درین محل ممکن الوقوع نمیباشد و سبب غائی انتشار قضیب جماع است
و سبب فاعلیش طبیعت و سبب مادی آن ریح و دوم شرایین است که منتفخ میسازند قضیب را
و روح و سبب صوری ایستادگی و ریاح متولده نفس قضیب نیز معاون بر انتفاخش میگردد و بوجود
رطوبت فضلی بسبب تکون الابدی میباشد و این رطوبت غیر مذی و ودی است که بعین تاثیر حرارت
محلله قضیب درین رطوبت فضلی آنرا ریح مستحیل میکند و نیز علامت وجود رطوبت فضلی نرمی
آن عضو است نکته و بدانکه فلقت مجری منی بر اعتدال مائل بلین سبب سرعت خروج منی
بر وجهیکه انزلاق آن آسان باشد و شدت لین باعث بر تقبیه بلکه بر عدم خروج منی میباشد
و علامت نرمی سهولت انطباق اوست فصل اول از باب چهارم اما اسباب لذت را
در دو جنس محصور کرده اند جنس اول آنکه تغیر دهد مزاج خلقی را دفعةً و جنس دیگر آنکه اعاده کناد
اتصال طبیعی را دفعةً و آنکه واقع شود دفعةً حس میگردد بان پس لذت نمیدهد و الام نمیدهد
چنانچه حاصل میگردد و لذت عند اجتماع ماده منویه حصول میگردد و لذت نزدیک استفراغ آن نیست و
برای این سبب لا آنکه اجتماع ماده منویه بالتدریج و استفراغ آن دفعی و سبب این از انجاست که
قوت حاسه دریافت میکند از محسوسات آنکه باشد برای آن قدر محسوس و دریافت نمیکند آنرا که
نمیباشد بآن قدر لا محسوس سبب التذاذ وقت خروج منی ظاهر که لین مجری منی سبب انفعالی است
احداث منی و حصول نوعیت ملم شبیه بتفرق اتصال نسبت مجری از حدتش و التحام آن تفرق بجهت
غروبت و لزوجیت منی بعدش و وقوع تفرق و اتصال دفعی بسبب سرعت حرکت منی باعث
بر لذت میباشد و همین ست حال اتصال که باعث بر التذاذ است نسبت زن از انجاست

کہ سطح رحم فی نفسہ حساس است و مرور منی زن بر سطح حساس رحمش بوقوع تفرق وضعی از ریح لذع
منیش و انصبابش با آن موجب اقشعریرت و لزوجیت منی آن سبب التذاذ گردید و کثرت و قلت لذع
جماع برای فریقین بسبب اختلاف امزجه و مناسب طبیعی و نیز بر قوت و ضعف اعصاب فاعله و منفعله
مختلف میباشد چه قوت بر قوت و ضعف بر ضعف و نیز عاملین کثرت جماع را التذاذ بکثرت عاید
میگردد از ینجاست که کثرت ارتسام تلذذ جماع برانگیزی تخیل باعث کثرت وقوعی آن مع
شوق رهبری آن میکند و نیز بسبب انتشار مرور منی با عصاب حاسه قضیب از جهت ادراک
میکند حاسه از حدت منی حصول لذت میگردد چنانچه در حکمه فصل دوم از باب چهارم اکثر اطبا
بظهور مولود نر و ماده غلبه احد المنیین بر دیگر قرار داده اند چه یکی محیل و دیگر مستحیل مثلاً اگر منی مرد
غلبه یافت مولود نرینه ظهور گرفت و اگر عکس باشد بالعکس چنانچه حال انقسام تولید مولود
بخوبی و شرح و جا بنگارش می آید عند مساس حاجت متوجه شوند بشرطیکه مرد و زن بکمال مزاج خود ها
رسیده باشند و قوت قوای ذکوری و اناثی بمزاج و منی هر یک حصول گردیده باشد و وصول هر یک
بقوت مزاج خاص خود ها بحسب تفاوت امزجه مختلف میباشد اعنی غایت حصول قوای ذکوری
سی سال نهایت سی و پنج سال با اختلاف مذهبین که انتهای عمر طفولیت برین قرار داد جمیع
اطبا گردیده میباشد و حصول قوای ذکوری این زمان در اکثر بیست سالگی نهایت بیست و پنج
سال میگردد و غایت مزاج اناثی بیست سال نهایت بیست و پنج سال متصور است اگرچه شناخت
این از علامات دیگر بر محققین مسائل طبی پوشیده نیست ممکن است الا بسبب ظاهر علامت این
از استشمام بوی عرق که آن از بوی پارچه ملبوسی پوشیده نیست ظاهر میگردد و بسبب اختلاف
این حالات یعنی بغیر وصول هر یک بمزاج خاص خود ها و تولید مولود درین آوان حال مولود
از تولید خنثی وغیره مختلف میباشد چنانچه بمقاله سوم بشرح آن پرداخته ام بوجود می آید و نیز اکثر
پیدایش مرد بجانب راست رحمش و آفرینش زن بجانب چپ رحمش و خلاف این هر دو بر سبیل ندرت
و نیز کلانی و بزرگی بیضه راست مرد وقت بلوغ اعنی وقت نبات شعر عانه سبب تولید اکثر نرینه

برفرزند نرینه و بزرگی بیضه چپ چین نبات شعر عانه باعث آفرینش اکثر پسر یاده می‌باشد و سختی
و نرمی لبشره مع ظهور دیگر علامات مخصوصه بلغمیت مزاج که غلظت و لزوجت منی دال است
اکثر پسر خواهان تولید نرینه می‌باشد لان البرودة المزاج و رطوبته یدل علی ان تولید المنی
فیه علی الغلظ و اللزوجة لان فعل البرودة التغلیظ و التجمید فالمنی من ابیهما کان
الصفاة یدل علی تولید من جهة خصوصًا فی الرجال لان منی هو اغلظ من منی النساء و لان قوة مزاجهم فی اصل الخلقة مع غلظة المنی لمناسبة مزاجه
دلیل غلبتهم بخلاف النساء و بعضی تقدم وصول منی برحم از جانبین بر غلبه مولود نر
و مادینه مقرر کرده‌اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول برحم رسد و تا خر منی زن گردد مولود
بوجود آید خلافش بر خلافش و اگر منی مرد با وجود تقدم وصول خود برحم نسبت بمنی زن قلیل است
و یا رقیق و ضعیف لسبب من الاسباب درینصورت در تولید مولود نرینه فرق خواهد افتاد
مثلاً اگر منی مرد با وجود قلت قولیت و قوت او بمزاج بکفی است فرزند نرینه با عضاء و یا با وضاع
و اطوار زنانه تولید خواهد یافت و اگر قوتش از مزاج تجاوز کرده با عضاء رسید پس با وجود اعضاء
مردانه اوضاع و اطوار زنانه خواهد یافت و اگر با وجود قلت رقیق و ضعیف است با وصف تقدم
وصول دختر با وضاع و صفات زنانه تولید خواهد یافت شاید که با مری من الامور از عضاء و غیره
شائبه مردانگی یافته شود و عکس بر عکس چونکه انحصار مخلوق خالق بی نیاز به مسلک عقل تجویز کردن
با وجود لا تعد و لا تحصی بودنش جهل است و نادانی الاسباب مناسبت مقامی چار ناچار زبندی
ازان تحریر آید و الله اعلم بحقیقة حاله و لصدقه و کذبه و نیز گفته‌اند که اگر اتفاق صحبت مجامعت
وقتی گردد که مرور النفس از بینی جانب راست روان باشد و زن را بالعکس البته مرد بر زن
غالب میماند و باعث تولد فرزند نرینه هم میتواند شد و اگر عکس بالعکس تعجبش بالسنة خاص و عام
مشتهر ازین باعث بر قمیش نپرداخت و نیز تجربه چنان به ثبوت پیوست که جماعیکه باعث حمل گردد
اگر وقوعش بتاریخ و یوم طاق امکان پذیر باشد اعنی یکم و سوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و غیره

روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه بشرط توافق تاریخ و یوم بر طاقت یقین واثق الیه
ی و المآب انذارم که بحکم فیضان مطلق فرزند نرینه ظهور یابد خلافش بر خلافش پس انگیزے
بوقوع جماع حسب قرار داد بالا مرکوز خاطر دارد و در صورت عدم توافق تاریخ و یوم خیال
عدم دارد و هر یکی ازین تاریخ و یوم و عروج ماه و زوالش تاثیری دارد و بر اختلاف مزاج خلقت
بسبب احتمال تطویل از تقسیمش درگذر کرد و فصل سوم از باب چهارم چها قدرت کامله خالق
د افعلت عظیمه متخیله بفعل مصوره و ظهور افعال عجیبه نسبت متصوره بفعل عجیبه در تولید
بر افعال و صور حسنه و قبیحه حسب قرار داد حین انزال که باعث بر تولید باشد ثابت گرد
لها ر علامت عجیب آنکه شنیدم که حکایت کرد امام فاضل فخر الاماثل جمال الدین ترکستانی
انله وجهه امام فاضل نجم الدین حصفی خوارزمی پیدایش یافت از شکمش مولودی که راس او مثل
سر آدمی و باقی بدنش بدن مار دار بود و آن مولود که می آمد جانب مادر خود و شیر مینوشید پس
میرفت در سوراخی که در آن محل بود و دمی نشست در آن و بیرون می آمد از آن بهر که شکل او دیدند و با زنی در
مادر آماده پس هر بار که میرفت و برین طره عرصه یکماه منقضی شد پس از آن مفتی زمان فتوی بر
واجب القتل آن ثابت کردند چنانچه بقتلش پرداختند هرگاه بخیال وجود مولود عجیبه الکیفیت
بمادرش از چگونگی حقیقت ماجرایش سائل شد مشار الیه سوی اینکه خوف خود را مشاهده
مار و تخیل آن مار حین انزال متکلم نپرداخت ازینجهت عقلای زمان و کملای دوران
بوصیت نسبت بمعاشرین پرداختند که خیال کنند وقت مباشرت انچه نیک باشد از صور حسـ
افضل از انکه از بشر بود تا مشابه شود مولود با انصورت خوب و سیرت نیک اقتضاء تحرک اوهام
اطبا را در حکمت نجومی باثبات آن پرداخته اند که توهمات نفسانیه بالتحقیق میگردد باعث
حدوث احوال در بدن چرا که از شان نفس است احداث حسب توهمات جاذبه امور در بدن
سن غیر فعل و انفعال جسمانی یعنی احداث حرارت نه از حرارت و برودت نه از برودت حکایت
آنکه صحیح تخیل متوهم مرض مریض میگردد و بالعکس لان الوهم خلاق ثان لیس له مکان

اتفاق وقوع انفعال بدن از تصورات وهمیه صادق الا وجودش بدون حرکات روح
محال پس وجود تصورات وهمیه بدون ثوران امور طبیعیه ممکن الوقوع نباشد از انجاست
که وجود صور مولود حسب شائبه تخییل مجامع نزدیک مجامعت وقرب لون مولود بلون ملتزم
بعد عند انزال چه مشابهت صورت موافق تخییل بصورت دیگر سوای مجامع وقرب لون مولود
بلون ملتزم بعد از امورات طبیعیه هست که امورات وهمیه بواسطه حرکات روح و طبیعت فریقین
مرتکز گشته اند یعنی انتقاش امور وهمیه در طبیعت باعث بر ظهور آن میگردد و شرط انتقاش
موافقت بطبیعت منوط و این تصورات وهمیه گاهی نباشد سبب بحدوث حوادث
از نجیبت حکما امکان خوارق عادات واثبات نبوت ومعجزات ازین قبیل کرده اند مؤید این کلام
حکایت والد امام فخر الدین رحمه الله تعالی که والدین تخییل کرد صورت حسنه عند مجامعت زوجه خود
وقت انزال پس تولید یافت امام بان صورت حسنه متخیله والد خود چون تولید امام بصورت حسنه
واولی صور آن زمان گردید با وجود عدم صورت حسنه والدش متعجب شدند قوم باستماع این
حکایت والد متحیر گردیدند بوجود صورت حسنه امام باعث تخییل صورت حسنه والدش عند انزال
والصدق این نیز دانستند چه بخبر بودند القوم بر احوال غامضه از احوال موجودات این عالم و
بر چون وچگونگی سبحانه ما اعظم شانه وازین قبیل هست تبدل مزاج بسبب تصور شیء خائف و مفرح از که
نیست شک که وجود تغیر عظیم باعث بر تغیر مزاج وتبدل آن میگردد چه ظهور جمیع این تغیرات بسبب
تکمیل حصول صور از واهب الصور بنا بر تکمیل این اشیاء تکمله بر اسخه ازمان باعث استعداد قبول جمیع
حوادثات حادثه این عالم بالتحقیق از جانب واهب الصور مستعدات تحقیق تحقیق پس فیضان میباید
از فیاض مطلق بر آنکه مستعد ما هو الیق واولی بهمین غیر بخل نوع که باشد سزای
خداوند پس :: فائده عجیبه قدرت خالق بی نیاز چه قدر بر عجائبات محیط که ناطفه انسانی
با وصف فهم وفراست وعقل و کیاست در وصف لال تا نجاره وشیدگی دم ماشیه لشاخ لتیقت
بعضی زنان بسماعت صادقه از اقاویل اطبای سابقین ثابت ونیز یافتند بعضی طو آگف

ترک را دم صغیر که بپوشید مخرج را و تحرک بار او و میکرد و طاقه بالا و صلبین را بموجودگی دم سخت
که حرکت نمیکرد و بسرعت می شکست و شکست آن قاتل لهذا محتاج میبودند بنا بر حفاظت آن نشست به
کرسی مشقوب بقدر گنجایش دم تا از شکست محفوظ ماند و نیز میر و نید برای بعض ملوک شام تدبیر
نزدیک قرب موت آنها شبیه بشاخ صغیر فصل چهارم از باب چهارم در منافع جماع جماعیکه
بر وجه اعتدال با وقات قرار دادیش واقع شود بنابر استفراغ فضول ردیه محتبسه که باعث
انطفاء حرارت غریزی میباشد انبعاث حرارت غریزی نموده سبکی بدن و تهیه آن بنا بر تغذیه
تمیه مینماید چه حین استفراغ فضول ردیه مستقره بجواهر اعضاء رسته عای بدن بغذا بنا بر بدل
ما تحلیل و انبعاث قوی و حرارت غریزی را ابراهمیسامش ظهور فعل قوای طبیعیه جاریه بنا بر تغذیه
تمیه بوقوع میرسد و بواسطه تحلیل فضول روحی انبعاث روح بر فرح میکند و بسبب زوال
تکدر و تسخن روح که از ابخره و ادخنه محتبسه بوجود می آید و استفراغ غش بجماع میگردد لهذا ازاله
غضب و حصول عقل عاید مینماید و باعث لذت جماع انبساط روح و حرکت آن بخارج بوده
و زوال فضول کثیفه تحیر طبیعت گردیده دفعةً فکر غالب میکند چه فکر از انقباض روح و احتقان
آن بداخل بظهور می آید بل بدفعیه و دخان منی محتبسه از ناحیه قلب و دماغ و باعث انبساط
نفس بنابر دفع ابخره محترقه مظلمه و ادخنه منویه وسواس سوداوی و مالیخولیا و اکثر امراض سوداوی
را نافع باشد و نیز بواسطه انبعاث حرارت غریزی و قوای طبیعی باستفراغ فضول و انضاج
بلغم و دفع آن نموده کل امراض بلغمی علی الخصوص بمزاج کسیکه حرارت غریزی قوی باشد واقع
میباشد و زوال وجاع کلیه امتلائیه و قاطع مواد اورام حادثه نواحی انثیین و بیضتین مینماید و ترک
جماع بمدت ممتد و احتقان منی با دعیه اش ظلمت بصر و دوار و ثقل سر و اوجاع حالبین و حقوین و
اورام آنها عارض میگردد و وقتیکه اعاده بدان کنند صحت میباید و هرگاه تقاضای مزاجی بفعل
جماع داعی باشد و بضرورت اتفاقی ترک آن بوقوع رسد سردی بدن و برودت حال آن
و استفراغ شهوت طعام بوجود آمد عقب گذاری این حالات غریبه بغیر جماع ممکن نمیباشد و ابدانیکه بخار

و دخان کشیده شده باشد و وقوع مجامعت مزمن آن میگردد زیرا که عند افراط باعث خویش باعث کثرت
تحلیل شده انطفای حرارت غریزی گردیده سرد بوده سردی بیدا کن عائد مینماید از حیثیت
آن منی بکیفیت سمیه مستحیل گشته بخارات رویه سمیه جانب قلب و دماغ صعود گردانیده غشی صرع
میکند بهر حال جماع مزیل دیگر در فصل پنجم از باب چهارم در مضار جماع استفراغ از جوهر
کرد قابلیت جزء بدن میدارد ظاهر و گواه بصدق این ضعافت استفراغ منی که مثلش دیگر استفراغ
ضعف نیست باهر دو بدیهه حصول ضعف شدید الارادت بافراط لذت جماعی بلیلیت ساطع
جوهر کثیر از حاجی او دستکش بین جماع را تبرید بدن و تهزیل تبلد حرکات و تحلیل حرارت غریزیه
انهاک قوت است برمضار و دلیل تکثیر هیجان حرارت غریبه از جماع تبدخن کثرت شعر است
الا انجام تبرید بدن تام مینماید و ضعف دیوان داغی از بصر و سمع و غیره بدرجه انگیز میکند و
بساق آن فتور و وجع مجاری احوق میگردد که حمل بدن متعذر بوده قریب بسقوط میرسد بل
حالش مشابه بصرع غفی از امورات دینی و دنیوی میدارد و نقصان حرارت غریزی غلبه سودا را
و شدت حرارت غریبه کثرت صفرا را صدق گردیده و ایضا شدت حرارت غریبه اشتداد و احتراق اخلاط
کشیده بحدوث حمیات حاده محرقه هلاک میکند و ثمره ضعف دماغی حدوث طنین و دوار بل
بصورت کثرت ضعفش حرکت رفتار نمی راعضائش علی الخصوص از سر تا آخر صلب محسوس میگردد
غایت ضعف دماغی و اعصابی علامت رعشه و سهره و تحوظ چشم و دیگر حالات رویه که قریب نزع میباشد
حدوث مییابد و محوق شد حرارت غریبه بپشت گرمی آن انجذاب ماده موجبه سبب الام پشت
و وجع کلیه و مثانه تکلیف بر رنج میدهد و انعدام رطوبات دار الشلب مشابه بعلت ثعلب علیل میکند
و مبتلا شکم بمرض قولنج رنج می افزاید و بجز ونیین فهم و تعفن لثه و تعفن از دهن بشباهت کلم متعذر میدهد
اجتماع اخلاط ردیه مراریه ببدن جامع که حرکت جماعی تحرک آن مینماید قشعریره بعد جماع بحرکت
اهتزازی اهتزاز میکند و موجودگی اخلاط عفنه به تن جامع اشتمام رایحه تلنه لساعة بعد جماع
شامه را تکلیف شم میدهد و صاحبان ضعف البصر را امداد شاقراق بعد بیش حدوث مینماید و ترک

...سنان بمثابه مزاج زودی بلحوق کرب و ثقل بدن و سدر و کثرت احتلام بر احتلام
و تجنب جماع کسانیکه عادی ابدش بر معده یا بر دیا ضیق النفس خفی و خفقان شود
...ی ذات شهوت طعام در داشته باشد اولی و انسب انند همچنین صاحب صداع علیل یا ... و
...المعده را ترک او فوق در زنان عادی اسقاط را اجتناب از جماع اولی اخص ... و
...یار هم فی اوقات الجماع حین شبق صحیح و کامل که بتخییل متخیله از روی شکل و شمایل و غیره
...ت علی الخصوص بتکلف باعث بر میل هیجان شبق را کثرت ماده منویه داعی بوده باشد
...شت قوی و افعال بدنیه اعنی نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه عدم وقوع امتلا و خلا و تخمه
...ر فات قویه از قی و اسهال و فصد و حجامت باشد طا و رعاف و اخراج دم کثیر ...
و غیره و عرق بسیار و حیضه و حرکات قویه بدنیه مثل تعب و مشقت که موجب ضعف قوی بدنیه اند
و مانند آن از تقاضای بول که بسبب حدوث عارضه ناصور و دیگر امراض مجری و جهت ... برارک
ایجاد مرض بواسیر و غیره امراض آنجا لاحتباس المواد الغلیظة فی طبقات المثانة و حرکات
نفسانیه مفرط از قبیل غم و فرح و غضب و فزع و خجل که باعث بر تحلیل و حرکت روح اند و زمان
بلدان و ابدان حاره و بارده مفرطین الاحرارت نسبت به برودت کمتر زیان می آرد و همچنین
رطوبت مزاج نسبت به یبوست چه امتلا با وجود بالغیت بهضم موجب اسرع امراض حرکت امتلائیه
بوجود می آرد مثلاً امراض سددی و در صورت اتفاق وقوعی حرکت نماید لعاب جماع نا ...
استقرار طعام در معده و خواب طویل بران البته تدارک مضرات آن بنماید و در خلجان شده
استعمال سکنجبین اولی است و خلا مفرط از امتلا از انجاست که باعث انطفای حرارت غریزی و
تحلیل روح است لهذا اجتناب از ان و وقت بنماید علی الخصوص بمزاج بالیته و در دیگر ...
بحسب الامزجه و مراد از خلا اشتهای صادق مع کمال هضم اربعه نه هضم معدی فقط
و در وقتیکه تفکر آن از اغذیه جید الغذا صالح الکیموس که بنا بر تولید منی ضبط یافته ... مراعات
تفریح و تقویت روح و تخمه که عبارت فساد غذا و تحصیل شده لیکن بکیفیت غیر صالحه ...

درین آوان بدفعیه کیفیت غیر مناسبه مع تقویت پرداز و و در حالت وجود استفراغات قویه
ظهور مجامعت عقیبش بتقدیم مراعات تقویه اعضاء رئیسه بنابر نقصان جوهر ارواح و حرارت
غریزیه و بدفعیه نقصان مادهٔ منویه بغذا جید الجوهر مشغول شود و معتقد که حرکت مواد فاسده
سمیه غیر منضجه است برای انفصال جانب قی و اسهال بحسب اتفاق در صورت وجود مجامعت عقیبش
مثل تدبیر تخمه پرداز و الا و هنگامی که تقویت قوت هر قدر که امکان پذیرد شاید. درین مرعی دارد و بعد
تعب و مشقت که ظهور ضعف عاید نماید بمقویات پرداز و و مجامعت در حالت مجامعت در رعایت
حاجت بول بادرار و در صورت تقاضای براز بمدافعت قبض مع رعایت بو اسیر مشغول شود
و اگر بعد حرکات نفسانی اتفاق مجامعت بوقوع آید بهر قدر که تقویت روح و حرارت غریزیه
که نافع ترین اشیاست ممکن باشد بدفعیه ضرر آن تصور کند و در حالت زمان و بلدان و ابدان
حاره مفرطه بدفعیه حرارتش پرداز و تقویت و برودت را بالعکس و اندر الالحاظ تقویت آن در نسبت با
حرارت ملحوظ دارد لان البرودة ممیتة للقوی و للحرارة الغریزیة و در رطوبت مزاج اگرچه نقصانش
بزودی ظهور نمی نماید و در صورت ظهورش تقویت متوجه گردد و تدبیر یابس المزاج بتدبیر خلاف حرارت
فائده غریبه اوقات مفهوم اربعه در اشخاص بحسب مزاج مختلف میباشد الا حسب قرار داد
اطباء چنان مستنبط میشود که تقدم از شش ساعت و تاخر از دوازده ساعت نمیباشد پس
جماع اوسط این الیق بوده و اولی آنکه بعد نصف شب عمل را بدان اختیار کنند که خواب طویل
بعدش تدارک ضعف جماع بنماید و استراحت ببدن و دافع ضعف و اذیت جماع میگردد و باعث
استقرار منی در رحم ممکن میباشد و فرزند بحسب خلقت بهتر بوجود می آید مدعا محصل آنکه وقت داعی
جماع هنگامی است که شبق بباعث کثرت مادهٔ منویه تحرک آن عضو نماید و دفع آن موجب
سبکی بدن و نشاط نفس و ذکاء حواس گردد و حافظ صحت عاقل جماع را شاید که فاصله مدت
بین جماعین آنقدر قرار دهد که بعدش ضعفی و تغیری بمزاجش راه ندهد و در صورت درگذشتگی
ازین حد دست بردار از صحت خود تصور نماید و کسان نا عاقبت اندیشان زمان مستحق مورد طعن

نسبت این قول دراز میکنند و تا استفراغ مادهٔ منویه زعم ناقصهٔ خود را صحیح تصور دیده چندی کامرانی
بعیش میکنند انجامش نقصانی می بردارند که راز مخفی نقصان جماعی طشت از بام بوده آشکارای
جهان میگردد ناچار بخیال دامنگیری انصاف بشهادت دل خود بر کذب زعم مسلم خویش لب
بتسلیم میکشایند فصل هفتم از باب چهارم در اوضاع جماع از جملهٔ اوضاع جماع وضعیکه باعث
صحت و امن از نقصان ست و فضلترین اشکال مجامعت بنا بر سهل خروج منی قرار داده اند
اینست که زن بر بستر نرم مستوی دراز شود و مرد بالای زن آمده بر دو زانو قائم بوده هر دو پای
زن برداشته در پیغوله ران خود نهاده عانه بعانه شکم بشکم سینه بسینه لب بلب منضم شده بحرکت خفیفه
جماعی مشغول شود ما سوای این وضع اوضاع دیگر خصوصاً اینکه زن بالا آمده و مرد از زیر بتعب
متحرک باشد ضارترین اوضاع بنا بر عسر خروج منی تصور دیده اند چه حین انزال حرکت منی بفوق
میباشد و میلان وضع طبیعی بسوی اوان بزیر میخواهد لهذا کما ینبغی خارج نمیگردد و بل بسا ست
که باقی میماند بقیهٔ منی در ذکر و تعفن یافته قروح ذکر احداث میکند خصوصاً وقتیکه منی شدید الحدت
و اللذع باشد و نیز اکثر رطوبات فرج بمجرای ذکر بنا بر مقابل و اتساع المجری خاصةً حین انزال سیلان
مییابد در بعض خروج منی مرد معاون بوده تغیر المجری و تعفن آن حسب مراتب نقص رطوبات
سیلان فرج بخود می آید اکثر ضعیف الباه این وضع را اختیار میکنند بباعث عدم قدرت به فعل
جماع بهیئت قیامی و چون این وضع زبون ترین اوضاع بود نگارش ضروری افتاد
اما اوضاع دیگر که بجهتی من الجهات نقصی آرد شرح آن تطویل لاطائل دانسته ترک کرده
که گنجایش این مختصر نمیدارد و حین احتیاج از مطالعهٔ مطولات عالم باشند انتباه استعمال
جماع بعد هضم مراد آن دارد که هضم معدی مع دیگر هضوم بمرتبهٔ کمال نرسیده باشد ورنه حکم خلا
خواهد داشت و مضار جماع در حالت خلا تبر از ملا و دیگر حالات میباشد و شرط وجود جماع از
اعتدال حر و برد و رطوبت و یبوست و خلا و ملا نیز از واجبات ست چه جماع اولاً تهیج حرارت غریبه
بنا بر ظهور حرکات بدنیه و نفسانیه عائد مینماید و بعد حرارت بدن و اشتدادش از حرکات بدلی که مستلزم

جماع میباشد باعث تحلیل قوی میگردد و ثانیاً اطفای حرارت که نتیجه برودت بدنیست بواسطه آن
منی که بسبب تحلیل روح و حرارت غریزی میباشد ازدیاد برودت محصل بوده سبب انطفای حرارت
بدن میگردد و وقوع جماع حین موجودگی رطوبات بدنی حرکات جماعی ترقیق آن نموده و میل
جانب اعصاب که از جماع ضعف برداشته اند گردیده مرضی من الامراض مخوفه از قبیل استرخای
اعصاب مثل فالج ولقوه وغیره ظهور یابد و نیز وقت عمل حرارت جماعی در رطوبات موجوده
تصاعد ابخره جانب دماغ بوده باعث تهیج طبع میگردد و اکثر بنا بر استعداد رطوبات متحصله بسبب
حرارت جماع احداث حمیات بنماید و از آنکه جماع بسبب کثرت حرکات و استفراغ رطوبات منیه
میباشد و خلا که مجففست ازدیاد یبوست شده انکسار جمیع قوای بدنی و مرض یبسی که دفیه آن
عسر البرست احداث بنماید پس تاثیر جماع خلا نسبت دیگر حالات ظاهر که خشکی بخشکی و سقوط قوت
بر فوت و اطفای حرارت غریزی بر حرارت غریزی بمرتبه که عیاذاً بالله منجر بدق و ذبول بهر آیینه
زوالش بوجه من الوجوه وگاهی نبوده نصیب دشمنان شود و جماع امتلا که مراد از عدم تنقیه بسبب
حرکت جماعی محرک آن شده و باعث انجذابش باعضا گردیده احداث سده بنماید و نیز لازمه جماع
امتلا ضعف معده میگردد چرا که طبیعت بخیال جماع راغب و شائق میباشد و روح نیز بسبب
لذت میلان بخارج نموده کمی در فعل ظهور می یابد و انقسام فعل طبیعت و روح و اشتغال
نفس بفعل جماع و لذت آن باز می یابد از هضم از جهت ضعف هضم لازمه جماع امتلا گردیده
الا گاه عادی بجماع امتلا هضم ایشان قوی میگردد و بشرط قوت مزاج اما از آنجا که سقوط قوت
انطفای حرارت و برودت و یبس که لازمه جماع خلا گردیده که اعظم مضار بدنیست لهذا اخطار در حالت
خلا و برودت و یبس تیز از ملا و حرارت و رطوبت بدنین ثابت گشت و سزاوار است که جماع بعد تقاضا
شهوت بوجود آید یعنی کثرت مادهٔ منویه و راعضار جماع که محتاج بانفصال باشد تحریک یابد تا
لذع منی بآلات محرکه را و مشتاق بنماید جامع را بجماع نه آنکه بدل انگیزی تکلف فکر بصور حسینه و
دیگر امورات وهمیه میباشد چه تصورات وهمیه گاهی سبب بنا بر حدوث حوادثات بدنیه میشوند

ق در بیان شهوت صادقه و کاذبه بهمین قدر بست که با شهوت صادقه علاوه از منافع قرار و اکر
ع حصول خفت بنابر زوال ثقل منی و ثقل منی باعث ثقل بدن و ثقل بدن بسبب آن دیا
دل قابل دفع واز دیاد فضول باعث عجز قوای و حرارت غریزی و عجز قوای حرارت
ی سبب ضعف از حمل بدن میگردد و نیز حصول نوم برای استراحت طبیعت از زوال ثقل و اکر
میباشد و شهوت کاذبه بعکس این فصل هشتم از باب چهارم در فواید ملاعبه از اینجا
با چونکه منی زن بسبب برودت مزاجی خویش بطی الحرکت است و حرکتاً و در جماع
ف سریع الانزال مرد بواسطه حرارت مزاجی او ممکن نمی باشد لهذا توافق انزالین او جود
دشوار بلکه امکان پذیر نیست از جهت ملاعبه قبل از جماع بنابر تحریک و ذوبان
منی زن ضروری افتاد و پیش ملاعبه تامه قبل از جماع بر توافق انزالین لابدی آمد و از جمله
دغدغه ثدی بنابر هیجان شهوت و تحرک منی آن میباشد و اگرچه ثدی محل و جید منی زن نمیباشد
الا از انجا که شدید المشارکت برحم دارد و برو دیگر هیجان شهوت و تحرک منی آن بوقوع میرسد و چون زنان
با عتبار اختلاف مزاجی خویش مختلف اند لیکن بباعث مردان و کثرت وقوعی آن اکثر مساس پستان
راغب میباشد بسبب عادت که از جانب مردان کثرت ملاعبه آن عادی میشود زیرا که ثدی
بسبب بلندی و پرگوشتی اکثر محل رغبت مردان میباشد و نیز نفس بسبب موزونیت آن
بجسم زن و خوبصورتی و صلابت آن بمس آن راغب میگردد و از جهت اکثر زنان را بمساس
آن علی الخصوص حین انزال میلان میباشد و دغدغه فرج جانب اعلا را آن چه اعلا موضع
الیست کثیر الاعصاب قلیل اللحم مس این محل قوی و لذت حک اینجا اشد ترتهیج شهوت
و غلیان منی زن میباشد غرضکه بهر جانب که میلان طبع و شدت ظهور شهوتش یابند بهر تدبیر
آهسته آهسته مساس کنند تا تغیر هیئت چشمانش بسرخی گردد زیرا که نزدیک شدت لذت روح
بمعاونت دم غلیان نظاهر مینماید از انجمله عینین بسبب صفای لون خود ظهور سرخی بزودی
بنماید و گاه عند شدت لذت تغیر هیئت عینان با نقلاب سوادش جانب بالا بسبب تغیر نفس از

شدت لذت بپا شود ونیز ظهور تغیر مخصوصه بعینین بنابر مشارکت آن به آلات تناسل علی الخصوص
رحم که از قول بقراط ثابت گشته ظهور میگردد وعند کثرت لذت عظیم گردد و نفس آن باعث شهوت
قلب و آلات تناسل از وقوع حرکت مضطربانه بسبب شدت لذت که اینمعنی باعث بر حرکت
روح و اشتعال حرارت غریزیست و شدت اشتعال حرارت غریزی و حرکت روح طلب هوای
بارد میکند و بطلبه چسپیدن مرد زیرا که در وقت شدت لذت رحم شدید التحریک بجذب
منی بمعاونت مقارنت مرد میباشد و بل اکثر زنان درینحالت می پیچند پاهای خود را بکمر مرد
جذب میکنند از پاهای خود کمر مرد را بسوی خویش تا که قریب تر گردد و رحم آن قضیب را و نیز
هر دو ران زن بیخی برو بسته در پیغوله ران خود داشته تا که قعر جمش نازل شده عنق آن
حالی باشد که نزدیکی بس حشفه ذکر برسد و التذاذ بتمامتر یافته بزودی منزل شود و سبب
آنوقت دخول قضیب بقعر جمش نموده بحرکت خفیفه متوجه شده از سر ذکر فم رحم کثرت لذت و
انزالش ممکن نمیباشد پس وقتیکه شدت و بیتابی اش نزدیکی بانزال رساند حرکت قوی
بعمل آورده توافق بر انزالین نماید چه توافق انزالین سبب خوشنودی مفعول و باعث و فیه
شهوتیش و سبب حمل میگردد فصل نهم از باب چهارم علامت انزال زن چنین با غلبه اشتیاق
تمام قریب مرد که ظهورش از خمار آلودگی و شوریدگی چشمش و دیگر حالات مضطربانه یا احساس
بیتوان نمود ظهور یا بد در وقت قربت و نزدیک انزال خواهان التصاق مرد و ظهور محبت او
دران و چسپیدگی او و در شدت خواهش و بیقرارانه بهر دو طرف نشاط باطنی و تر اندام آن
لحظه بلحظه و آغاز تبسم و نار و کرشمه و دیگر حالات عجیبه بتقاضای امر عادی بودنش و بیهوشی و مستی
و حیرت و هیجان چشمش و شدت بیقراری و کمی حیا و عظم نفس و فتوری حرکات و سکنات بخوف
ارتعاش بدنش و بعد انزال استرخاء مفاصل بل تمام اعضا گویا که بیجان گردیده اند
و زردی یا سفیدی مع بی رونقی چهره و عرق پیشانی و روگردانی و حیا از جانب مرد و نافراز
جمیع حرکات علی الخصوص جماع و ظهور رطبه و رطوبت بفرجش بسبب قلت کثرت ماده منی اش چسپاست

که جمیع حالات انزالیه بوقوع میرسد الا بسبب عدم وجود رطوبت خواهش مفعوله برقرار نباشد
لهذا وجود رطوبت علامت انزال گردید بشرطیکه مرد منزل نگردد چه از انزال مرد که از تحتش منی مرد
مراد است رطوبت او کما ینبغی دریافت نمیگردد و نیز نسبت جماع غیر محبلی در جماع محبلی رطوبت کثیر ظهور
پیدا باید چه جماع محبلی اکثر باعث کمی ظهور رطوبت میگردد و لمیلان منیه فی داخل الرحم اما ظهور رطوبت
بغیر این علامات در فرجش محمول بر انزالش نباید کرد چرا که با فتنگی رطوبت در عین شدت لذت
بل بشروع لذت بسبب ضعف قوای مفعوله و یا رطوبت مزاجی او نیز ممکن است لا تعدو هی علامات
مختصه انزالیه علامت فارق فیما بین میگر بهرحال ناشاقی این حالات بغیر واقفیت از بیش اشکال واضح
اگرچه بحسب جولانی خامه بر تشریح آن پرداخت و بدانند که از حالات مختلفه زنان مخفی نخواهد بود
که اکثر زنان را انجام مباشرت انزال پدید آید و بعضی ساعتی همساک بنهایدر و برخی آغاز مباشرت
انزال کنند درینوقت باتمطی و تثاوب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و یا چشم بر هم نهند و یا گریه
و یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا در کمر پیچید و یا آه سرد کشد و یا سر بنماید و یا مغلوب
بشود و یا بیحجاب گردد و تا آنکه منی در آغاز مباشرت فرود آید بیهوشی بر او طاری بشود کما لا یخفی
علی من له معرفة تامة فی هذه الصناعة العجیبة لازم که محبوبه را از لباس شرم معرا سازد
و در چادر مباشرت بپوشاند و شربت عشرت بنوشاند و تا تواند کوشد پوشیده نماند که فی الحقیقت
بهرحال واقفیت این امر و علم با وضاع و اطوار زنان که مزاج هر یک مختص است دشوار بل غیر ممکن
چرا که بسبب عدم قدرت شخص واحد بر وفیه شهوات مختلفة المزاج که باعث وقفه کاری میگردد
ممکن نیست زیرا که شخص واحد واحد الشهوت و واحد القلب است با قلوب مختلفه و شهوات متعدده
چه طور برابری کردن میتواند و حال آنکه با وجود این اختلافات از خواص مختصه زنان ثابت و نیز بسبب خبث
باطنی که بجنس زنان متحقق است ظاهر که او تا که مرد را خواهان خود نمی یابند و هم از خود نمی دانند بر حالات
مزاجیه خویش آگاه نمی کنند گو که مرد هوشیار درین امر باشد لیکن هوشیاری او بکار نمی آید زیرا که بغیر
رهبری مفعوله بر حالات مزاجیه او واقفیت با سرع ازمنه امکان پذیر نیست لعاملشا آنقدر بدیهیة فرد

شعر: ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید + تا نه گر لطف شما پیش نهد گامی چند؛ مخفی نیست
که شهوت این زمان از کمال قاصر بالفرض اگر بر وفق شهوت زن واحد قادر گردد تاهم
کامل تصور نمیگردد در صورت بنا بر شهوت زن دیگر شهوت دیگر بباید و مراد از شهوت زن
تسلی او ست نه آنکه آب خود خارج کردن تسلی زن تصور کرده آید بهر حال خیال شهوت ثانی شهوت را
منجیات از شهوت واحد بجز خلل دماغی تصور نمیگردد والامر وعاقل عامل انیکار کامل الشهوة بر ما
عقل و شهوت کامله خداداد همی خویش نهایت دوسه را راضی و خوش خواهد داشت بشرطیکه زنان
فاحشه نباشد فائده عجیبه اما چونکه امورات وهمیه را تاثیر عظیم است و در افعال طبیعیه خصوصاً بفعل
جماع از انجاست که فعل جماع و میل نفس بآن بتعشق معشوقه و محبت با نیکاران امورات وهمیه است
لهذا رویت مجامعت و نظر بمجامعت حیوانات و قرات و سماعت کتب مصنفه درباره وصال از اشکال
این و حکایات اقویا را ز مجامعین و استماع رقیق و خوش الحان از اصوات نساء مهیج شهوت
و معاون بفعل جماع میگردد و بدانند که جلق بالجمیع باعث غم و ضعف بر انتشار و قلت به تولید منی
میگردد چه رایگانی شهوت و منی بفعل عبث و قلت التذاذش نیز هم تخیل بسبب این امور گردید چرا که
بجهت غیر عادی بودنش بسبب انقباض نفس و انقباضش موجب غم میباشد و چونکه طبیعت معتاد
بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیرا که ایلاج که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد
ضعف بر آن میکند و قلت التذاذش و عدم احتیاج استفراغ منی برای عدم جاذبه رحم قلت
اهتمام طبیعت بر تولیدش مینماید و نیز بزرگی و کلان شدن قضیب باریکی بن آن که ثمره در کنندگان
جلق میباشد ضعف بر شهوت عاید میگرداند و کسانیکه عادی باین فعل میشوند بسبب حصول ضعف
شهوت قدرت بفعل جماع نمیدارند و بلی تا نکه مختار باین فعل میشوند معیوب بیت جماع و ترجیح
جلق پیش نهاد خاطر خود میدارد و اشتباه جلق بکار مهمله در باب هیجان شهوت مردان تاثیر عظیم دارد
زیراکه مرد و روسی برعانه شوران می آرد حرارت را جذب میکند و روح را بطرف آلات تناسل
دیا دمیداند طبیعت نفس را بر وجود آن آله مجهول برای جماع و نیز غذا از شعر در انجا فاضل بوده و جمع شده

[illegible]

باه و شهوت میگردد و ترک قلق و در زنا رو عدم جماع بمدت طویل نسیان نفس بر جماع مینماید پس باقی
نمیماند برای طبیعت اهتمام بر تولید منی چنانچه در فاطمه بتولید لبن اهتمام بر طبیعت نمیباشد زیرا که جماع
علمای صحیح نزد جمهور محرم است و در شریعت غرا ارکم میکند استفراغ منی جابر عدم معاونت جذب رحم
بدافعهٔ انثیین و من جهت غیر طبیعی بود و نیز کثرت حرکات شهوت بجهت عسر خروج منی ضار تر
اشیاء میباشد و من جهت اقل استفراغ منی اقل ضرر میباشد الا کثرت حرکات که باعث تحلیل
میباشد اضعاف آن میکند پس ضررش با وجود قلت استفراغ منی مثمر ضعف باه گردید
فصل دوم از باب چهارم اما زنانیکه جماعش بالخواص مضعف باه بود و نیز بدلائل
صحیحه قابل تسلیم و هم تجربه و قیاس قرین از انجمله جماع عجوزه که بسبب کثرت رطوبات فضلیه که
هرچه که لازمهٔ سن عجوزیت میباشد بسبب وسعت مکانی او بوده باعث قلت لذت جماعش
میگردد و نیز بمقتضای منی جاذبه رحمش مشتد گردیده جذب منی بشدت نموده کما ینبغی نقصان
بر نقصان می آرد و جماع صغیره که بحد بلوغ نرسیده باشد باعث عدم ترغیب نفس که سکنش
مقتضی آن میباشد علی الخصوص تنفر نفس از اضطرابی آن حین جماع و نیز قوت جاذبه رحمش
الجذب منی کثیر نموده نقص باهی عائد مینماید و جماع حائض بسبب قذارهٔ مکانی و تنفر نفس
از جماعش ضعف و حصول مرض مجری بول لاحق میگرداند و جماع زنیکه از مدت ممتد باو
اتفاق مجامعت نگردیده باشد بنابر اجتماع فضول کثیره و فاسده و متعفنه بمکانش نقص باه
حصول مییابد و جماع مریضه و قبیحه المنظر بواسطه تنفر نفس از جماع این هر دو خاصه با وصف اینکه
نتن و قذارهٔ داشته باشند معین بر ضعف باه میشوند و جماع باکره اگرچه اکثر مرغوب مردمان
این زمانست و بسبب عدم وقفیت بهتر از جمیع می تصورند الا اضطراب وقت جماعی و سیلان
دم که سبب تنفر طبیع میباشد مضعف است مجموع این زنان و زنانیکه جماعش لذت کما ینبغی
نمیدهد بسبب عدم حصول فرح که باعث عدم انشراح خاطر که سبب تقویت قوی و انتعاش
حرارت غریزیست قلت اهتمام طبیعت بنابر تولید منی بوده ضعف باه حصول میگردد و از انجاست

که جماع محبوبه بسبب انشراح خاطر و میلان نفس و حصول فرح که باعث تقویت قوی و انتعاش حرارت
غریزیست با وجود کثرت استفراغ منی اهتمام بر تولید آن بوده چنانکه باید ضعف نمی آرد اما
زنانیکه اولویت باعتبار مجامعت بیدار ندار حال آن زنان که ترقیم بیاید آشکارا خواهد بود فائده
بخوبیه اما وقت بعدی رحم و قصر آلت که انضمام هردو ممکن نمیباشد البته داشتن تکیه زیر کمر برد که
ملاقی فیما بین میگردد و عوام که تکیه مطلقاً زیر سرین میدارند اگرچه درصورت نزدیکی رحم بسبب
بلندی فم آن بمقابله سر ذکر باعث بر لذت میباشد الا وقت بعد بیش و قصر آلت بعدش میکند
پر ظاهر که بمقتضای وضع طبیعی رحم داشتن تکیه باوضاع مختلف میخواهد یعنی آنانکه فم رحمش مستوی
بود داشتن تکیه زیر کمر یا سرین خواه عریض خواه طویل حسب مقتضای محل شایان میباشد لیکن آنکه
فم رحمش مائل بزیر باشد داشتن تکیه عریض زیر سرین مناسب وقت میباشد چه حین داشتن
تکیه زیر سرین فم آن مرتفع ببالا مقابل قضیب میگردد و اگر زیر کمر خواهند داشت فم آن زیاده
جانب زیر مائل بوده ناقص مدعا خواهد شد اما زنانیکه فم رحمش مائل ببالا باشد نهادن تکیه
عریض زیر کمرش بنحویکه سرینش مائل بزیر گردیده فم آن مقابل فرج بوده سبب التذاذ جانبین
میگردد و درصورت داشتن تکیه زیر سرین فم آن زیاده مائل ببالا بوده از حصول مرام باز
خواهد ماند زیراکه فم رحم تا که بمقابل قضیب نگردد هرگز لذت و انزال حصول نمیشود اما درحالت
میلانش بجانبین اصلاح آن از قابله مع تدبیرش از دیه یا مرد عاقل هوشیار و واقف اینکار
کاربرار میگردد فصل یازدهم از باب چهارم اندری بحری اگرچه علمیست عجیب و وقفیت او بر همه
همت عیاش ضروری میباشد الا ازانجا که نشست او که مدار العلم میتوان گفت بوجه من الوجوه
صادق نمی آید و داننده او بسمع نرسیده و آنها که خود بتعلم این علم مشتهر کنند از حال نشست
وقفیت نمیدارند و ثمره این علم نیز از وصادر نیست فقط اظهار زبانی دارند از جهت کذب
بیانی او صادق می آید الا اینقدر هست که ورزکنندگان آن بغیر نشست قادر بر حبس منی
ازدیاد از نسبت معتاد خود میشوند بشرطیکه سرعت انزال و ضعف و خفقانیت نداشته باشند

کہ شلش اگر صحیح بغیر مراتب استعمال آن خیال حبس منی نماید میشاید پس استعمالش چنانچہ سفید جانگ دید
علاوہ ازین وردکنندگان اندرے سحری را انجام بسبب اجماع حرارت محتادہ فرسیج ربان احتراق
باخلاط گردیدہ عیاذاً باللہ جذام حادث میگردد کہ دفعیہ آش طورے ممکن نمیباشد و این علم اکثر محتاج
جوگیانست کہ بنا بر حبس منی کہ از قبیل دم ست عمل را آمد آن مختار این فریق گردیدہ چون فائدہ
قلیل و مضار کثیر داشت لہذا از بیانش درگذر کرد مقالہ دوم چون تقاضای حکمت خالق
قدیری درود لعیت لذت جماع بقای نوع ست لہذا آفریدگار تبارک و تعالی شوق لاکلام
جماعی در طینت انسانی سرشت نمودہ و میل طبائع خاص و عام بلذت مجامعت نسبت بدیگر خواہشہای
لابدی و بر حوائج ضروری ترجیح دادہ و جزء اعظم شرافت عقلی را کہ افضل ما یحتاج الیہ بہ نسبت
عنان شدت قوای شہوانیہ چنان مغلوب ساختہ کہ وجودش کالعدم میگردد و حیا و شرم و لحاظ یگانہ
بیگانہ و اندیشہ پس و پیش و تحصیل معیشت فرزندان و نسوان و غیرہ لوازمات دنیوی از قسم اکل و شرب
کہ تا بقای حیات مستعار ازان گزیر نیست و نیز از لازمہ انسانی ست چنان از خاطرش محو میشوند
کہ سوای ترجیح خواہش نفسی جماعی بخیالش مرتسم نمیباشد و نیز چہ قدر حکمت بالغہ صانع قدیر بر
غالبیت شہوت خواہش جماع نسبت بجمیع امورات دینی و دنیوی گواہ عیاذاً باللہ وقت
شدتش معبود حقیقی را فراموش کردہ و بر اوامر و منہیات جل و علا خیال نمودہ بنیاد امورات
دینی و بعضی خلاف عقلی بوجود می آید کہ طائر وہم و خیال بآن مہیم نمیرسد چون علت غائی
از مجامعت بقای توالد و تناسل ست پس رایگانی شہوت و بربادی تخم بوجہ حرمت مختار
ارباب دانش و بینش نمیباشد اما شرافت انسانی باعتبار نوع ظاہر و بقای نوع او موقوف
بر توالد و تناسل ماہر پس حفظ صحت اعضای تناسل و ازالہ امراض آن ہم مطالب لبقای نوع
گردید لہذا علمیکہ وسیلہ صحت اعضای تناسل بران منوط گردد علم شریف طب مقرر گشت لہذا نیز در موضوع
باب اول از مقالہ دوم انا بدارباب فطانت و لیط اصحاب بصیرت مخفی نخواہد بود کہ منشاء اصلی
شہوت جماع قلب ست از انجاست کہ بے سلامتی قلب بوجود مفاسد دنیوی و غیرہ مکروہات

هرگز حدوث مجامعت ممکن الوقوع نیست و چرا نباشد که رئیس مطلق قرار داده اند لا قلبیه
روح شوقیه دماغی انجاش نخواهی رسید چنانچه از تجربه ثابت که اکثر عدم قلبیه انثی بر مجامعت
و بسبب عدم تهییج شوقیه کما ینبغی بوجود نمی آید و نیز عند عدم شوقیه بغیر خواهش قلب هم
ممکن نمی باشد چنانچه بر عالمان انکار مخفی نیست پس حصول مجامعت کما هی بشرط تقدم
و معاونت شوقیه منوط گردید و حس که ادراک لذت جماع بدخول و اخراج و انزال است از
نخاع و دوم متبدل از کبد و نیز بعض شهوت طبعی جماع از کبد بمشارکت کرده مقرر است پس هم
که وقتیکه عارض میگردد و عند اراده روح شهوانیه بهمراهی ریح قوی و دم کثیر و روح غلیظ امتلاء
بتجاویف عصبه مجوفه و دیگر اجزای قضیب از ریح و شراینش از روح و اوردهاش از دم که نیز بسبب
عرضیت و طوالت اوست حاصل میگردد و از انتشار و آنانکه طبعی قرار میدهند میگویند که حرکت
جماع طبعی است مع شرکت ارادی یعنی جالبه بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید پس
وجود شهوت و حصول جماع وقت موجودگی مجامع صورت بندد و الا فلا و این محال است لکن
لان مع وجود المجامع و عند توجه الطبیعة فی امر مهم ینسی خیال الجماع و عند الفراغ
عنه بمیل الطبیعة الیه و بل اکثر کثرت نعوظ داعی بر جماع میگردد و از جهت حرکت جماعی با نعوظ
طبعی ثابت گشت و شرکت اختیاری نیز ضروری است یعنی امر اختیاری معین بر طبعی میگردد
یعنی در اصل حرکت طبعی و باعث لفعل جماع اراده و اختیار و نیز روح و ریح که عند اراده
جماع بقضیب میرسانند الطبعی و عضلات محرکه را با ارادی مقرر کرده اند و لازم می آید
مجامع را حرکت نفسانیه و بدنیه نیز چه حرکت نفسانی باعث انبساط النفس و فرح و حصول لذت
علی الخصوص حین انزال و حرکت بدنی او وجود حرکت جمیع بدن وقت جماع خاصه حین انزال
لهذا تابع نفسانی و بدنیه گردید و نیز باعث احداث حرارت از حرکت بدنیه تحلیل رطوبات و
ریاح و بسبب انزال استفراغ جوهر اخیر غذائی که قابلیت جزو بدن شدن داشت و بعد حصول
لذات مطلقه تحلیل جمیع ارواح بدنیه از جهت سابق و بشمار جماع اکثر سبب تحیر آید یعنی تنج

حرکت بدنی و بعضی حرکات نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه میگردد و بدانند که اطبا نسبت میکنند جمیع افعال
را به طبیعت مدبر للبدن یعنی آن قوتی ست مدبر که بی شعور بنا بر تدبیر بدن با تسخیر و نسبت مینمایند
فلاسفه نفس و طبیعت را القوت جسمانیه حافظ برای کمالات بدن و از شأن طبیعت ست که
[illegible] تحصیل غرضی از اغراض دینی و دنیوی خود اینکه مشغول شود مع جمیع حرارت بدن
[illegible] قوی بنا بر تحصیل آن از انجاست که تا حین استغراق مثلاً بلعب شطرنج و غیره اشتغال
دنیوی از ضروریات بدنی و نفسی خود مثل تدبیر بغذا و دفع فضلات از دیگر امورات باز
میماند و همچنین بنا بر استغراق برای طلب غلبه جانب مقابل بوجود می آید و نیز از شأن اوست
که [illegible] حاجت یا غرضی من الاغراض متوجه میگردد و بتوجه کلیه مع جمیع قوی بدنیه نفسانیه
و ترک میکند سوای آن باقی افعال مثلاً فکر یا امر مهم پیش آید در پی تدبیر آن چنان استغراق بظهور می آید
که از جمیع ضروریات باز میماند و ازین قبیل ست استغراق عشق به عشق حقیقی خواه مجازی فصل
اول از باب اول از مقاله دوم مخفی آرای ذوی الافهام نخواهد بود که ریاست انثیین باعتبار
نوعیت ظاهر که مولد منی اند که باعث بر خلقت میگردد و مبقیه منی و جمهور الناس قوی و عظم
از [illegible] و خلاف [illegible] نادر و ظهورش بجای خلاف زنان گردید که بیضتین زنان خرد و پهنا و
نیز در مردان در اصل قضیب و در زنان در اصل عنق رحم و کلانی بیضتین و انثیین بتوسط یا غش
کثرت تولید منی که همچنین مسبب بر قوتی که دال بر کثرت باه مردان پیدا شده میگردد والا اگر کلانی
آن زائد از حد که از رطوبت حاصل میشود و اکثر به ملک مرطوب بسبب کثرت رطوبیت آب و هوا
بساکنان آنجا این مرض شایع میگردد و بل باعث کثرت رطوبیت که سبب النهار بل انطفاء
حرارت غریزی پیدا شده و همچنین باعث ترقی مزاج مولود آناً فاناً بر برودت میگردد و لهذا کلانی
آن با نیز تنبیه بساکنان آنجا میرسد که عیاذاً بالله حرکت و سکون با آنها متعذر پیدا شده اکثر بلاد
قریب دریا شور و غیره عائد میگردد و لغلبة البرودة والرطوبة علی امزجتهم چنانچه بنگاله و غیره
بل کثرت [illegible] باعث نقصان باه بل موجب ابطال میشود و خوردی آن از حد باعث

چنانچه ابنه و ضعیف الباه و مخنث وغیره باین صفت متصف میباشد و نیز انثیین بسبب
ضعف بنیه که از کثرت شعب و اورده و شرائین و اعصاب ارواح کثیر و فضا و متحمل احتمال
ضرب بسیار نشده بل در ادنی ضرب یا انها ضعف طاری میشود و میشاید که در صورت وقوع ضربه
قوی بهلاکت بانجامد و منی سگران و صبی و شیخ و کثیر الجماع قابل تولید نمیباشد و نیز ناموافق
الاعضاء تولید سلیم نمی نماید و اگرچه تقاضای مقامی بر ترقیم تشریح انثیین داعی بود لیکن بباعث
عدم وصول نشانش کما ینبغی با وجود کوشش و سعی بالا کلام از تحریر تشریحش باز ماند الا اجمالاً
هرچه از حال مجری و اوعیه منی بثبوت پیوسته بحواله آن در ذکر حالات منی پرداخت فصل دوم
از باب اول زعقا که دوم شیخ بعلی استعمال جماع مقوی العضو دانسته و ترک آن ذبول آن گفته
و این قول او را دلیل او است که در فصول خود یاد کرده که عمل هر عضو تفعلی که مخصوص العضو باشد
شغل وی تقویت و تعطیل عمل باعث بر ذبول و گمان بعضی بر صلیت این قول از افلاطون طبیب
که متقدم بقراط است کرده و جالینوس استعمال جماع در زنان بلوغ باعث بر قوت شهوت جماع
گفته زیراکه استعمال آن در ایشان بسبب کشادگی رگها که منی سبب یا دلی ریختن خون حیض
میگردد و میباشد و نیز افلاطون گفته که سکون قوی موجب ضعف میگردد و ریاضت قوی مختصة العضو باده
میکند صحت تقویه را و باعث تقویت آن میگردد و طول فرج سبب قصر وسعت فرج بنا بر عدم وصول
منی بر قوت و حرارت رحم زیراکه اول ملاقی بجوانب رحم میشود پس تا زمانیکه ملاقی رحم شود بسیار حرارت
غریزیه او میگردد ولهذا تولید ازو ممکن نمیباشد و بول عاقل جماع ذخیره میباشد بشرط عدم استنجاء
بول و بلدان و [illegible] بخصوص اوقات بارده بنا بر اجتماع قوی و حرارت در باطن از برودت خارجی
بمردان شهوت قوی میباشد و زنان بالعکس و بعضی برانند که زنان را شهوت در ازمنه و اوقات
بارده زیاده میگردد و مردان را بالعکس ظاهر است تصدیق قول اول بصدق می آید زیراکه چون
مزاج مردان حار است و برودت خارجی باعث بر محصوریت حرارت شان گشته و وقوع آن در [illegible]
بوده موجب زیادتی باه میگردد و نیز بسبب حصول فرج و تهیج با دفعه [illegible] خارجی بسبب میلان

طبائع جانب جماع میگردد الا اینشاید که صدق قول ثالث نسبت بمزاج مردان بارد المزاج صادق باشد کثرت شهوت بحسب اتفاق نصیب کسیکه گردد اگر فی الحقیقت مع اصل مرض نیست بل بقول لوندگان عیاشی اللهم ارزقنا ستعی اند الامن جهته اند غیر طبیعی و نیز بعضی اوقات که لوازم بشریت داخل مرض میگردد و مثل ودی که بعد از بول عارض میگردد چنانچه نسخ بحسب دفعیه آن ترقیم خواهند یافت حین مساس حاجت متوجه شوند باب دوم از مقاله دوم در سبب منی و احوال آن ماده منی فضله هضم چهارم عضویست اعنی از رطوبت مغذیه مشابه بدنی که مراد از رطوبت قرینة العهد بالانعقاد باشد بعد هضم چهارم در عروق انثیین مجتمع گردیده منی میگردد و طریق تکونش در عروق انثیین بنحوی بوده که دم محصله عروق انثیینی که لطیف و نضج ست در مجاری بیضتین که از شریانی و وریدیست و شعبهای کثیر التعاریج شده منتسج گردیده اند متحرک بروح بوده امداد هوائیه لطیفه مینماید از انجا بمجاری اوعیه منی که رگی از کلیتین و رگی از صلب با نثیین آمده و کثیر التعاریج گشته مجرای طیخ و اوعیه منی قرار گردیده است نضج بمرتبه ثانی یافته سلب سرخی که قبل از طبخ سید شد نموده بقوام معتدل آن مده سفید گردیده منی میگردد و حین تحرک ازین محل که وقت انزال بوجود می آید در حصل قضیب رسیده بواسطه مجری قضیب که بخروج منی مقرر ست بمجامع نساء بطرف رحم زلق گردیده لاقی فم رحم میگردد و او بباعث جذب طبعی خویش بانکشاف فم خود آن منی را بخود میکشد و در حالیکه توافق گردد و برا نزالین هر دو این را اجماع طبعی قرار داده اند اما ازانجا که ماده منی را اگرچه فضله بنجمله فضلهای بدن باعتبار ما فضل من غذاء الاعضاء ما یحتاج الیه بدن تصور کرده اند الا از فضیلت منی که حیات مراد از وست و چرا نباشد که تقویت اعضاء رئیسه بل جمیع بدن بران منوط گردید لهذا گفته اند که منی قرة چشم و استوار کننده بازو و مخ ساق و قوت بازو و محکم دست بل شهر و گی بنجمله اخلاط صالحه ره و اما اگر منی را نیز فضله باعتبار ماده اش تصور کرده اید نقص وارد نیشود چه اگر اعتبار فضله قابل رد و دفع تصور دیده آید مثل بول وبراز و عرق و مخ هرگز فضیلت او صادق نمی آید زیرا که این فضلها باعتبار مایحتاج بها بلت

بخلاف منی که هر آئینه فائده‌اش بقول آنکه منی قره عین الخ باثبات رسید پس فضلیت این باعتبار
بول و براز و غیره ثابت نگشت و اگر فضله باعتبار ما الفضل من غذاء الاعضاء تفسیر
کرده آید تاهم قابل تسلیم نیست زیرا که غذای نشین از وحاصل میشود چنانچه شیخ در قانون تصریح
کرده و نیز باعتبار عدم تغذیه روح هم فضله قرار خواهد یافت با وصفیکه مربی بدن و مدار حیات
موقوف بر نسبت با آنکه در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف منی و نیز اگر منی نزد اطبا فضله بودی
تصدیق قولش که اگر دو چندش خون صالح بیرون کرده آید بمقابله‌اش ضعیف نمیکند چه ره صادق
می آمدی و ظاهر که اگر منی فضله بودی هر آئینه استفراغش ضعف نبودی چه استفراغ فضله باعث
آسودگی طبع میباشد نه ضعف اما سبب شدت حصول ضعف از استفراغ منی نسبت بدیگر
استفراغات از انجاست که ماده منی نضیج دم صالح والطف محصله از استحالات کثیره بعد هضوم
اربعه مسمی برطوبت قریبة العهد بالانعقاد اعنی حین وقوع هضم چهارم عضوی بعد بدل ما یتحلل
اعضا ما بقی فاضل بوده باوعیه منی مجتمع گردیده غذای نشین شده نضج مرتبه ثانی یافته باسم منی
مسمی میگردد و این ماده مجتمعه بسبیل مدد از اعضا میرسد تا آنکه نزدش مخ و نه میباشد پس استفراغ
اینوقت جماع یا نصف ست یا از آید یا کم بهر حال بسبب قلت مقدارش ضعفش کثیر خواهد بود و چنانچه در اکثر
درسه چهار جماع اوعیه‌اش تهی میگردد لهذا اکثرت کنندگان مجامعت را اکثر بمرتبه اخیر در انزال بجای
منی خون می آید بخلاف استفراغ دم و دیگر اخلاط موجوده بدن که هر آئینه استفراغش اقل قلیل نسبت
موجوده بدنیه کمتر میگردد پس ضعفش چنانچه باید ظهور نمی یابد و نیز استفراغ دم اکثر بوقت ضرورت
میباشد و ضرورت داعی آن بنا بر فسادش بوقوع میرسد پس حین خروج اخلاط فاسده آسودگی
طبع میگردد نه ضعف بخلاف استفراغ منی که ضرورت بلی ضرورت بنا بر التذاذ و مانوسیت طبع
باین فعل باوجود صالح بودنش ضروری میباشد پس استفراغش علی الدوام مع قلت مقدارش
و استفراغ خون قلیل آنهم اتفاقی باوجود کثرت مقدارش چه طور مقابل باشد پس ظاهر که حال وقت
نزول منی بباعث وقوع استحالات کثیره و کثرت اخراجش باین مرتبه و کثرت و مع دیگر اخلاط

فاسده

باوجود اتفاق خروجش باین مرتبه رتبه برابری نمی کند علاوه ازین کثرت استفراغ مادّه که باشد
باعث ضعف وخرابی بدن است خواه منی باشد خواه غیر الامادّه ممرضه چنانچه بسیاست که چون کمی
ابدنی بوجه من الوجوه وخروجش بطریقیکه باشد الا بکثرت نسبت ببدن صاحبش ضعف و
دیر دا اطراف ودیگر حالات ردیه حادث شوند که از کثرت استفراغ منی هم عارض میگردد
ونیز کدامی رطوبت قریبة العهد بالانعقاد را از فضله شمرده همچنین حصول لذت که عند مجامعت
از تحلیل روح حاصل میشود همراه فضله کسی نگفته ونیز تعلق روح کثیر بسبب روایت فضله همراه
فضله نمی باشد بهر حال فضلیت منی باعتبار رطوبت قریبة العهد بالانعقاد بودنش و کثرت
استحالات و کثرت تعلق روح نسبت دم و اصلیت جمیع بدن شدنش فضیلت بر فضیلت
پس منی جسمی است رطب سیال مستحیل را امشاج بدن باستحاله که صلاحیت میدارد بآنکه تکوین
گردد ازو شخصی دیگر از نوع منفصل عنه یا قریب آن نوع باشد مثل تولید استر که از منی حمار و رحم
مادیه ظهور میابد مراد از جسم در محل جنس طبیعی است واز رطب آنکه قابل باشد بنا بر سهولت
انفعال و انتشار واز جمله تغیر در هیأت تا که باشد سهل القبول مر انفعالات که تمام شود خلق بآن
واز سیال انبساط اجزائش بتسفل باسفل و قبیله شده شود بجسم دیگر تا آسان شود ازلاق منی
در قعر رحم که باعث بر تولید است واز استحاله امشاج بدنی تا که باشد تکونش در نشین عروق
که قریب بین باشد واز قید اخیر تا که خارج گردد باین باقی اقسام رطوبات و همچنین خلط مستحیل از خلط
واز رطوبت قریبة العهد بالانعقاد رطوبت ثانیه است چنانچه حکیم علی شارح قانون تحریر نموده که رطوبت
وماده منی فضله هضم رابع است که بعد اتمام هضم عروقی رطوبتی که از افواه عروق مترشح باعضا بوده
متوزع غذا را باعضا میگردد و هضم اعضا تمام شده غذا ر اعضا گردیده باقی مخزونه نزد اعضا بنا بر
تعذیه وقت فقدان غذا میماند چه عند فقدان غذا مر آن بقیه بعد تغیر خفیفه غذا مر آن اعضا
میگردد واز این باقی ماده منی میشود و اطلاق فضله بر ماده منی باعتبار انفصال عن غذا الاعضا است
چه عند قرار دادن شیخ منی را از جمله رطوبت قریبة العهد بالانعقاد چگونه مثل و بکر فضلها بدلی تصور کرده آید

چنانچه صاحب بحر الجواهر فضل بالضم بمعنی افزون از چیزی گفته نه آنکه قابل دودفع باشد مثل بول و براز و عرق و مخ و طریق وصول این ماده از مشاج بدن بانثیین بعضی نحوی کرده اند که بعد تناول غذا معتدل بهشتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بود و از جمیع اعضا براه عروقیکه قاسم غذا اند بکبد می آید و از کبد بواسطه اجوف نازل بکلیتین و از کلیتین ایضا بواسطه شعبه اجوفی که بانثیین آمده منتسج گشته اند بانثیین رسیده نضجی مرتبه ثانی یافته منی میگردد و از انجا باوعیه منی میرسد اما از قول قدمار حکما وصول این ماده برین نهج ثابت که این رطوبت بعد هضم رابع از جمیع اعضا بامر پروردگار عالم بواسطه حرارت غریزی تبخیر میکند سوی دماغ و در دماغ رسیده بسبب سردی این موضع حرارت مستعاعده از وزوال یافته سردبوده متکاثف میگردد و بقوام اصلی که قبل از صعود رسیده شست میل میکند و از دماغ براه عروق پس گوشی بنخاع وصول می باید و فائده وصول شدنش بنخاع تقویت استفاده قوت محصلو دماغیست از تعدیل تا بار دیگر قبول استحاله منی قابل تبخیر نماید پس آن ماده از نخاع براه صلب به کلیتین تا آنکه رسد بموضع قریب بانثیین اعنی بعد وصول بکلیتین در عروقیکه از کلیتین به انثیین آمده نزدیک انثیین وصول میگردد و این عروق مملو اند از خونیکه استفاده حرارت از کلیتین برداشته است و قتیکه آن ماده نازله دماغی باین عروق میرسد تعدیل مے یابد و مشابه او میگردد و باستحاله خفیف اعنی رنگ نازله دماغی بسفیدی میگراید و از انجا بانثیین رسیده اتمام تعدیل مزاج و سفیدی رنگ و نضج آن میگردد و پس مندفع میشود باوعیه منی و در انجا نضج کما ینبغی یافته منی میگردد اما انچه بکمال رسد از تعدیل مزاجی و نضج و سفیدی رنگ او در انثیین چو نرسد بعد ازین باوعیه منی آنرا منی مجازی میگویند بباعث مشابهت آن بمنی حقیقی چرا که این فضله غذای انثیین است و نیست مختلف الاجزا که شرط به ماده منی قرار یافته مل هست مشابهة الاجزا و چون فضله غذای انثیینی است لهذا مستحیل بمنی حقیقی نمیشود اما قال القدماء من الحکماء فصل اول از باب دوم از مقاله دوم اما بقراط جمهور ماده منی را

از دماغ مقرر گردیده و وقت نزولش از دماغ براه دو رگی که پس گوش است نخاع و از نخاع بجانب
صلب بوده بکلیه و از کلیه بوسیطه رگی که از کلیه بانثیین آمده بانثیین می آید لهذا فصد رگ پس
گوشی را سبب عقر و قاطع نسل دانسته و بعد نزولش از دماغ و حصولش نخاع باعث کمال آن تصویر کرده
و نیز تا بعد مسافت تغیر مزاج ماده منی راه نداده و جالینوس مخالف بقراط بوده اما شیخ در قانون ظاهر
کرده از کلام جالینوس قطع این دو رگ بر عقر ثابت نگشته و اعتقاد شیخ بقطع رگ پس گوشی در باب نسل
سبب عقر موید بقراط بوده اما جمهور ماده منی تنها از دماغ معاون او نگردیده اگرچه بر تخمیر اصل آن
از دماغ مقرر است بلکه بتشریح اجتماع ماده منی از جمیع اعضای بدن بسلسله اعضای رئیسه بر سر چشمه جاری
بانثیین گفته و مشابهت مولود بوالد و تولید عضو ناقص مولود بمقابل عضو ناقص ابوین دلیل
بر اثبات مدعی خود آورده و علامه باختیار مذهب جالینوس در عدم قطع نسل بفصد عرق پس گوشی
چنینها بیان کرده که در صورت تسلیم تولید منی در دماغ پس قطع عرقین یا آنکه سبب گردد برای
انقطاع منی بالکلیه و یا برای قطع نسل باین مراد تا که انحدار ماده منی در عرقین و از آن بانثیین
و پس انقضیب زنان بعد برحم نگردد و استفاده قوت عاقدیت نمی نماید و یا بمراد این تا که امتزاج
منی از دم عرقین مذکورین بماده منی نیامیزد و موجب نگردد نسل را اول ظاهر البطلان زیراکه
کسی راکه انقطاع هر دو رگ گردند انقطاع منی بالکلیه نگردیده و همچنین ثانی چراکه انقطاع انثیین
و بحال بودن عرقین باعث نسل نمیشود و الحق ما قال الشیخ فان العرقین خلف الاذنین
سبب لحصول المادة المنی من الدماغ الی الانثیین ثم عند القطع وان کان لم یمکن
انقطاع المنی بالکلیة الا ینقطع نصیب المادة المنی من الدماغ والظاهر ان انعدام
المادة المنویة من الدماغ لم یحصل لاستعداد فی المنی فی تولید الدماغ ومن البدیهة
ان نقص عضو الابوین لا محالة یوجب نقص العضو المولود دون اعضاء الرئیسة فان نقصانها
سبب لنقصان خلقة المولود حتی ان ابلامه او رامه و جراحة و غیرها فی الاکثر مهلکة فعند انقطاع
احد منها کیف یوجد الخلقة و یبقی النسل و مراد از دم در تولید منی مجموع اخلاط است نه دم تنها چراکه تولید

منی از مجموع اخلاط است من حیث المجموع و اطلاق دم باشتراک لفظی در محاوره بر مجموع صادق می آید
زیرا که وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر در عروق کسی باثبات نرسانیده الا مع قلت و کثرت نسبت باخلاط
دیگر و نیز عند غلبه مجموع اخلاط فصد مستعمل میگردد چنانچه وقت شدت وجع قولنج که اکثر بلغمی می افتد
بنابر امالۀ فصد میگیرند و ایضا در ذات الجنب که آن نیز در اکثر از ترکیب ماده صفرا و بلغم میباشد گرفتن فصد
و مسهل قریب و هم گشته اند پیدا شد که رنگ منی بنابر مناسبت محل که در خلقت بلحم سفیدتین چون گوشت
سفید میباشد و بل ارواح کثیره آمیختن بسبب حدوث زبدیت باعث بر ازدیاد سفیدی آن میشود
چه عند خروج بیرون بسبب زوال زبدیت که باعث غلیان میباشد سفیدی آن کمتر میگردد و ظاهرا
غلظت منی نسبت بخون زیاده معلوم میشود بسبب غلیان و نضج بمرتبه ثانی ست فی الحقیقت غلظت
حقیقی نیست زیرا که وقت خروجش بسبب زبدیت و غلیان رقیق میگردد بخلاف غلظت خون که
چون سرد میشود بسته و منجمد میگردد و منی مرد نسبت به زن سفیدتر و غلیظ تر ست و بعضی بر آنند که
رنگ منی سیاه فام سیاه میباشد و در اصواب ست چرا که ماده منی فی الحقیقت خون ست و خون
حبشی هم سیاه نمیباشد چنانچه مشاهده عند اخراجش بفصد شاهد و نیز مخلوقیت لحم باعتبار اصل
خلقت بر سفیدی ست علی الخصوص لحم ثدی و انثیین از نجهت بنابر سفیدی محلی استحاله دم بشیر
در پستان و استحاله ماده منی که نیز دم ست در انثیین بسفیدی میگردد و مشاهده شاهد بران که
شیر زن سیاه فام بل زن حبشی سیاه نمیباشد و ایضا منی مرد حبشی فصل دوم از باب دوم از مقاله
دوم مسئله مختلف فیه بین الحکماء و الاطباء بوجود قوت عاقده و منعقده در منیین اما حکما بدلیل
مؤلفه خود مظهر اند اگر در منیین هر دو قوت تصور کرده آید هر آئینه وجود مولود از منی واحد ممکن الوقوع
باشد و المحال اللازم کذالک بشهادة التجربة اما اطبا مثل جالینوس وجود قوتین بمنی واحد
بیان کرده حجتها بجای خود قرار داده الا عاقدیت منی مرد و منعقدیت منی زن غالب داشته
لاثبات احد القولین او نیز بسبب عدم قدرت بر چگونگی حال آتش لا یعلم حقیقته حاله الا
این قدر بعقل میگذرد که چون منی مرد حار یابس و منی زن بارد رطب وقتیکه هر دو مجتمع نگردیده

ن فاعلیتین و منفعلیتین ظهور نماید قابل تولید نمیگردد بشرطیکه هر دو بر اصلیت مزاجی خود باشند
و هر دو ران راه نیابد پس منی مرد فاعل و منی زن منفعل گردیده آینده والله اعلم بالصواب فصل سوم
در باب دوم از مقاله دوم و نیز علما متفق اند بر اینکه انجذاب منی از جمیع اعضا میباشد چه ماده
منی فضله هضم چهارم عضویست و نیز اتفاق دارند که منی متشابه الاجزاء و حس و اختلاف فیما بین
که آیا منی مختلف الاجزاء حقیقی ست یا نه مذهب بعض اشیق اول قرار یافته بدلیل آنکه پیدایش کل عضو
از جنین بسبب انجذاب جزء جزء از هر اعضا مشبه به والدین بوجود می آید چنانچه عینان از جزء
منجذب از عینین والدین و انف از انف همچنین جمیع اعضا جنین از جزء جمیع اعضاء
والدین بظهور می آید از جهت مشابهت مولود بوالدین دال برین ست زیرا که مثلاً جزء
منجذب از عینین بخلقت انف و جزء منجذب از انف بوجود عینین ممکن الوقوع نیست چرا که
قرینه فهمی مستدعی ست که وجود هر عضو از عضو مشاکل خود بوجود آید قاعده و نیز بعضی قدما
فیما بین مختلف اند که منی متشابه الاجزاء است یا متشابهة الامتزاج پس ارسطو و اتباع آن مقر اند
که منی متشابهة الاجزاء است زیرا که منفصل میشود از انثیین فقط و نیز کل جزء مشارک ست مع رسم
و حد و بقراط و شیعه آن گفتند که منی متشابهة الامتزاج ست چرا که خارج میگردد از کل بدن از عظم
شبیه بعظم و از لحم شبیه بلحم و علی هذا القیاس حقیقت کل جزو منفصله مغایر ست بحقیقت جزء
دیگر بنا بر اختلاف اعضا که این اجزاء از آن بر می آید و بیوقت نمیباشد متشابهة الاجزاء بل
متشابهة الامتزاج زیرا که حس تمیز نمیکند درمیان این اجزاء با وجود آنکه در نفس الامر متمیز ست بعض
ازین اجزاء از بعض و برای کلوا … ازین مذاهب جمعها اند که متحمل این … دار و اشتباه باختیار
اطبا … منی مرد نسبت بزن ظاهر چنانچه جالینوس ناقل از معلم اول … که منی مرد مختلط میگردد
مسکون … نمیباشد جزء از آن و اظهار شیخ در شفا که نیست این راست معلم اول بل بیان معلم
بر منکر اختلاط منی مرد با منی زن باعتبار فاعلیت ست نه مادیت و نیز عدم دخول آن قوام
اعضا با هر چه دخولیت در قوام شیء از خواص روحیه ست یا آنکه باشد از شان او بعد افاده قوت

تحلیل اما شیخ بنفسه مضطرب گردیده کلامش درین مسئله اگرچه تصریح کرده در قانون هرجا که
گفته که کلوا حدا زانثیین جوهر اند در جنین را فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم مسئله
مختلف فیه بین الاطبا بر وجود منی زن نزد اهل مشهور از معلم اول یعنی ارسطاطالیس وجودش
انکار است مگر از جنس دم طمث قرار میدهد و شیخ الرئیس بعد طول کلامی درین مقام خلاصه از معلم اول
اقرار بیافتگی رطوبت نسبت زن شبیه منی که می آمیزد متکون را ورنه هر آینه خلقت انثیین برای
ایشان عبث میشد استنبا کرده و تغایر منی را بدم طمث بنحوی بیان کرده که لذت یابد زن
بسیلان منی بطرف رحم و متالم میگردد بجریان دم طمث و اقرار شیخ بطور اظهار حق بر وجود
منی زن گردید بلکه قوت عاقده بمنی مرد و منعقده در منی زن گفته اما جالینوس مقر بر منی
مرد و زن است و قوت عاقده و منعقده نسبت هر دو مظهر گردید الا ترجیح عاقده بمنی مرد و
منعقده بمنی زن میدهد اما علما حکما فقط بر عاقده بمنی مرد و منعقده بمنی زن مقر اند و فیما بین
فریقین بنا بر ثبوت دعوی خود با دلائل و حجتهای موثقه هر یک بطول کلامی متکلم اند که اظهار آنرا
دفاتر باید که متحمل حجتهای متخاصمین گردد و از حیثیت خلاصه مطلب متخاصمین را اشاره گردد دلائل
که احتمال زوائد دارد اگرچه اثبات مذاهب بخوبی ممکن میباشد لیکن آن مکان گنجایش این مختصر
نمیداشت بترک آن پرداخت پس در صورت امتزاج منیین منی مرد حسب تقاضای نوعیت خود را
قریب نوع منعقد میسازد مگر آنکه مانعی باشد یعنی نقص منیین و مانند آن و منی زن متشرع است در
قبول صورت موافق نوع منفصل عنه اما حکما متفق اند که عند اختلاط منیین منی مرد فعل میکند
بقوت عاقدیت و منی زن و دم طمث در تربیت بدن مولود مدخل عظیم دارد و اکثر دخل
منی مرد بروح بدن مولود است مثل مایه در شیر اما از آنجا که در اثبات منی زن دلائل و حجتهای جالینوس
بمقابل ارسطاطالیس باعتبار صحت پسند خاطر آمد لهذا پاره از آن بنا بر استفاده حواله خامه میکنیم
تا اهل انصاف بنظر انصاف منصف باشند و جانب حق نگاه دارند شبهه بطلان ترجیح ندهند بدانکه ارسطاطالیس
بر انعدام منی زن مقر بل از جنس دم طمث نامیده و جالینوس در رد وی حجتها بیان کرده اول آنکه از

تشریح زنان معلوم شد که در اوعیهٔ منی زنان رطوبت سفید لزج موجود است چنانچه در اوعیهٔ منی مردان
دوم عارض میگردد بزنان عارضهٔ اختناق رحم بسبب بعد عهد ایشان از جماع پس انزال میشوند
و تلذذ می یابند از خروج آن همچنانکه حاصل میشود التذاذ از جماع و موجب رستگاری ایشان انزال
علت میگردد سوم آنکه اگر نمی بود برای زنان منی هر آینه خلقت انثیین نیز برای ایشان عبث میشد
چهارم تولد اعضاء صلبیه مثل استخوان و رگها وغیره از رطوبت لزج که عبارت از منی اوست آسان تر
می شد البته از تولید آنها از خون پنجم فرزند گاهی شبیه به پدر و گاه مشابه به مادر نسبت منی پدر شبیه پدر
و یا عکس منی مادر مشابه بمادر میشود ششم اگر تولید جمیع اعضاء از خون باشد هر آینه ممکن بود که بعض
اعضاء بعد معدومیت آنها نیز ممکن باشد اتصال اعضاء صلبیه بعد قطع آنها بسبب وجود ماده
و فاصل شیخ از جانب ارسطاطالیس و حجتهای جالینوس را بدلائل صحیح بمقام شفا رکه
حوالهٔ آن جانب شیخ کردن احتجاب می آید بنظر گذشت از تحریرش باز ماندم و نیز در صورت
عدم ثبوت منی زن خلاف حکماء عائد میگردد زیرا که قوت عاقدیت بمنی مرد و منعقدیت بمنی
زن مع حجتهای مکمله خویش باثبات رسانیده اند و نیز اگر منی زن معدوم میشد چرا که شرط توقف
انزالین در وجود حمل مختار جمیع اطبا میگردید زیرا که فرق در رطوبت و منی و دم طمث همین طور قرار یافته
که سیلان رطوبت بغیر التذاذ در هر معد و حیثیت دیگر حالات انزال که بجایگاهش مبرهن گردیده میباشد
و خروج منی بالتذاذ مع علامات مختصه اش که در ضمن انزال منی ضبط یافته بارها میباشد و جریان
دم طمث را ایام مخصوص بایام جریانش و انهگیر میگردد و اگرچه منی را منجمله رطوبات بدنیه تصور نماید
باشتراک اسم مشترک بتوان گفت لا اسم منی تا که رطوبات بدلی نضج مرتبه ثانی بمحل خاص خصیتین و غیره
منی نباید باسم منی مسمی نمیگردد مقالهٔ سوم خالق ارض و سما جلت عظمته از مخلوقات اجناس و انواع و
اصناف نامتناهیه خلقت کرده که انحصار آن بر ذمه همت عبدیت خارج از وهم و خیال است اما انچه
ازان بصداقت و معاینه قرین پیوست بنگارش آن پرداخت از انجمله آفرینش خواجه سرایان بصنف بود و
بادامی و لستی و صندلی قضیب بادامی مثل بادام و لستی بقدر پسته و صندلی همه سوراخ

مخرج بول عضوی نمیدارند بنابر غلبه جزو ذکوریت بسحق مے آیند و باعث انثیت که لازمه عدم ظهور
ذکر وغیره است با ابنیت اختیار نمایند غرضکه جز تیکه بحسب ترکیب غلبه مزاجش میباید بر آن فعل
بکار بنده میشوند و ریش هم بر روید که علامت فارق فریقین است بخواجه سرایان میشاید که مخصوص
بنا دانی باشد و در غیر آن امر اتفاقی و سحق نیها و اصل سحق زنان است بل اینمعنی بعید قوت
شهرت یافته که زنان مربوطه بسحق مساحقه زنان و خواجه سرا که بکار مردی نمی نماید و وقوع این
بسحق زنان ترقیم یافته وقت ضرورت عمل آور شود و قسمی است اگرچه خنثی بسبب قلت جزو ذکوری
و اناثی سوا مخرج بول عضو دیگر نمیباشد پس قسم صندلی خواجه سرایان اصل خنثی گردید لیکن برا
بعضو فریقین آفریده لمساواة المادتین لا ترجیح بقوت یکی از ان کرده بغلبه مزاجیه
و علامت قوت و اهلیت هر یک خروج بول ست از ان مخرج و ظهور حیض و استقرار حمل بر سبیل
ندرت در اناث و خروج منی و فاعلیت حمل اتفاقا مذکور مصدق بشهادت آن نموده لهذا قطع عضو
ضعف و تدبیر آن بر اهم بعمل مے آید که معطل ست و بیکاره گاه مساوی داشته از جهت فقها
بخنثی مشکل نام زد کردند و حکایت جناب جدی قبله و کعبه مرحوم مغفور شاهد برین قومی ست در
هند مسمی بمخنث بلفظ هیجرا اشتهار باعث غلبه مزاج اناثی و مخلوقیت باخلاق زنان قطع عضو
تناسل و تدارک آن بر اهم کرده پیشه ابنیت اختیار میسازند از ان میان هم پیشه جمع شده بلفظ
گرو قرار میدهند که منفصل بانفصال قضایای قضا بین باشد و بسبب کثرت سماعت قرین صدق
پیوسته که قضیه اتفاقی را گفتن هم گنجایش نا تدبیل ضروری قرار یافته که چون شرکت شخص جدید گواهی
پیجری بطور نیاز مرتب میکنند هر کسی شجاع و مردود را بجا نشینند بالتخصیص مرواتگی او یکبارگی از سر
بدر شده شریک حالات آنها میگردد و سوا سحر بقیاس نمی آید و قومی جدید از قبیل مخنث که خود را
بلفظ زنانه نام زد میکنند از قدر غلبه مزاج اناثی نمیدارند که قطع عضو تناسل نموده شریک مخنثان
شوند با ابنیت و رقص را پیشه میکنند ناز و کرشمه زیاده از لولیان میدارند و در اکثر بسبب غلبه
مزاج ذکوری خود فاعل بوده صاحب توالد و تناسل میشوند پس بر حال اظهار سبب ولادت

هر یک لابدی آمد پر ظاهر که از دلائل طبیه باثبات رسید که مزاج مذکر گرم و خشک و مزاج مونث سرد و تر
بالضرور بنی هر یک مشاکل مزاج هر واحد باشد بوقوع توافق انزالین بحکم خالق بی نیاز اگر اجتماع
منیین بسبیل توالد و تناسل ظهور یابد حرارت و یبوست منی مرد با برودت و رطوبت منی زن مختلط شده
اعتدال فاعلیتین و منفعلیتین ظهور گرفته غیر منعقد این المزاج بوجود می آید و درصورت کمی و بیشی فاعلیتین
و منفعلیتین میلان مزاج مولود بدان سمت قرار میابد مثلاً مزاج ذکور بر بیست درجه حرارت و بیست درجه
برودت و پانزده درجه یبوست و ده درجه رطوبت و مزاج اناثی بر بیست درجه برودت و بیست درجه حرارت
و پانزده درجه رطوبت و ده درجه یبوست قرار داده آید اگر حین امتزاج منیین منی مرد غلبه یافت یعنی
حرارت و یبوست ذکور مزاج اصلی خود خلق گردد که جمیع صفات و خواص مردانه داشته باشد و درصورت
کمی و بیشی این اختلاف در مردانگی می افتد چنانچه اگر بسبب مزاج ذکوری فیضان مزاج اناثی
کما ینبغی صورت بندد مرد با عضاء مردانه و بعضا اوصاف زنانه بوجود آید الا اغلب با نوثیت
بالفرض وقت جوانی بحسب اتفاق اگر راغب شود و قدرت یابد بلوا طبت بزنان قوای جماعی
او ضعیف خواهد بود و لانه لازم المزاج الاناثی بعد رفع حرارت جوانی علی الدوام مایل خواهد ماند
و در زمره مردان با بودن مسمی گشته شریک زنانه و مخنثان نخواهد شد و درصورت نقص فیضان مزاج
اناثی در طفولیت با وجود صحبت این فریق مابونیت اختیار خواهد کرد و حین ظهور قوای جوانی اکثر
بفاعلیت و گاه بمفعولیت لا در آخر عمر وقت زوال قوای سببی سوای مفعولیت کاری دیگر نخواهد کرد
بحسب العادة المستقرة فی هذه الانسبت قسم اول اکثر شریک حالات مردانه خواهد شد
قوی المزاج این قسم که لازمه قوی الشبق و قوت حرارت غریزیست در حالت طفولیت به مفعولیت
گرفتار بوده و حین ظهور حرارت غریزی و قوای شبابی سوای فاعلیت فعل دیگر نخواهد کرد لان
قوة المزاج الذکوری و ظهور الحرارة الغریزیة والقوی علی کماله اشتغل و یدفع المزاج
الاناثی لکونه ضعیفا فی اصل الخلقة و اگر فیضان مزاج اناثی باعث نقص مزاج ذکوری گشته الا
قلیل نسبت بحال خلقت از قسم زنانه تولد خواهد شد و درصورت کثرت نقص مخنث تولد خواهد یافت

و بعد قطع عضو تناسل شریک خواهد گردید و اگر با وجود عدم فیضان مزاج اناثی در اصل خلقت
مزاج مذکوری رو بکمی خواهد نهاد و الا قلت خواجه سرایه با وصاف مردانه از قسم بادامی و یا پستی
پیدایش خواهد یافت لقلة مادة العضو الذکوری و کثرته و شایبه با بونیت نخواهد داشت بل
بسبب قصر آلت اگر قدرت بجماع زن نخواهد داشت بمساحقه زنان گرفتار خواهد شد و اگر با وصف
کمی مزاج ذکوری و نقص ماده ذکوری شایبه مزاج اناثی داشته باشد خواجه سرا قسم صندلی پیدا
خواهد شد و اگر به قسم صندلی خواجه سرا و عضا و اوصاف مردانه باشد و رخواجه سرا رو اکثر زنانه در
زمره خنثی شمردگی خواهد یافت چرا که اطلاق لفظ خنثی در اصل آنکه عضو زنان و مردان ندارند
کرده اند غرضکه هر قدر که کمی فیضان مزاج انوثی خواهد شد باعث کمی مفعولیت خواهد گردید و
قوت مزاج و قوی و فعال لازمه مزاج ذکوری و خلاف این لازمه مزاج اناثی و گاهی قوت جسمانی
بقوت الا بباعث ضعیفی مزاج خلقی گاه به مفعولیت راغب میباشد مدعای مفصل آنکه کسیکه مزاج مرد
در اصل خلقت پیدایش مییابد قوی القلب و دیگر افعال مردانه میدارد و چه حرارت در قلب شان
بکثرت میباشد مثل اسد بخلاف زنان که برودت مزاج ایشان قوی میباشد مثل رنج و تصلب اعضا
نشان غلبه مزاج ذکوریست اما قرار یافتگی مزاج اناثی بر سردی و تری ظاهر اگر اناث بر مزاج خلقی خود
آفرینش یابد زن باوصاف زنان مخلوق خواهد گردید و در صورت غلبه مزاج ذکوری حتی با جماع
زنان الاصفات مردانه از اعضا و غیره خواهد داشت غالب بسحق راغب خواهد شد اما در صورت
خلاف این با وجود کمی مادتین علی سبیل التساوی مع تساوی مزاجین غلبه مادهٔ اناثی یا غلبه
مادهٔ ذکوری یا تساوی مادتین و غلبه مزاج انوثی و یا ذکوری در صورت اول خنثی که سوای
مخرج بول عضوی جانبین نمیباشد و در ثانی خنثی که عضو زنان بقوت داشته باشد و در ثالث
خنثی بقوت عضو مردان و در رابع خنثی مائل بمزاج اناث و در خامس خنثی مائل بمزاج ذکور و در قسم
رابع و خامس اگر با وجود تساوی کثرت مادتین باشد عضو جانبین خواهند داشت و الا فلا و چون
کثرت ماده اناثی میشاید که تولید رحم و ظهور پستان هم صورت بندد بحسب قلت الماده و کثرته

وقت شدت غلبه مزاج اناثی بایونیت و در حالت غلبه مزاج ذکوری بسحق راغب خواهد شد چون عدم عضو
فریقین و نرمی بشره علامت انائیت فائده جلیله بعید نیست که قطع عضو تناسل قبل از بلوغ و
فیضان مزاج ذکوری که علامتش ظهور ریش و برودت استحاله صدا و بعد مردان ست بعمل آید هر آینه
مانع فیضان مزاج ذکوری میگردد و دلیل مزاج شبیه به انائیت فیضان می یابد ازانجا است که قطع عضو
قبل از بلوغ سبب عدم رستن ریش و غیره و باعث عدم استحاله صدا ذکوری میشود اما بعد از بلوغ و فیضان
مزاج ذکوری در عصفار و ظهور گرفتن علاماتش مانع از همه نمیشود و هذا حاصل ما قاله الشیخ فی کتاب
حیوان الشفاء فی باب عدم نبات الشعر فی اللحیة والبروة باب اول از مقاله سوم علت غالبی سردی
مزاجی زنان بچند وجه قسمت کرده اند یکی آنکه محتاج است جنین بحسب تکون و تغذیه بنا بر تکمیل و
نشو آن بعد ولادت بسبب ارضاعت و موقوفیت این بتدفق ماده غزیره به بدن ام که حصولش
بر برودت مزاجی او موقوف گردیده چه حرارت باعث بر تحلیل ست دوم اینکه تولید بدن اینان
بر رخاوت و سستی بجهت استعداد و تمدید بنا بر قبول این ماده کل شهر و مخزونیت آن جنین احتیاج
گرد سوم آنکه حصول کسل که لازمه سردی مزاجی اوست غلبه یافته قابل صلاحیت بنا بر ترتیب اجنه
و لزوم مسکن و قیام بامر اولاد و مصالح البیت باشد فصل اول از باب اول از مقاله سوم فراباد
خاطر باشد که اعتبار زنان این زمان از دوازده سالگی شمرده میباید تا پانزده ساله قابل مزروعیت
از جمعیت جسم و ظهور پستان وغیره لوازمات الابدا استگیری میابی خبر از حلاوت جماع و بست سالگی از چنین
شبابیت بسبب حلاوت جانبین و حد سی سالگی اش بکمال خوبی مر غنج و دلال و کرشمه و عشوه و ناز
مشحون راغب و شائق بلذت جماع ارآستگی خود میخواهند و هیچکس هم مرد بهتر از جماع نمیدارند و
ظهور فرزند بیرو دیر بینمایند و چهل سالگی عجوزه گوشت بدنش از استخوان شکست شده نداوت
و بهجت و صفائی رنگی آورده و ساختگی خود را میخواهند و خواهان خضوع میجویند خضوع و فروتنی و
تملق بمردان بیشتر و بهمین جهت خواهان مراعات شوهری که در خاطرش جا دهند و در صورت گذشتگی
ازین سن گنجایش و تو دهگی [illegible] [illegible] مردان نمیدارند لذت سوم فرو رحجامعت ایشان حاصل نمیباشد

چنانچه پنجاه سالگی او قابل قتل و قاتل باعتبار مجامعت لا قابل پرورش فرزندان و دیگر مراتب
اهل دنیا را تا الم و شصت سالگی تا انتهای عمرش بر عادم مجامعت ولعنة الله علیه والملائکة والناس
اجمعین پر ظاهر که بر قدر سنش بالا آید شهوتش در بالا آید فصل دوم از باب اول از مقاله سوم
خالق ارض و سما از مخلوقات هر یکی را امزاج خاص خلقت کرده در باطن طبیعی و عادتی نامتناهی
عطا فرموده اما در انسان سوای طبع ذیلی علامتهای از اعضا مجرد ظاهر ساخته که علم قیافه
نامزد گردید پس حکمای سلف و خلفای خلفت بجداشت تمام و میل بالاکلام کوشش و سعی بکار برده
اسرار خفا از روی آینه مدعا سیما امکن زدوده ندا با اشتراک قیافه مرد و زن در اکثر حالات ظاهر
لیکن از انجا که شاهد مدار محلی مستدعی اظهار قیافه مختص زنان و اسنایی گردانیده است این
بی بضاعت بر حسب عقل از روی تجربه و قیاس خامه را منسلک ساخت والله اعلم بحقیقة الحال
کمال سختی جمیع اعضا با صحت پر گوشت و پر قوت بودنش سببی بادلی جمیع قوای جسمانی دیگر اعضا
نسبت به موزونیت جسمش انقضای باید حکم بر ضعف آن نمایند و خلاف این بر خلاف در ازبالا
سبز و رنگ لاغر اندام سریع الانزال عکسه این بر عکس کثرت شعر و سبز اگندگی آن بر قوت مزاج
او دل جمیع خلافش بر ضعف و صلابت چهره علاوه از آثار پیدا جبت شهوت ناک بیباک مدور رح
قریبی وجه بر تنگی و قریبی زخمیت فرج و عکس آن بر عکس آن سفیدی و نرمی بشره بر کمی شهوت
و سرخی آن بر کثرت شهوت و شهرت بر زیادتی شهوت نسبت بسرخ و تیره برافزونی آن نسبت
به شهرت بلندی پیشانی بر ذی دولتی او وگربه چشمی بر شهوت ناکی و سیاه بر عکس و بزرگی مع خمار
آلودگی آن بر وسعت فرج و خواهش ناکی آن و اکثر مرغوب مردان باشد و شوخی چشم با حرکت
سریعه علی الخصوص جانب مرد بهر قدر که باشد باعث بدکاری او و اند و طولانی و فریبی بینی
بر طولانی و فریبی رحم خلافش بر خلافش و بلندی بینی بر عمق فرج و عکس این بالعکس تنگی
دهان بر تنگی فرج و فراخی آن بر فراخی او و خوبصورتی و [illegible] خوبصورتی او بدصورتی آن به
بدصورتی از خلافت نسب [illegible] کند [illegible] باریکی آن بر باریکی آن خوبصورتی [illegible] باعث [illegible]

بودی زنا رش طولانی ذقن بر عمق فرج و کوچکی آن بر تنگی او و غلظ کردن بر بزرگی فرج و دوش
بزرگ پر گوشت مع عرضت استخوانش بر قوت قوای بدنی او پستان صلب پر گوشت که میل به بلندی
داشته باشد مع باریکی کمر بر شهوت و زیادتی میل جماع اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی شکم کثیر الحوش
بجماع خلاف این بخلاف این پابندی استخوان ها مع قلت لحم و شحم و سمین سریع الانزال عش باشد
زود رغبتی بمساحقه زنان و عکس عکس بکلاسه بحا ه بد باعتبار فربهی بل مساحتی که از استخوان جانه
تا ناف نسبت به موزونیت بدنش زیاده باشد بر عمق فرج والا فلا سرین قطع و فربهی بر عمق
فرج و اگر عکس باشد بالعکس فخذ و ساق صاحب فربه کثیر الشبق و عکس بر عکس لیس اکثر بیه امور
بهر جانب که یابند حکم آنرا مقدم دارند فائده و نیز گفته اند اگر باشد دهن زن وسیع باشد فرجش
وسیع و بالعکس و صغر شفت سفلی بر ضیق فرج و سرخی زبان بشدت بر تخفیف فرج و زبان مدور
گویا که مقطوع الراس ست بر کثرت رطوبت فرج و جو بزرگ مع غلظت گردن با وجود صغر عجن بر
بزرگی فرجش با وصف ضیق و کثرت لحم پستان و ساق و قدمین فرجش عظیم الا اکثر جانب شوهر کی
بل بی شوهری و حرمت فم حاره بلمس سخت پستان مع طولانی تا حل بر پیزه سختی عجن از روی نکاح خطر
ندارد و همچنان سرخ رنگ گر چشم شهوت ناک و چشم بزرگ مثل گوساله بر حلمیت زن و بزرگی دوش و
وعجن بر افرج کبیر و بلندی چشمان بجانب پیشانی وسعت فرج را شاید و نیز فرج شحمی اعنی شحم آگین
نیابد لذت جماع اگر از ذکر طویل دوازده انگشتی و فرج طویله چسپیده سریعة الانزال و صغیره
چسپیده بطی الانزال باب دوم از مقاله سوم اسباب اختلاف موضع ثدی قرینه عقلیه مستدعی
بران بود که موضع آن قریب رحم قرار یافتی تا که وصول ماده رحم در حالت حمل به ثدی آسان بگردید
الا از انجا که تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و قعود و حرکت قادر نیست بل مستلقی میماند
و لیعادت انیجالت هم میرسد از جهت موضع ثدیی اش مرتفع از رحمش بباعث سهولت ارتضاع
بدخول حلمه ثدی بفم طفل بصورت تولیدیه طبعی قرار یافت و نیز موزونیت جسمانی او و اقتضای ارتفاع
بمقام سینه مستدعی شد و اکثر تولید مولود غیر انسانی از قسم ماشی بقدرت رضاعت از ثدی ام خود

بسبب صعوبت و قایمیت و تحرک ببرعت نسبت مولود نهانی میگردد و لهذا موضعش را بقربحم ثقی
بیافرید فائده عجیبه قدیر علیم و عالم علیم پستان را بسه قسم خلقت نموده یکی خرد و غلیظ الاصل
از باریک که از تفاع کم داشته باشد مسمی بچگی پستان در حالت شیردهی و هزال بدن از مرض
یا بکبرسن معدوم شده سینه صاف میگردد دوم کلان که بجسم زن موزونیت نمیدارد و به کهیا
پستان نام نهاده اند در حالت کبرسن و ارضاع وغیره مسترخی و شست شده باعث تنفر مردان
میگردد و زنان پنجاب اکثر باین صفت اند سوم متوسط در کلانی و خردی که با وجود غلظت اصل ارتفاع
و غلظت بالا هم میدارند این را برای نام زد کرده اند بهترین اقسام پستان دانسته بالغرض بسببی
از اسباب مذکوره بالا خلل پذیر شود تا هم حیثیت اصلی خود نمیگذارد و معدوم نمیگردد و لباسات که بسبب
عدم رواج تقسیم محرم نمیکند اگرچه پستان خوب باشد الا بوجه قلیل خراب شده معیوبیت پیدا میکند
و بیاند سر پستان که بهندی بهنٹنی گویند نیز خورد و کلان میباشد خصوصیت کلان به پستان کلان
وابسته اند و گاه بقسمی سوم هم یافته میشود و خرد مخصوص بخرد و اکثر در سوم و اگرچه در حالت ارضاع
میل بکلانی میکند و کلان اکثر مناسب لائق بخلاف خرد انتباه اگر حین لمس پستان تعقد در ان
یابند علامت مستی و اجتماع منی او است مثل زنان مردان نو عمر دال است بر اینکه از دیر آشنای مرد نشده
و اگر شده باشد باعث رفع خواهش او نبوده و بیاد انند تعقد یکه وقت بلوغ بشروع جوانی عارض میشود
بسبب کثرت ماده متوجه و طمثیه طبیعیه آنرا ازا وعیه منی جانب ثدیین برسبیل بحران به تبخیر صعود می کناند
لان المشارکة بینهما و بین اوعیة المنی بالعروق الواصلة ثابتة پس ابخره متصاعده باعث
نحافت جرم پستان لطیف آن به تحلیل رفته مابقی بسبب برودت آن موضع کثیف و غلیظ و صلب
گشته عقد می پذیرد و کثرت ماده طمثی و ضعف و حرارت ثدیین باعث بر زیادتی عظم و ظهور ان
میگردد و نیز ظهور و عظم آن فعل بحکمت باشیانه دلیلی ست صریح که عضو مستعد بنا بر تولید لبن وقت
حاجت باشد لان فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة فصل اول از باب دوم از مقاله سوم کیسان
نا محتجبه کار مر معد و مسیت منی زن مقر اند عقو آنست از وجود تی زن لا بد لیست و چیرا نباشد

که صریح مشاهده بشهادت آن شاهد که اخراج رطوبت رقیق که مراد از منی اوست و قلیل نسبت بمنی مرد
در عین شدت لذت بدفق از باطن رحمش حین انزال یافته میشود و نیز بعدش از مجامعت که شرط انزال
مرد نیز برین مقرر ست بوجود می آید و علاوه ازین وجود حملاش بسبیل ندرت لقلة المنی فیه
و لهو ضعیفان معاون برین لاثبات القوة المنعقدة فی منیها و شهادت معاینه جالینوس عارضی
در بعضی زنان مملو از رطوبت مفید ترجیح مویداین فصل دوم از باب دوم از مقاله سوم فی کیفیة البکر
از انجا که شکستن انضمام فم رحم در حالت بکر بطور احداث عضون میباشد و بر عضون انشاج از عروق الرحم بظهور
میآید و در حالت مجامعت که قضا من بکارت مراد از وست عروق عضون می شکنند و سیلان دم میگردد
و در صورت ظهور حیض بباعث انفتاح مجری فم رحم آن عضون شکسته میشوند لیکن رافع بکارت نمیگردد
و مجری بول بالای فم رحم ست فائده جلیله جل جلاله باعظم شانه آفرینش رحم به سه صنف کرده
یکی نرم و باریک نازک و لطیف بود از ضربات قویه متضرر گردد و بلفظ بیتر یا دهن شهرت دوم صلب
و کثیف و غلیظ باشد خواهان ضربات قویه بل بغیر او لذت نیابد به بیتسیا دهن شهرت دارد
سوم متوسط در ضروریات و کثافت و لطافت الا وقت انزال البته خواهان ضربات قویه
میباشد لیسوا دهن تعبیر کرده اند و لیباست که رحم در اصل خلقت قوی و غلیظ و کثیف باشد
و لیسبب کثرت مجامعت و یا بباعث تولید و غیره ضعفی بهم رساند آنهم لیسبب ضعف تحمل ضربات
قویه نمیگردد و اعتبار این بحسب خلقت قادح مقصود نیست لانه داخل فی المرض نیز صلابت
و بلندی بدن بر صلابت و غلظت رحم دال ست در اکثر و اگر عکس باشد بالعکس شدید الحرص خواهان
جماع را رحم صلب میباشد اشتباه قلت حرص و دیر خواهش بطی الانزال بر بلغمیت مزاج دلالت میکند
و صفراوی زود انزال و شدید الحرص زود خواهش بجماع اند و دموی کمتر از صفراوی و سوداوی
کمتر از بلغمی الا در خواهش جماع و عین ترکیب مادتین بهر ماده که غلبه یابد حکم او را مقدم دارند باب
سوم از مقاله سوم فی حدوث الحیض و زوال الحبلی مخفی خاطر ارباب بصیرت مباد که از ابتدای
شروع حیض از نه یا ده ساله و انقطاع آن در اکثر زنان چهل و هشت نهایت پنجاه سال هم حیل میکنند

تا که حیض میکند و بعد پنجاه سالگی حبل قلیل الوقوع میباشد و اقل مدت حمل شش ماه چنانچه دیده شد
شیخ شاهد بر زندگی او و اکثر چهار سال و حکایت شیخ گواه بران که زنے وضع کرد حمل صبی ظهور دندانها
مولود و بعد چهار سال و از آنجا که اول وقت حیض سن دهم یا نهم قرار یافت پس خروج دم قبل از این زمان
گردید و همچنین مدت دوره اقل آن دو روز و اکثر هفت یوم مقرر گشت زائد برین زمان خواهد بود
زیرا در میان دورین اعنی ایامیکه سبب عدم جریان ست و لیست روز نسبت از ماه آید مقرر
گردید اگر حائض گردد و زمان باشد و قلت برین مثلاً بعد پانزدهم یوم هم داخل زمان همین سان
بعد سی و پنج در زمان شیردگی میباید فصل اول از باب سوم از مقاله سوم بقول بعضی جریان
طمث زنان در اکثر غالب امر کم از مدت چهارده سال و غالباً ابتدا سالگی ممکن نمیباشد اعنی تا
شروع جریان تا ابتدا سال و وقت انقطاع سی و شش سال و نزدیک انقطاعش حمل منقطع
میشود و بخیال آنکه این ماده طمثیه بکار غذائیت جنین در رحم می آید زیرا که از محالات ست که اینها
فضلات ردیه قابل دفع که مکروه طبیعت بدنیه ست و بجهت رداءت دفع میکند از بدن لهذا
چگونه تصور کرده آید که غذای بدن جنین از وی حاصل میشود و با وجود این بدن جنین مزاج آن
لطیف ست و ترکیب آن ضعیف و قوای آن سست و رطوبات
خرابی او میگردد بلکه این فضلات ردیه بسبب احتباس آن در ایام حمل بنابر اشتمال رحم
بر جنین و فضلات جنین نزدیک رحم از جهت فضلات مذکور میشود و هم
در احتباس آن فائده ایست که آن فضلات مذکور اعانت میکند جنین را بر خروج با زلاق و نیز ظاهر که
اگر جنین غذا میبافت از وی چگونه اخراج مقدار کثیر عند ولادت مشاهده میشد پس غذای جنین می آید
از فضل دم وجود موجود در بدن ام که آن غذای جنین میگردد و اندفاع بالاصلح بنابر تغذیه
باقی میماند مع فضلات مذکور و بعد خروج بجارج تا وقت ولادت قال العلامة فی شرح القانون ان المشهور
که دم طمث منقسم بسه قسم میباشد قسمی منصرف بغذای جنین می آید و قسمی که صلاحیت لبن میدارد
بنابر لبن جانب ثدی از آن صعود میکند و قسمی که فضله است محتبس تا وقت نفاس میباشد پس نفاس

نافع میگردد و الحق عندی ما قال العلامة از عدم تسلیم قول المسیحی لایجوز احتباس الطمث
فی ایام الارضاع و انطلاقها ان فی اکثر الامر لم تحیض المرأة فی ایام الارضاع الا فی ندرة
ای فی وقت اشتهائها و کثرة مادة الحیض تحیض بخلاف الاوقات الاخر و لیس امر البد
ان احتباس الطمث فی شهر او شهرین فی ایام غیر الحمل یحدث المرض من الامراض و من
العجب ان تحبس الطمث فی ایام الحمل بشرط عدم اعتناء الجنین به الی تسعة اشهر
اندری قابل الدفع و من شأن الرحمی احداث المرض و لا یحدث المرض فصل دوم
از باب سوم از مقاله سوم و الحکمة بالغة الهیه برکمی حرارت بدن زنان باعث فنای اجزاء غذائیه
بوده باقی ماند کل غذا را کمیت جنین از ضرورت غذا رسانیدن جنین وقت پیدایش و باشد آن
بقیه جمع گردیده و ماهی مقداری بهم رساند باعث بر دفع حیض میگردد چنانچه بعضی مردان بسبب
نقص حرارت خلقی که لازمه ضعف او است این سبب عدم تحلل فضول غذای گاهی بوجود می آید
پس حسب قرار داد مزاج بعضی جمع آن بسبیل اخراج خون بواسیری وغیره امر عادی میگردد ظاهر
که قلت حرارت ایشان بسبب اجتماع رطوبات اکثر از آنکه محتاج الیه بدن ایشان بنا بر تغذیه باشد میگردد
و نیز آن بقیه در وقت حمل غذای جنین میگردد و بعد ولادت بحکمت بی منتهای خالق ارض و سما
در پستان تحلیل بشیر گشته در ایام صغر سن جنین بواسطه رضاعت سبب پرورش مولود میگردد
و علاوه ازین باوقات دیگر چنین زیادتی آن بواسطه عروق جانب رحم مائل شده بحیض
استفراغ مییابد و ثبوت شدت مشارکت رحم به پستان انقباض نزدیک اول واضح کرده اند
فصل سوم از باب سوم از مقاله سوم تولید تعدد فرزند نسبت به بنی نوع انسانی بحسب
عادات اکثر به یک دو قرار یافته بنا بر علیه عدد ثدی ایشان بر دو مقرر گشت از انجاست که تولید
کلب اکثر بر هشت عدد مقرر گردید لهذا در آن هشت پستان مقرر شد علاوه ازین میشاید که چون
خالق بی نیاز ما خلقت نسا را در ابتدای تکوین بر دو پستان قرار داده است عادة عقل دقیقه
سنجی بران منوط گردید که تولید فرزند بحسب بقای نوعیت خود بحسب خلقت نوعی ظهور یابد

چه قلاقش باعث فروج نوعیت میگردد و نیز از ادلهٔ طبیه ثابت که حین انکمال هضم رابعه غذا از هر جزو من الاجزاء البدن جدا شده در انثیین آمده نضج مرتبهٔ ثانی یافته منی میگردد و تولد فرزند از منیین بالتحقیق تحقیق از انجاست که عند نقصان عضو والدین خلل العضو خاص مولود بوجود می آید از نیست خلقتش مثل خلقت والدین ظهور میگیرد بشرطیکه نقصان خلقی نسبت بوالدین باشد زیرا که معدومیت العضو باعتبار اصل خلقت مجوز میباشد نه عارضی و راکثر فائدهٔ عجیبه گاه تولد مولود متعدد از حمل واحد بحکم خالق قدیر جل جلاله وعم نواله بوجود می آید چنانچه شیخ الرئیس در شفا یاد کرده که تولید یافت از حمل واحد زنی پنج مولود و زنده ماندند و حکایت کرد از زنی دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه بست اولاد و دیگر ساقط کرد پانزده صورت و جماعت معتبری بمقام جرجانیه نقل پرداز شد که اسقاط کرد زنی کیسه که دران هفتاد صورت خرد موجود بود لی صدیق فی وطنا و شهر شاهجهان آباد ولدت بینه ثلثه ولد فی بطن واحد وفی مرتبه اخری اسقط کیس فیه عدة صورت صغیرة باب چهارم از مقالهٔ سوم لاحول ولا قوة الا بالله مساحقهٔ زنان که در دیار هندوستان بلفظ چپٹی شهرت پیدا کرده در حالت عدم پیسری مرد و بے فکری از نان و نفقه و نه مشغله دنیوی و شهوت ناکی و بیباکی مزاج و بیحیائی خلقی که عدم خیال امور جا بیجا مقصود نیست و نبودن معلمی شفیق بر سر در صورت عدم شوهری خبر گیران نشدن شوهران بلد خدائی و هم نشینی صحبت بد که ترغیب دهنده این امر شنیع باشد ارتکاب این چنین فعل قبیح اختیار میکنند و مهارتے کلی بهم رسانند چنانچه مردان در حالت عدم پیسری زنان بسببی از اسباب لواطت را اختیار مینمایند لان من البداهة للصحبة تاثیر و وقتیکه امر عادی شده تا زندگی تارک آن نمیشوند لان لعادة لایزول الا بالموت اکثر زنان بیحیا و بے شرم باین صفت متصف میباشند چنانچه مردمان اکثر بیحیا و بیغیرت میباشند معیوبیت این حسب رواج دنیا ظاهر که چشم زن زنان و مردان میباشد هر یک انگشت نما میکنند و زنان صحبت او معیوب ترین خلائق مے انگارند بلکه آمد و رفت خانهٔ خود مانع مے آیند و زلیخا این عبدالله نیز کمتر از لواطت نخواهد بود

پس وسیاهی داربن تصور گشت از انجمله بعضی زنان که طبع شان در اصل خلقت باین فعل راغب
نیست جبراً و قهراً متوجه میگردند وقت خبرگیری شوهران در صورت مهاجرت طوریکه اتفاق افتد
تارک آن میشوند بعضی که رغبتی هم میرسانند با وجود موجودگی مرد تسکین نمی یابند یا بسبب کمی
شهوت مرد که لازمه مجامعت بجای دیگر پیدا شده ست و یا باعث ضعیفی او در اصل خلقت و
پرشهوتی زن که در جبلت وی یا در صورت عدم توالد و تناسل که باعث کمی شهوت است وقت غلبه شهوت
و بهم رسیدن صحبت زنان این طریق فاعل این فعل هم میشوند خصوصاً که بوقت وقوع شان هر دو میگردند
و تا ناگر رغبت کلی در نفس ایشان متمکن میشود تا زندگی تارک آن نمیشوند و مشاهده و معاینه
مردمی تا مدت العمر بدل گوارا نمیکنند و بتماشای آن نمی آرند و چرا نباشد که سر انجام این امر از مردی مرد
بهیچ وجه ممکن نیست ملاحظه باید کرد طالب شان مساحقه میشوند لاغر اندام کم لحم و شحم و سمین
بر ظاهر جسد ایشان کم میباشد علی الخصوص بر فرج و استخوان عانه آنها و آتشی نسبت دیگران
و خواهش از حد میدارند بر روی مقبولان زنان میشوند و تا زندگی انس مردان گوارا نمی نمایند
و بر دو قسم قسمت کرده اند قسمی از سبوره ترتیب میدهند که فلوس علی الخصوص نگر نیزی که از سیبا
سیصفا و قابل این فعل میباشد در دره انداخته موافق گنجایش فرج تیار میکنند و بالای آن
غلاف مخمل که پارچه و بیزو نهایت نرم میباشد مرتب مینمایند و در آخر آن ریسمان گنده میسازند
و حین مساحقه زن که بجای مرد می باشد آن سبوره را بالای استخوان عانه خود و دو شته ریسمان را
بکمر و سرین خود محکم می بندد و از [illegible] اسپغول و غیره لعاب گرفته آلوده و نرم نموده دخول
مینمایند و مثل مردان بحرکت شده منزل میکنانند و لیاست که زن که بالا میباشد هیئت خود
مثل مردان مینمایند لترغیبه بهذا الفعل لانها ما نوشته بالاشکال و اوضاع الرجال
چنانچه بعضی دستار می بندند و بعضی ریش بند قائم میسازند ابتدائی وقتیکه این مرد دل
زن جا گرفت ترک آن هیئت بعمل می آرند و قسمی بغیر سبوره زن بالا می آید و استخوان عانه
او با استخوان عانه خود آهسته آهسته می ساید هر قدر عرصه که بخواهند علی الخصوص بجای عصب

پیشابگاه زن زیرا از فرط لذت بیتاب شده منزل میشوند و زبان زده است که از فرط لذت
رحم هر دو بیرون آمده میسایند و انزال مینمایند یعنی دور از قیاس است اگر باشد امر اتفاقی
زیرا که رحم پیشابگاه خود نزدیک ناف در رباطات و غشیه مربوط است و خروج او ازین جا بغیر
علیحدگی از اصل ممکن نیست و امکان آن غیر ممکن پس یعنی طوری صورت نمی بندد و آنکه از کثرت
ضعف که لازمه کثرت مجامعت و توالد و تناسل و غیره است مسترخی شده وقت نشستن نزدیک
محسوس میشود و قارج مقصود نیست چرا که از ثقل حشاء و غیره مزاحمت یافته میل بزیر مینماید
و یا فقط مزاحمت همین عدم اسباب استرخا و اگر امکان اتفاق بهر زن که صورت بندد شاید
که در اصل خلقت از واهب العطایات رباطات و غشیه و مسترخی و خود سریع الحرکت خلق شده باشد
و علاوه ازین کثرت ضعف و توالد و تناسل و غیره معاون برین البته امکان پذیر است که میل
بخروج کند الا زن دیگر با این صفات موجود شدن دشوار در صورت میسری آن هرگز تا زنده
فیما بین رهائی ممکن نیست و هر چه گفته شود بجا که یعنی هیچ وجه از مرد صورت نمی بندد و بجز خواهش
و معانقه مرد از دل و بدن شود تا بمجامعت چه رسد و لو فرضنا بوجه من الوجوه اتفاق مجامعت
افتد از پس متنفر میگردد دوبار دیگر تن بجماع نمیدهد چرا که مرد را چه یارا که بزبان کلید مثل زن قائم نماید
و آن سلیقه کجا که مانند او وقت کار باشد غرضکه قسم سوم ازین فریق با وجود کوشش و سلیقه شعاری
مرد مشکلة الترک است بالفرض اگر چنین اقسام زنان بحسب اتفاق بدام مردی افتند مرد را
خیال محو کنانیدن این شیوه و رام کردن او و در سر جا گیر داول باید که بسخنان چرب زبانی و دروغگوئی
که اصل انکار است تقدیم رسانیده بدین فعل راضی نماید طوریکه ممکن باشد چرا که خلقت این فرقه بر ناقص
عقل و دین بوده بچرب زبانی و دروغگوئی زود فریفته میشوند بلی میگویند که عامل سحق زن نخوراول
باظهار خوبیه مساحقه و نمودن آن لذت در جماع مردان انواع چرب زبانیها راضی کرده
گرفتار دام بلا میسازند و بمساس پیشابگاه و غیره که مرغوب زن میباشد شهوت ناک نموده
رضا این فعل مینمایند من بعد حرکات بعضی آرند پس اهل تجربه تدبیری که بنا بر دفعیه آن مقرر کرده

بدو آسن بیان طراز گردیدم و معاونت قیاس تیز شاید برای آسن اول آنکه زن را بساسهای
مرغوب شهوت ناک کرده و او را در بستر نرم بر زمین بخواباند و هر دو پای او منضم کنانند و مرد بالای او مثل سوار
اسپ سوار شود پس قضیب را در فرج داخل کرده پای خود را برابر پای زن دراز نموده بانیطور حرکت نماید که
استخوان عانه خود بر استخوان عانه زن سائیده شود و نیز دریافت رحم را از سر ذکر ملحوظ دارد والا انیمعنی بغیر
ذکر طویل صورت نمی بندد و در صورت داشتن تکیه زیر سرین شاید که حصول مدعا گردد و دیگر مراتب جماع که
بتفصیل یاد کرده آید بلحاظ آن دامنگیر باشد آسن دوم آنکه بعد شهوت ناک کردن زن بامور مذکوره بالا
زمین را بگدیله های نرم یعنی بخوبی مرتب کنند و زیر سرین او بالینی نرم بدارد تا استخوان عانه او مرتفع شود
پس هر دو پای او مسترخی و بیخول ران خود داشته دخول نماید و از سر حشفه رحم زن را دریافته
نگران بوده استخوان عانه خود را از زیر استخوان عانه زن یعنی بجای پیشابگاه او داشته بطوری حرکت کنند
که لحم و شحم وغیره فرج زن بطرف استخوان عانه سائیده مائل شود پس استخوان عانه او را بملایمت بساید
و بنگرد که چه قدر بیتاب میشود و غرضکه سر آلت بدهن زن و هر دو استخوان عانه برابر باهم سائیده شوند
هر قدر که دیر درین ممکن خواهد بود باعث تعشق معشوقه خواهد گردید و اگر انیصورت از مرد امکان
خواهد بست معشوقه نیز طاقت امساک زمانه کثیر نسبت مساحقه نخواهد داشت و مرد سریع الانزال
با دویه های که درینباب ترقیم یافته متوجه شده عامل این عمل گردد تا از خوف انزال ایمن بوده سرانجام کار
بخوبی و دلجمعی و بدو و در انضمام سینه بسینه شکم بشکم درستی این امر دشوار است الا اگر بالینی گنده زیر سرین او
بدارد و بانیطور که پشت دو تا گردد و نه چندان ارتفاع که بزن ایذا رسد و ثقل بدن خود بر استخوان عانه زن بهیئت
داشته بساید البته درینصورت سینه بسینه شکم بشکم بوجه احسن مع حصول لذت امکان دارد و حرکت شدید
جهالانه که مشعر بر مجهولیت و سرعت انزال مرد و تکلیف زن و حصول وجع با استخوان عانه او که یعنی باعث
تنفر و بیمزگی او ست از حصول مرام باز مانده ناراضگی او بذمه خود عاید کردن است غرضکه بهر حال یعنی لذت
خود مرعی داشته همگی همت در افزونی لذت و انزال زن مصروف کرده نگران حال زن باشد یعنی بهر حسیکه
که از بشره او انقباض و دید بار ماند بطوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آورده شود و مدعا محصل آنکه بهر قدر که

کوشش و سعی و هوشیاری بکار خواهد بست بزودی نتیجه خوشی خواهد برداشت و آنچه مرض لا علاج را که از
سالها تا این زمان کسی را بسوی لا علاجی او نگشاده معالج خواهد شد و باعث سرخروئی زن و شوهران
و مداحی زنان که ثمره عیاشان روزگار است خواهد رفت از جهت تضییع اوقات عزیز باین هزلیات
همینه رایگان نموده بتحقیقت کما هی پرداخت تا شاید یقین در این امر عاری نموده امور طعن زنان
نشوند و بر هر که عرفی عاید نگردد و چه جهت مردانگی تقاضای آن میکند که کمال را گذاشته زبان دراز
طعن زنان بر خود گوارا نماید و سخن ناگفته بایشان نفرماید همت خود و اختیار سازد و بقول شاعری ؎
مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود ظاهر که سرانجام وقوع این امر بوجه حسن تلاقی
گاهی بمساعدت بخت خیر دار نخواهد شد بشرطیکه مرد سلیقه شعار باشد فصل اول از باب چهارم از مقاله
سوم در طریق مجامعت مشتمل بر چهار طریق طریق اول بعضی مجربین بر آنند که از چه در رطوبت
فرج زن بغیر لذت ممکن نمیباشد لیکن بشرطیکه محبوبه حریف باعتبار حقوق امر حرص نباشد و بعضی بخلافش
بر اثبات قول اول تجویزی پرداخته اند که تا که زن را لذت خواه در مساس خواه در گفتار تا شهوت انگیز
طوریکه مرغوب زن باشد حصول نشود رطوبت در فرجش نمایان نمیباشد پس حصول رطوبت موقوف بلذت
زن گردید و لذت زن منحصر بر رغبت او است یعنی اگر زن با آن مرد رغبت و مناسبت نداشته باشد
ذوق و تن بجماع او ندهد رطوبت در فرجش نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم تندهی بجماع آن سخت
میشود قضیب بآسانی دخول نمیابد مرد را ذوق و لذت چنانچه حصول نمیشود و نیز تنفر پیدا کرده
و انزال زن امریست اهم بلکه با وجود خواهش خود تا هم گاه گاه منزل میشود و چه بای کوشش مرد
پس اگر زن پر شهوت است و بآن مرد انس میدارد یعنی از مدت دراز بآن مرد مربوط است و
مرد نیز شعور دارد و از علامات مراجعت او خبر دار ره باشد که اول سببهای مرغوب مزاج زن شهوتناک
کرده باشد پس بجماع مشغول شود در آن نیز بهیات جماعهای مطلوب شده طبیعت خود را بجای
مائل سازد و بهتر آنکه خاطر خود را بجاهای رحم و وقت صوتش بسا آید متوجه شده کرده تا آن مشغول
باشد و تغافل طبیعت خود را از لذت خود و خیال امور مذکوره بالا باز داشته در افزونی لذت زن

شاغل دارد و چون دریابد که انزال زن نزدیک رسید آنوقت باتفاق انزال کند و جماع بر پلنگ
اگرچه مرغوب اکثریست الا بدانستم بر زمین که آنرا از گدیلهای نیمی درست کرده باشد مناسب‌تر چرا که
حشفه ذکر بدهن رحم بر وری ملاقی میشود و علاوه ازین فوائد کثیره بسیار دارد و بر شائقین انکار
پوشیده نیست و لذت امرد و جماع زن اجنبی صورت نمی‌بندد پس اگر شوق لذت این در سر
داشته باشد و خیال رام کردن معشوقه که نتیجه اینکار است دامنگیر باشد بعد صحبت دو سه ماه که باشد
در فکرهای حرام حبش در جماع و دیگر اوضاع و اطوار او پیدا شده راست و درست نمیگردد و حال آنکه
زن نیز خواهان شائق نمیشود باشد البته آنوقت حلاوت کما ینبغی بحصول می‌انجامد و اگرچه شائقین
انکار لذت زن و امرد را با مور مختلف داشته اند در از صواب نباید رفت ناقص فقط لذت فاعل
مفعول منحصر بر مساوات طول ذکر و عمق فرج ست چه اگر مثلاً طول ذکر نه انگشت و عمق فرج نیز همین
پس مانوسیت و وددی و اشتیاق فیما بین چنانچه باید ممکن خواهد بود و نیز در خواهش جماع مساوی
باشند بلکه هر چند شهوت مناسبت زن باشد چرا که وقت خواهش معشوقه دیده تامل عاید نشود و نیز بسبب
کثرت خواهش خود و معشوقه را بسبب شهوت انگیزد مساحم مرغوب طبع زن جانب خویش همیشه راغب و
شائق خواهد داشت بجانب دیگر طبع او مائل نخواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع محبوبه بسبب
سبب اشتیاق هر دو بیکدیگر و دو یقین و دانی هر کسیکه مشتاق و فاعل امور مذکوره بالا باشد هر که بدام او
خواهد افتاد تا زندگی زائل و علیحدگی و جدائی فیما بین امکان پذیر نخواهد شد خوبی و مردانگی
مرد هرچه گفته اند همین ست و تعشق نساء همین مراد ست لاخیال التمتع ملحوظ خاطر دارد که انزال
بر انزال زن منحصر دارد و ورنه اگر فاعل بی پیروی و یا بر مقتضای طبع و یا دیگر امور یست مفعول
بی انزال طرف ثانی شیوه انزال خود اختیار خواهد کرد ظاهر که در عرصه قلیل باعث کثرت
مجامعت که آن سبب قلت منی اوست و قلت منی سبب کمی شهوت و کمی شهوت باعث نفرت معشوقه
در نفور ساعت چندی فیما بین بسر خواهد شد انجام جدائی و ندامت و پشیمان خواهد گردید مختفی مباد که تمام
مجربون ذی فطانت نخواهد بود که اگر زن همراه مرد منزل انشو و آتش عشقه او نمی نشیند شد

از معاینه شکلش مینماید و مرد بعد انزال از احاطه مردمی خارج بوده بکاری نمی ماند خلاف زن
هر خرفات باثبات رسید تا زن منزل نگردد بسبب ناخوشنودی خاطر او نمیگردد و مرد عاقل فاعل اینکار
کوشش نمی مالا کلام چندانکه تواند و ممکن باشد خواه از مساحقی و خواه تملق و خوشامد بکار برده
منزل سازد و فیما بین فاعل و مفعول کار آزمودگی مرد بر زن غالب باشد زیراکه نامرد در اینکار
هوشیار و مشتاق نباشد هرگز درستی این امر صورت نمی بندد و قول بعضی نوآموختگان اینکار
که از فهم و لیاقت یعنی بی بهره اند انزال زن هر روزه بلکه در جماع مشفق و مضر اند مردود
شناسند زیراکه اگر زن هر روزه منزل شود زنده نماند الا در هفته دو سه مرتبه از مرد کامل صحابه
و باقتضاء مزاج البته ممکن است اگر یعنی هم دو سه ماه متواتر بوقوع رسد نور نسبت مضرتیست ذ
دو عمله و اراده و غیره زن که حیات زن مراد از آنست همه برباد میرود و اکثر اهل تجربه بر آنند که
رحم زن مطلق بجانب چپ مائل میباشد و بعضی برخلاف این حق آنست که رحم مقابل سوراخ
فرج زن میباشد خلقة و اگر از کثرت مجامعت فرش سست شده بجانبی مائل گردد آنرا اعتباری
نیست باعتبار اصل الخلقه مرض بشرطیکه آفرینش مقابل فرج بوده باشد و همین جهت اکثر
شاقات جماع را بسبب حصول ضعف و میلانش بجانبی حمل نمی ماند چراکه اگر فم آن مقابل باشد
ممکن است که دخول منی در فم رحم صورت بندد و باعث توالد و تناسل گردد و گاهی از روی
خلقت راست و چپ مائل میباشد درینصورت از روی مرض خلقت حریف ست نه باعتبار عارضی
و جماع حیض و انگی نفس را زیره بینی رسته مرد و زن را بالعکس این باعث غلبه امرد بر زن میباشد
و اگر عکس شمار بالعکس طریق دوم بدانکه تا زن مست شهوت ناک نگردد تن بجماع نمیدهد در وقت
مجامعت با آن از خویشتن آزرده است و رایگان منی خود کردن و ضعف عاید نمودن پس
حصول لذت کجا و مستی زن منحصر بر سه مساس است یکی آنکه سر پستان که آنرا بهندی کچ گویند
از دو انگشت گرفته آهسته آهسته مساس کند که بسختی گراید چراکه نرمی آن بر عدم شهوت دال است
دوم آنکه لب پائین و زبان بمکد سوم آنکه بالای پیشابگاه زن عصبه ایست که از مساس آن

بزردی ہست میشود لانہ کثیر الاعصاب قلیل اللحم اما باید کہ وقت مساس بیقراری زن را نگران
باشد ہر قدر کہ بیقرار گردد دست شده زود منزل میشود قبل از جماع بہ عورت امر کند کہ بول کردہ آبدست
گرفتہ بیاید زیرا کہ از آبدست رطوبات فرج کہ باعث رطوبات ناکی و ہتر خارج است واین سبب بیلذت
نباشد پاک شده ضیق بہم رساند ونیز از کردن بول عورت لذت بسیاری یابد وزود منزل میشود
بخلاف مردان کہ اینہا را از بول شہوت زیادہ میشود واز زیادتی شہوت انزال جلد نمیگردد چراکہ
از تجربہ ثابت کہ ہر قدر کہ شہوت کم میشود انزال جلد میگردد ونیز مرد بعد سہ چہار گھڑی از جماع زن
نواز بول خود واندام خود بشوید تا آتشک یا خلل دیگر ازین قبیل عاید نگردد وبزردی بعد جماع بول کردن
باعث کم شہوت وزردی رنگ است واگر زن بزردی بول کند سبب عدم حمل وزردی رنگ وضعف اوست
پس فاعل ومفعول را لازم است کہ بعد سہ چہار گھڑی بول نمایند وظاہر است کہ مفعول از مالیدن پستان
ومکیدن لب وزبان بزودی خواہان جماع میگردد پس فاعل این فعل را لازم بلکہ الزم است کہ قبل از جماع
لحاظ این حرکات را مرعی داشتہ وحین جماع از حشفہ ذکر رحم معشوقہ را دریافتہ آہستہ آہستہ بنشاید و
در حرکت شود وغرضکہ سر آلت بقدر خواہش طرفتانی برحم رسانیده باشد ومساس پیشابگاہ آنرا
ملحوظ داشتہ ہوشیاری وشعورداری بکار برده منزل کنانند واگر در نیاب ہوشیاری وخبرداری بکار
نخواہد برد از یافتن رحم ومساس پیشابگاه ہم ممکن نیست کہ منزل شود مگر البتہ از لذت پیشاب
بتوان کرد ومردناوان چون عورات از فرط لذت ورطوبت آید رسیده اند کہ انزال کنانیدم محض
غلط فہمی است زیرا کہ عورت بکمال محنت از مرد ہوشیار منزل میشود ویافتن رحم ہم کار ہر یک نیست
مرد ہوشیار را مدرک میشود چرا کہ وضع طبعی آن محاذی فرج است غایت آنکہ بفوق وتحت مائل
خواہد بود واکثر اوقات بسببی از اسباب جانب چپ یافتہ میشود وگاہی جانب راست پس ہر کسیکہ
سلیقہ دریافت آن نداشتہ باشد باید کہ اول محاذی فرج جوید واگر در آنجا نیابد جانب چپ
دریافت نماید باینطور کہ در وقت حرکت جسم خود را جانب راست عورت کرده حرکت کند در ینحالت
راس ذکر جانب چپ عورت میگردد واگر آنجا نیابد جانب راست دریابد غرضکہ باین ترکیب حصول رحم

ممکن نمی باشد و اگر اول از انگشت معاینه کرده دریابد حاجت باین تکلفات هم نمیگردد والا اگر زن
هم از نگردد باین حرکت راضی نمیشود و گاهی بسبب قصر آلت یا فتن رحم ممکن نمیباشد برلیسه
آن تدبیر جداگانه نوشته خواهد شد حاصل کلام آنکه با وجود یافتن رحم و دیگر مراتب مذکوره بالا
بالفرض اگر مرضی عورت نباشد هیچ وجه بهیچ مرد انزال او ممکن نیست پس بهر طور باید ممکن باشد
دلدهی و دلجوئی و دلداری او بکار برده دل او بدست گیرد تا باعث لذت و عشرت گردد
بسا است که در حین مجامعت در حالت بیتابی خود گوید که یک ذره باش و مرد برگفته او غلطی یا
از حرکت بنماید زن منزل نمیشود چراکه چون انزال او نزدیک میشود میگوید که باش آن وقت لازم
که برگفته او عمل نکرده در کار خود همه تن مصروف بانزال عورت باشد طریق سوم چون مرد بخواهد که
به عورت نزدیکی کند اول سر آلت را آهسته آهسته بر اندام نهانی عورت بگرداند تا خوب بلغزد کامل شود
و عورت بیقرار گردد بعده سر آلت را یک انگشت درون کرده آهسته آهسته درآرد و برآرد تا که زیاده بیقرار
گردد بعد آن تمام آلت را دخول کرده مشغول بحرکت شود تا که زیاده تر بیقراری ظاهر باید لیکن مرد را
لازم است که در مباشرت دم بالا بر زده گرفته و آهسته آهسته مشغول باشد تا که زود منزل نشود و این عمل هم
نقصان اندازی بیش است چون بداند که بوقوع حرکت دیگر انزال خواهد شد از حرکت باز مانده دو
چهار بار دم بر بالا کشیده و از عورت جدا شده اندام خود را از رومال پاک کند و لب پائین و
زبان بمکد و سر پستان را بمالد و بعد آن دخول کرده در حرکت شود چون بداند که باز وقت انزال
نزدیک رسید همان وقت از عورت جدا شده رومال گرفته دم بالا بر کشیده و بمالیدن سر پستان
و مکیدن لب و زبان خود را مشغول سازد تا که خیال انزال از دل برود و لذت عورت برقرار باشد همین
هر قدر که بخواهد پایداری میتواند شد و مجامعت بظاهر بکمال رغبت کند لیکن در باطن خیال هیچ دیگر
دارد و چشم خود را گرفته نما یعنی دست و پا وغیره تمام بدن را ملائم بدارد تا که جلد انزال نشود و اگرچه
طریقه آسان اهل عیش بچند وجه نوشته اند در همه تکلفات و در تکلفات آسودگی و لذت کجا پس آسان
که مروج مناسب است بهتر است و طریقه او این است که زن بر بستر نرم بخواباند و هر دو پای خود در ته خود که

ران مرد بدهد و مرد بر پا نشسته بر جماع مشغول شود و بعضی اهل تجربه بر آنند که مرد بر بستر نرم دراز بخسپد و زن بالای مرد آمده بجماع مشغول شود و درین عمدگی چنان بیان کرده که اکثر اختیار بجماع بدست عورت بماند یعنی هر قدر که میخواهد آلت بجود میگیرد و حرکت خاطرخواه دلخواه میکند این ترکیب بغیر زن مشتاق و پرشهوت که انبینی بوقوع نمیرسد و یونانیان این طریق را معیوب دانسته اند و میگویند که درین صورت رطوبتی که از رحم آن جاری میشود در سوراخ بول جریان گرفته باعث مرض سوزاک وغیره میگردد طریق چهارم روزیکه اراده جماع باشد باید غذا کم خورد بجماع مشغول شده حرکت دخول را از یک تا صد شمار کند پس بماند تا منی بجای خود قرار یابد در آن ده گرد دوباره شمار نماید و باز بماند همچنان تا که زن قریب انزال رسد چون بیند که منزل میشود خود هم باتفاق انزال کند الا برگفته کالو نیداوکه اکثر زنان مرد را فریب میدهند عمل نکند چون فارغ شود فی الحال شیرینی بخورد تا از مضرت و ضعف انزال بازماند و بر دو دی بر جماع قادر گردد و دوباره جماع کند در روبال گرفته لی انزال علیحده گردد و این مرتبه هر گاه منزل نشود و باز بخواب رود و فیا بین هر دو جماع هر گاه خیریم را بخواب اشتا نکند که سیلان ساک است تا ده روز اینچنین مداومت نماید و در باب امساک مجاب است و فیکه عادت خواهد شد تا دو روز و سه روز منزل خواهد شد اگرچه زن انزال کند امید است خواهد فائده حکمای هند مقرر کرده اند که بوقت جماع دخول و خروج تا وقت انزال شمار در روز دیگر زیاده نصفی و خواه خروج نمود و لی انزال نپرهیزد و روز سوم یک نوبت از شمار نصفی زیاده نمود و به انزال پرهیزد همچنین یک یک نوبت زیاده میکرده باشد در چهل روز کامل میشود مقاله چهارم بیان و آگاه باش که اکثر موقع ضعف باه این زمان نحوی بوده که چنین کثرت مجامعت خلاف مقتضای مزاج خویش عدم خیال منهیات و اوامر اینکار سستی در باه رو میدهد و با وجود سستی باهی باعث ضرورت اهی و حتی و بغیر خواهش بهیمی استمالش ضروری میباشد از جهت تکلیف ساس را وسله قدرت فعل جماعی تصور دیده کار روا بوده عادی میشود چون بمدت قلیل بسبب با نسبت طبیعت و امر عادی بوش از نهم حاجت برآری نمیگردد با اختیار دیگر امور بجای چند روزه دیگر و فیه سستی چه بد انجام کار بسبب

تزاید ضعف آناً فآناً علی الخصوص بنا بر جبر طبیعت بواسطه تکلف مساعی غیره اموراتش بغیر خواهش
و شدت قوای شهوانی طبیعی بدامنگیری هوس بمصداق قول آنکه مصرع مرد چون پیر شود حرص جوان
میگردد بطی جمیع خواهش نفسی و طبعی که عینه بر باه اند کرده از کار و بار مجامعت بالکل باز میماند ناچار
بجویای دوای مقوی باه متوجه شده رجوع به طبیبان زمان مینماید و ایشان بغیر تحقیق سبب
واقعی حدوث ضعف باهی بسبب عدم علمیت یا باعث عدم قدرت بر تدبیرش که بسبب نقص
بر وقفیت این فن است باستعمال نسخ کثیره خوب و زشت که هر یک از آن بسببی خاص خصوصیت
میدارد متوجه میشوند فی الحقیقة اگرچه نسخه مجرب میباشد الا بغیر مناسبت محلی تسکین دل رنجور نگردد و از تجربت
فن طب بر معده و بیت نسخه مقوی باه بدنام گردید و رنه از فضل خدای کریم کارساز فن طب بتدبیر این
امورات بل بموافقت تقدیر ازلی از جمیع امورات بدنی و نفسی و طبعی عاری نیست از انجا ست
که بدرستی تقدیر ازلی تدبیر صائب امر فیصله و فیصله آن ممکن الوقوع میباشد چنان نقص شده الا
که اثری از انها یافته نشده الاموت و زیست بقبضه قدرت خالق قدیرست کسی را جای دم زدن نیست
اما از انجا که اکثر وقوع ضعف باه این زمان بر کثرت مجامعت قرار یافته لهذا بتدبیر معالجه اش
پرداخت و اسباب باقی ضعف باهی را که طبیبان شائقین مشهور گاه بتجربه اش متوجه شده اند ترک کرد
که متضمن بر تطویل لاطائل است باب اول از مقاله چهارم پس بدانند که اسباب ضعف باه در صورت
کثرت استعمالش یا قلت روح واقع شود یا در دم یا در ریح اما قلت روح بحسب اختلاف اماکن بر سه
قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی رود یا در دماغی و یا در طبعی و ضعف این هر سه روح بغیر
ضعف نفس این اعضا که محل مولد او ست هرگز ممکن الوقوع نمیباشد اما قلت دم اکثر از سردی و
تری و غیره اسباب واقع جگر بوقوع میرسد اما قلت ریح اکثر از حرارت جگر ظهور میپذیرد و قلت ریح نفس
قضیب نیز از انعدام رطوبت فضلی بموضع ظاهر میگردد اما ضعف معده و یا گرده و یا مثانه و یا خلل در عینه
منی و یا سستی اعصاب نفس قضیبی که باعث ضعف باه گردد بنا بر دفعیه اش نسخ مقویه هر یک ازین اعضا
بتحریر می آید وقت ضرورت متوجه شوند پوشیده ارباب تجربه نمیباشد که کسانیکه از کثرت مجامعت که طریقه

اهل این زمانست ضعف باه عائد میشود یعنی علاجش بجز آنکه از جماع باز ماندن تا زمانیکه قوتش بهیجان سبب
استراحت اعاده بقوت اصلی خود نماید و علامت این داعی شدن شدت شهوت بفعل جماع است و با
موجودگی مجامع و تخیل و غیره و در استعمال اغذیه لطیفه مقویه و یا اغذیه و ادویه قویه زیرا که اغذیه و ادویه بسبب
بفعل باه نفع عظیم است لتولید المنی و من البدایه ان المنی مادة الباه و در صورت عدم
باز ماندن از جماع هیچ یک تدبیر و معالجه سود مند حالش نمیگردد و اگر چه بعدی ابتدا از معاجین لطیفه و غیره
حاجت بر آوری شدن ممکن الا انجام بسبب ترقی ضعف و قوت سبب قابل استفاده اغذیه و ادویه و غیره
نمی ماند فصل اول از باب اول از مقاله چهارم اما علامات ضعف و قلت روح قلبی سرعت
انفعال علی الخصوص بخیال جماع و قلت لذت بسبب ملاطفت جماع و عدم قدرت بفعل جماع غیر معهود
و مانوس الا بدقت بل اکثر جاور نشست منقبض ماندن خاطر از زردی پریشانی و لحوق خفقانیت و تدریج شدت
حرارت و جماع شدن حین حین کثرت برودت و متردد شدن خاطر بادنی تردد و ضعف حرکات بدنی
و عزم قلبیه انفعال زادی بسبب منفعل و خوف ما لا یخوف عنه و افراط فرح از اسباب یسیره مفرح و عدم
قدرت بر جرأت امورات متعلقه قلبیه و تغیر گلگون بصفرت تغیر خفیفه مثل غضب و غیره اما ضعف که از
شدت حرارت و منگیر گردد تدبیرش بمقویات بارده قلبیه مثل خمیره مروارید و خمیره صندل و مفرح
بارد و دوا المسک بارد و تشمیم ریاحین بارده مانند خس و غیره و روائح لطیفه مفرحه صندل مانند آن
و عطر کیوره خس و گل موتیا و از مارین و دوام تغدی باغذیه بارده خرفه و غیره و بغیر لحوم و شربا شربه
بارده مسکنه مفرحه شربت سیب گورش و عرق کیوره و قیام با ماکن بارده و دعت و سکون که اثر حس
دران نباشد و قرب میاه جاریه و ترک حرکت قویه علی الخصوص لشمس حار و گل نیلوفر اگرچه شما و اکلا مقوی
قلب حارست لا مضعف باه قرار داده اند و سیب نیز شما و اکلا مقوی قلب است و شربت کیوره و
عرق آن با وجودیکه میلان جانب حرارت میدارند الا از بس مفرح اند و باعث قلت حرارت و تفریح
مفرحه نسیم المفرح حتی که قلب حار را و مار لجنیار و مار لجبن نیز مفید حالش میگردد و شستن پارچه که از صندل سفید
در آب یا گلاب سائیده تر کرده بجای قلب خوب مسکن است خمیره مروارید ناسفته کیوره النسیف

سوده کهربای شمعی صندل سفید سوده طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید یک و نیم آثار عسل
کشمیری مصفی پنج توله در گلاب و بید مشک هر یک پاو آثار قوام نموده بسرشند شربت یک درم تا یکمثقال خمیره
صندل برادهٔ صندل سفید بست مثقال ربع آثار گلاب تر نموده یکشبانه روز نگاه دارند بعد ازان
بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و یک من صندل سفید که با عرق کیوڑه و بید مشک هر یک پاو آثار حل
کرده قوام خمیره نموده ورق نقره شش ماشه اضافه کرده تیار سازند و بقدر یک تولہ استعمال کرده باشند مفرح
بارد مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یک مثقال گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گلسرخ صندل سفید
مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال عنبر اشهب [illegible] ورق طلا محلول ورق نقره محلول
از هر یک [illegible] رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک بست مثقال نبات سفید یکصد و بست مثقال
گلاب [illegible] عرق بید مشک کشمیری هر یک بست و پنج مثقال بطریق معمول معجون تیار سازند خوراک
یک درم تا یکمثقال جوارش مسک بارد مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک یکمثقال ابریشم خام مقرض طباشیر
سفید صندل سفید غنچه گلسرخ [illegible] الاحمر کشنیز خشک مقشر تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک خالص
عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال رب سیب شیرین بست و پنج مثقال قند سفید پنجاه مثقال بدستور معمول معجون
سازند شربتی یکمثقال باید خورد در صورت وقوع ضعف از برودت و ضعیف اش زود دوا المسک حار مفرح
و تشنیم یاسمین حار گل سیوتی [illegible] با اغذیه حاره [illegible] و شربت [illegible] گاوزبان و شربت
کیوڑه و شربت بید مشک [illegible] ضعف قلب ضعف دماغ لاحق
میشود کشته مناسبه و جواهرات دوا المسک حار زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از
هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب [illegible] هندی قاقله قرنفل از
هر یک پنج درم [illegible] دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل مصفی ابریشم را مقرض نمایند که
مثل غبار شود و پس جواهر را بر سنگ سماق خوب حلایه کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته به عسل مصفی بسرشند
شربتی نیم مثقال مفرح حار سعد [illegible] قرنفل سنبل الطیب مصطگی [illegible] زرنب زعفران از هر یک سه مثقال
بسباسه قاقله صغار و کبار جوز بوا از هر یک یک و نیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل مصفی هفتاد مثقال علی الرسم بسرشند

خوراک نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب فصل دوم از باب اول از مقالهٔ چهارم امشان
ضعف و قساوت روح دماغی قلت لذت باشکاک فرجاین و عدم شوق و رغبت و تخیل تقبل جماع و عدم
میلان خاطر تعشق و دوام مبتلا بنزله و زکام یا دلی سبب محرک آن و ناگوار شدن صوت قویه و قوای
دماغی بسیار استخراج نتیجه و مضامین دقیقه و تفهیم مطالب بسرعت عاری شدن و به تطویل کلام مودی گردیدن
و سهو و نسیان حال ماندن و باخبار ناگاه و پریشانی عاید نمودن و تشویش فکر تفکر ضعیفه و متحیر ماندن و خفیه
ضعفش بصورت لحوق حرارت که تشویش افعال دماغی گواه اوست از خمیرهٔ گاوزبان و خمیرهٔ ابریشم
که میلان جانب برودت و شربت مفرح باشد و مفرح بارد که نسخهٔ آن در بحث قلب ضبط یافته و تسعیط با دهان
بارده و روغن کدو و غیره و تشمیم بروائح طیبه بارده بهار نارنج و غیره که در بحث قلت بقید تحریر آمد اختیار کنند
چه اکثر ادویه قلبیه و دماغیه خصوصا باعتبار تشمیم مشترک النفع اند که تفریح یکی باعث تقویت دیگرے
میگردد لهذا دیگر تدابیر که بقلب حار از اغذیه و اشربه و غیره مفید میگردد در جزو خنثه متوجه شوند و از اسباب
حرارت داخلی و خارجی بسر محفوظ دارد خمیرهٔ گاوزبان کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یکدرم
گلسرخ تراشهٔ صندل سنبل الطیب اشنه هر یک سه مثقال بادرنجبویه پنج مثقال گل گاوزبان پنج مثقال
گاوزبان گیلانی بیست مثقال سوا سه جزو اول همه را در دو رطل آب گلاب بجوشانند جوش دهند
و صاف نموده با یک رطل قند قوام نمایند و سه جزو اول را حل کرده بکار برند شربتی دو درم تا سه درم
با عرق بیدمشک و گلاب خمیرهٔ ابریشم طباشیر سفید بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته لولو سفید ناسفته
کهربای شمعی گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض از هر یک دو درم یاقوت رمانی چهار دانگ برگ
گاوزبان گیلانی ده درم کافور قیصوری دو دانگ عصارهٔ زرشک پنجدرم صندل سفید سه درم شیرهٔ
آمله پانزده درم زر محلول دو دانگ ورق نقره سه دانگ مشک تبتی نیم دانگ عنبر اشهب دو دانگ
آب سیب شیرین آب انار شیرین از هر یک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان از هر یک پنجاه درم
قند سفید دو من بدستور مقرر معجون سازند شربتا از یکدرم تا دو درم لیس بدانند که اگر برودت مصاحب
قوای دماغی بوده باشد تدبیر حار لازم دانند مثل خمیره جات و مفرحات و دواء المسک حار که در بحث

سوء مزاج بارد قلب گذشت هرچه مناسب وقت باشد متوجه شود و تسعیط بادهان حاره یا سعوطات و تبخیر
و تشمیم روائح حاره شگوفه نارنج و مانند آن و تغذی بلحوم و شمومات و بخورات مقویه دماغ در حار
بیار و دو بارد بجاره سریع التاثیر ست و بسا است که چنین برودت دماغی و حرارت دیگر اعضا مثل
معده و جگر وغیره باعث عدم استعمال تدبیر حاره میشود درینصورت دفع ایشان بتشمیم و تسعیط بارده
و در صورت خرابی معده فتوری در افعال دماغی مے افتد بل اکثر امراض دماغی از تغیر افعال معده عائد
میشود للمحاذات و المشارکة بالعصب لهذا در امراض دماغی اصلاح معده نیز [illegible] باشد از
اکل و شرب جلی بالخصوص بتبخیر و تشمیم گلاب از بس محرک نزله میباشد صاحبان ضعف دماغ را علی الخصوص
که از سردی باشد خمیره گاوزبان عنبری گاوزبان گیلانی سه درم گل گاوزبان کشنیز خشک ابریشم
مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل سفید تخم فرنجمشک هر یک یک توله عنبر اشهب نیم درم سوای عنبر در دو
آثار آب تر نمایند صباح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده با یک آثار شکر سفید یا عسل یک آثار
بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند و ورق نقره و طلا ششماشه اضافه کنند هرچند که حل آهسته کرده
خوب خواهد شد و گاه درین ترکیب بنابر تقویت و تفریح مروارید یاقوت زهر مهره هر یک یک مثقال
اضافه کرده میشود حکم تریاق پیدا میکند و نیز گاه برای جذب رطوبات دماغی بهمن سرخ تودری سرخ و
سفید یا درنجبویه اسطوخودوس عود صلیب جدوار نفس هر یک یک توله داخل میکنند اقوی در افعال
میشود و حرارت از بدن پیدا میکند خمیره ابریشم کهربائی شمعی یشب صندل سفید عود عنبر مصطکی
از هر یک نیم مثقال فرنجمشک ابریشم مقرض مروارید ناسفته هر یک یک مثقال گل گاوزبان دو مثقال
همه را کوبند و بیزند و ابریشم خام ده توله عسل سی مثقال نبات سفید هفتاد مثقال گلاب دو آثار
ابریشم را در گلاب یک شبانه روز تر کرده بجوشانند هرگاه نصف گلاب باقی ماند صاف نموده یک مثقال
گاوزبان یک مثقال یا درنجبویه علیحده در قدری آب جوش داده صاف کرده با آن ضم نمایند و عسل و
نبات داخل کرده بقوام آرند اول عنبر داخل کرده خوب حل کنند که سفید شود و بعد ازان دواها که
کوفته و بیخته شده بیامیزند و بکار برند و از یک درم تا یک و نیم درم بخورند شموعی عنبر اشهب یک درم

عود هندی دو درم صندل سه درم عنبر را بگلاب بگذارند و عود و صندل باریک سائیده در آن آمیزند
و بهم بیندند بخور مقوی دهن و دماغ است و دیگر منافع دارد وصف عود هندی قسط شیرین صندل سفید
هر یک جزوی مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر کنند فصل سوم
از باب اول از مقاله چهارم در آثار قلت ارواح طبعی بودن تقاضای طبعی بفعل جماع الا
باسباب دیگر فلهذا القلة انهمام الطبیعة بتولد المنی بل تهتم بتغذیة جمیع البدن و عاید بودن
انتفاخ جلد لعدم استحالة الغذاء بعینه و لمنتهی علی ما ینبغی و دهنگیپر رونقی بشره
لعدم احمرار الجلد و نورانیته و اشراقه لقلة تولید الدم و ظهور تنفس بادنی حرکت سریعه
بغلبة رطوبات الفضلیة و تحرق الضعف او بسط عدم استحالة الغذاء للعضو
و تیر عند شدت ضعفش رنگ اظفار مائل بسفیدی بوده و نیز باریک شده لعدم اغتذائیه
و لحم الانامل پیچیدن لفقدان رطوبات الاصلیة المستقرة فی جوهره و میلان رنگ بدن
بزردی لقلة تولید الدم فی ینبوعه و یا بخفت شدن لاستیلاء البرودة حین قلة الدم
تدبیر دفعیه اش در حالت استیلاء حرارت که از شدت عطش و تدخین اغذیه لطیفه و غیره پوشیده نیستند
از زبان حلو و کاسنی مقطر و دیگر تدابیر مقویه جگر ملحوظ خاطر داشتن و اغذیه و طلیه ضمادات مسکنه
مقویه مستعمل شدن و داشتن پارچه صندل بگلاب بر جایگاه جگر تیر مسکن حرارت جگر است و بعلما
که اورام جگر عسر البرء است علی الخصوص حرارت جگر و برودت جگر که از قلت عطش و تقرر اغذیه و طلیه
و مثال آن ضماها ظاهر میگردد و انجام ضعف جگر جا آید کرده سوء القنیه بل استسقاء آید میکند بنابر دفعیه اش
معاجین حاره اختیار کنند و مثل بیادابوره و کلکلانج و دیگر معاجین مقوی جگر که مفرح و معاون
بر باد باشد اعنی با وجود دفع برودت بر تقویت روح طبعی معاون باشد تصور کنند و در اغذیه ضمادات
و طلیه نیز همین مراعات ملحوظ خاطر دارند و بدانند که در طلیه ضمادات ادویه عطریه باشند تا جهت
تحلیل ارواح نشوند و کاسنی مقطر در هر دو قسم سوء مزاج جگر مفید میگردد و همچنین آب کاسنی سبز مروق
و آب عنب الثعلب سبز مروق و آب انار مفید اکثر امراض جگر حاره و بارده باشند زیرا که دفع حرارت و برودت جگر

از خواص محصمه کاسنی مقرر کرده اند و خبث الحدید نیز برای ضعف جگر مخصوص است و صاحبان
جگر را اکثر خلل بواسیر و منگیر میباشد او ویه مقویه جگر دافع آن میشود و دیگر تدابیر خاص بدفعیه بواسیر از مطالعه
مطولات جوید و گاه از قطع بواسیر ضعف باه عارض میگردد و شائق این عمل را زان ملحوظ خاطر دارد و نیز عند
شدت ضعف جگر ضعف معده نیز دامنگیر میگردد و بالعکس لان الکبد عند ضعفه لایجذب الکیموس
علی تمامه فیبقی فی المعدة و یحدث الضعف در دفعیه ضعفش حسب تحریر مطولات سعی
گرد و بداننده که معده عضو شریف است لهذا اکثر خلل این محل در باه میرساند لان المعدة عند
ضعفها لاتهضم الغذاء ردی بل لایطلب لضعفه ولعدم قدرته علی الهضم تدبیرش اصلاح
معده است بقوی انگل مع رعایت معاودت باه و نیز در دفعیه سبب و علتش مراعات حرارت و برودت
ملحوظ خاطر باشد و ظاهر که کثرت ریاح معدی باعث کثرت باه میباشد چنانچه قول اطبا دال
برین است چه ریاح معدی بسبب ایلام معده میشوند نه برآسودگی طبع که سبب قوت باه است گفته
وکذا الحال فی ریاح الامعاء بخلاف ریاح العروق فانها تهیج الباه کما قال الشیخ
فی القانون تریاق الکبد جهت جمیع امراض حاره و بارده و شربتش [illegible]
کربانی سنبل الطیب بیخ سوسن آسمان گون هر یک یکدرم تخم حنظل تخم [illegible] بیخ لسان الحمل
تخم آن تخم [illegible] بیخ آن پوست بیخ انار پوست بیخ [illegible] بادام شیرین مغز بادام تلخ بیخ
[illegible] جعده [illegible] بابونه [illegible] زعفران هر یک یکدرم و نیم پوست بیخ [illegible]
[illegible] هر یک یکدرم و دو ثلث یکدرم بوره ارمنی ملح اندرانی [illegible] خشک [illegible]
جیلی سانج هندی مصطکی تخم حلبه تخم [illegible] سوس هر یک دو درم [illegible] ورق [illegible] هر یک دو درم
و نیم تخم کرفس انیسون [illegible] رومی ورق حی العالم [illegible] ریون باریک [illegible] کبر یا [illegible]
یا [illegible] هر یک سه درم اسارون [illegible] قلاح اذخر تخم انجیر و بیخ اذخر [illegible] درم
افتیمون هر یک شش درم [illegible] خشک کرده حب الآس [illegible] ورق [illegible] هر یک پنج
هر یک ده درم [illegible] الملک [illegible] تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک پانزده درم عصاره

انبرباریس بلیله زرد هر یک بیست درم همه را سوای زبیب ورق طرخشقون و حب الکاکنج کوفته بیخته
باین سه چیز و بیامیزند ترکیب دهند اما با وصف این دوا خوب امتزاج نخواهند یافت پس با عسل
سرشتن مناسب تر مینماید در امراض بارده رطبه جگر با بار الاصول سکنجبین بزوری و در امراض
حاره یابسه با آب هندبا و آب طرخشقون و آب عنب الثعلب و در سده جگر با سکنجبین بزوری و بعضی
گفته اند که جهت حرارت جگر با ماء الشعیر و ضمادش جهت اورام بارده صلبه جگر نیز مفید میباشد و بیاد آورد
سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث فوه لک
منقی تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان عود قرنفل هیل از هر یک یکدرم ورق گل سرخ
منزوع الاقماع برابر همه ادویه عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم شربت
زرشک از زرشک منقی بیست و پنج مثقال شب در آب خالص و صد مثقال بخیسانند و صباح بجوشانند
تا به نصف آید پس بگیرند آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش
آب لیمو سرکه انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را در هم کرده چند جوش دهند و کف بردارند پس
فرود آورده بگذارند که دردی آن ته نشین شود آب صافی آنرا بگیرند چندانکه درده داخل شود با یک
رطل قند سفید بقوام آرند پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند شربتی یک وقیه ضماد جهت
حرارت جگر صندل زعفران صبر مصطکی افسنتین از هر یک یکجزو عود سک سنبل از هر یک دو جزو گلسرخ سه جزو
با روغن ورد قدر حاجت بیامیزند و ضماد نمایند کاکلان شیخ بارد ماذریون مدبر غاریقون پوست
بلیله زرد از هر یک پنجدرم عصاره افسنتین سه درم پنج سوسن گلسرخ تخم کاسنی تخم خرفه رب السوس
از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر فانید سنجری از هر یک پانزده درم صاف کرده بقوام آورده
داروهای دیگر را کوفته با آن بسرشند شربتی دو درم تا چهار درم کاکلان شیخ حار ماذریون مدبر غاریقون
پوست بلیله زرد سکبینج از هر یک پنجدرم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون
از هر یک دو درم کوفته بیخته معجون سازند با عسل سه چند شربتی سه درم تا چهار درم مفرح جهت ضعف جگر
و معده و ضیق نفس زعفران دو مثقال مروارید یاقوت لعل زرنجی کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک

پیدانه انار روانه بریان کرده زوفا هی هر یک یکمثقال گاوزبان نعناع خشک بادرنجبویه الیسون
نارمشک پوست بیرون پسته پوست ترنج سافج هندی عود خام قلنجان حب بلسان تخم کاسنی سعد عود
بلسان مصطگی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی دارچینی اسپیون لک منقی بسفائج اسطوخودوس
تخم کرفس ورق گلسرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی بهمنین خصیة الثعلب شقاقل سنبل الطیب
قصب الذریره کمافیطوس قسط تلخ عصارهٔ غافث فقاح اذخر زراوند افتیمون زنجبیل حاشا
مشکطرامشیع ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک نیم مثقال با سه چندان قند سفید
بسرشند شربتی یکمثقال مع غذا نخود آب فصل چهارم از باب اول از مقالهٔ چهارم اما قلب دوم
که باعث ضعف باه گردد از جمله لوازمات ضعف جگرست چنین تقویت جگر از تولید دم صالح رافع تقلیل دم
میگردد و اغذیه صالح لطیفه نیز تولید دم صالح مینمایند و اقامت ریح که ضعف باه می آرد تدبیرش
بادویه و اغذیه ناقحه معالج باید شد مثل نخود سبز و دال ماش وغیره و نیز در صورت انعدام ریح نفس
قضیب همین تدبیر مع ترطیب نفس این عضو از طلیه و تدهین با دهان مفیده اش میگردد فائده
بدانند که لحوق ضعف باه بمشارکت عضویکه باشد اول بمعالجه عضو اصل باید پرداخت و بعدش با
ضعف باه که عارضی ست بتدبیرش متوجه باید شد چنانچه ضعف معده و جگر و گرده و مثانه که با
هر یکی باه شود اول بتقویت انها باید پرداخت طوریکه در مبحث انها بمطولات مرقوم ست و خلل
اوعیه منی اهنی ضعفش که ضعف باه عاید خاید بمقویات آن پردازد و اکثر مقویات باه مقوی اوعیه
منی اند خصوصاً اکلاً حار را ببارد و بارد را بحار معالج باید شد و خلل منی تعفن و ترقیق و ظهور حبس
خروجش شاید بل اکثر تعفن در بول همین عدم مجامعت بزمانه کثیر لاحتقان الحرارة و تاثیره فی البول
عمدیا شده و یقل بهذه التعفن عند استعمال الجماع و خروج المنی معالجه اش از نسخ که در ینباب
درج گردیده متوجه باید شد و دیگر ضعف باه که از سستی اعصاب نفس قضیب عارض میگردد با طلیه ضماد
و کمادات وغیره مقویه اعصاب مع استعمال معاجین وغیره مقویه باهیه متوجه شود و قصر آلت که بسبب
عدم وصول لقمه رحم میگردد بادویه های معظمش بعلاجش باید پرداخت و بدانند که تعظیم و کرتا زمانیکه

بدن در شهوت اعنی منی نهایت مهی و تحصیل البته تعظیم امکان پذیر است بعدش بمنزلهٔ الاعلاج
تصور بوده اند الا قریبی اش ممکن الوقوع ست اشتباه مخفی نیست که چون دوائیکه امساک
بشدت می آرد خالی از سکر نمیباشد و هر کسی را که عادت سکر نخواهد بود وقت استعمالش نقصان
درباه و تحیر طبع البته می آرد لعدم عادة المستقرة فی حد ذاته و آنکه زبان زد عوام الناس ست
که استعمال امساک قاطع باه است شاید که از تجربت بوده باشد که چون اکثر ادویه امساک بغیر افیون
نمیباشد و امساک این بنا بر برودت و یبوست و تخدیر بوده از ینها باعث انجام نقصان در باه
می آرد و باید دانست که جمیع ادویه ممسکه که امساکش آید از مقتضای طبعی بود و ضعف باشد زیرا که امساک
حبس منی است بزمانه کثیر بر نسبت عادت طبعی بسبب تحیر طبع و اضمحلال قوای بسبب ضعف باه
میگردد و پر ظاهر که از عادت طبعی هر قدر که جبر بر طبیعت خواهد شد همانقدر موجب ضعف باه خواهد گردید
مثلاً شخصی را امر عادی بر طاقت یک گهڑی امساک به فعل طبعی ست و بوسیله امساک که جبر بر طبیعت
میتوانگفت تا دو گهڑی مجامعت کرد و در یک شب دو بار جماع را عادی است پس از یک جماع امساکی
طاقت جماع دیگر نخواهد داشت پس اولی و انسب ممسکات از روی تجربه و قیاس به تدبیر است
نه به دوا و اوسط درجه اش که بدوا غیر ماکول بود و ادنا آنکه بدوا ماکول باشد بلا تدبیر و حفظ
منی اما ممسکاتیکه تدبیری بود و اتفاق مجامعت است در عدم سیری از غذا بعد خواب وقت انشراح خاطر
که تردد و خفقانیت و خوف وغیره امورات متحیره طبیعت انگیز نباشد و در جماع مشغول بلذت
نشدن و خیال حبس منی و منگیر داشتن طوریکه در طریق مجامعت بخوبی مشروحاً بتحریر آمده و جز آن
باستعمال اشیای رطب چرب لزق و نیز اشیائیکه از خارج باستعمال بوده بجای غیر ماکوله اند از قبیل ضماد و طلیه
وغیره و بدانند که ضماد و طلیه که بغیر آتش ترتیب داده شده بهتر است از آنکه از آتش کشید نمایند چرا که
کشیدن روغنها باعتبار کمی و افزونی آتش کما ینبغی اشکال دارد چنانچه بارها اتفاق کشید گردیده
اکثر خراب شده بعضی درست گردیده اند و سبب تخریب آن این میشد که اگر عمل آتش زیاده میشد جوهر
ادویه که باعث بر تاثیر ست میسوخت و اگر کم گردد بسبب نجاست و عدم اخراج جوهر لطیفش

که معاون بر عمل میباشد بطلان عمل میگردد و در صورت توسط کرا اتفاقی بوجود می آید البته
مفید در و مند میباشد ازینجهت دشواری در کشید میگردد و اطلیه و ضمده وغیره آنوقت بکار می آید
که ضعف اعصاب قضیب ضعف باه گردد و ادویه ملذذه آنوقت بکار باید بست که بسبب قصر آلت
و بعد فم رحم که انضمام هردو امکان پذیر نمیباشد حاجت برار میگردد و چنین حصول لذت تمام
میلان طبعی خویش بنابر جذب منی که چنین مس حشفه ممکن میباشد میل پر نمیتا باید در صورت
انضمام هردو با حسن وجوه بظهور می آید و ادویه ملذذه هرچند که سائیده شود موجب و دائر میگردد
و ادویه منفره انتشار ملذذ اند و چون انزال غایت حصول لذت است لهذا ادویه ملذذه عونه
منزل میباشند و احتیاج این ادویه منزله وقتی میگردد که زن بطی الانزال بدام مردی سریع الانزال
افتد و یا مرد ضعیف القوت با زن پر قوت هم صحبت شود و بسبب ضعف خلقی خود با قوت زن مقابله
نمیتواند نمود و همین جهت امساک هرچند جریش خواهد بود باعث دیر تاثیر خواهد گردید بخلاف باریک
بسیار که بسبب سرعت تاثیر قیام بزمانه قلیل میگرد و ادویه مضیق قبل چنین وسعت مکانی خلقی
و یا لحوق عارضه رطوبت فرج بعد مس از بلغمیت مزاج و یا بسببی از اسباب دیگر که دهنگیری کنند
بیشتا باید و اکثر ادویه مضیق نشف اند و ادویه مضیق قبل باید که باریک باشد بشرطیکه بر دو
تاثیر آن درکار بود و اگر دیر منظور باشد جریش باید لبقاء اثر الدواء فی مدت طویل جوارش
آمله معده را قوت دهد و اشتها آرد و حرارت کبد را تسکین دهد و دل را قوی گرداند شیره آمله منقی
دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق منقی زرشک منقی گلسرخ بادرنجبویه پوست
بیرون پسته از هریک یکمثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خربزه مقشر از هریک دو مثقال مروارید
ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک دو دانگ نبات سفید آب
به شیرین از هریک دو وزن ادویه بطور مرتب سازند و از هفت ماشه تا نه ماشه یکتوله استعمال
سازند لبوب مقوی باه و دل و دماغ ست و مداومت کنندگان او قبل از جماع و بعد از
ایمن کننده از عرق انتشار و تقرس و نقصان منی و امراض عصبانی مثل سکته و لنگی

دنہم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسہ کبابہ سعد قرفہ دارفلفل عود جوز بوا نارمشک عنبر اشہب
زعفران ہر یک یکدانگ و نیم مثقال زنجبیل پوست بیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج حب بلسان عود بلسان
فلفل سفید مغز تخم خربزہ مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خیار تخم شلغم تخم کونچہ یعنی رطبہ خشخاش سفید خشک ... الف
دو قو تخم ترہ تیزک تخم شبت تخم گندنا تخم بلیون خشک مربی ہر یک دو درم شقاقل خولنجان خصیۃ الثعلب
بہمنین لسان العصافیر سقنقور ہر یک سہ درم نارجیل حب الخضرا مغز بادام مغز پستہ مغز چلغوزہ
مغز پیپہ دانہ کنجد مقشر ہر یک ہفت درم با عسل بسرشند شربتی از دو مثقال تا سہ مثقال لعوب بارد مزاج
حار مزاج قرص مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش سفید از ہر یک شش درم مغز تخم کدو پنجدرم مغز تخم
خربزہ مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفہ مقشر از ہر یک سہ درم کثیرا دو درم تودری زرد تودری گلگون
تخم گزر تخم بلیون مغز چلغوزہ از ہر یک یکدرم زنجبیل خولنجان شقاقل از ہر یک پنجدرم کوفتہ بیختہ ترنجبین
یکمن ترنجبین را صاف نمودہ بقوام آوردہ ادویہ را بدان بسرشند شربتی دو درم لعوق لعبیل سبستی
منی را زیادہ کند ص بگیرند پیاز سفید و کوفتہ آب آنرا بگیرند و مقدار نیم رطل آنرا در یک رطل عسل
صاف کردہ داخل نمودہ بپزند تا آب پیاز برود و عسل بماند در ظرف چینی باز صافی کردہ وقت خواب دو
ملعقہ از ان بلیسند معجون مقوی باہ ص مغز بادام مغز فندق مغز چلغوزہ مغز تخم خربزہ مغز حب الزلم
مغز حب الخضرا کشمش خرما مغز پستہ مغز نارجیل مغز حب القلقل مغز انجلک مغز اخروٹ مغز کنجشک بہمنین
شقاقل مصری صندل سفید خصیۃ الثعلب تودریین لسان العصافیر از ہر واحد یکدرم مغز خیارین
خرفہ مقشر ہر یک نہ ماشہ مغز تخم کدو تخم خشخاش ہر یک شش ماشہ ابریشم مقرض دارچینی دانہ ہیل ہر یک
سہ ماشہ خشک مربی گاوزبان تخم بلیون ہر یک چہار ماشہ مایہ شتر اعرابی تخم زردک تخم شلغم بادرنجبویہ
تخم فرنجمشک تخم کونچ صمغ عربی تخم بالنگو تخم جرجیر تخم انجرہ مصطگی از ہر یک یکدرم خولنجان پودینہ
پودینہ خشک زنجبیل زعفران ہر یک سہ ماشہ عنبر اشہب دو ماشہ عسل سفید دو وزن قند سفید یکوزن ادویہ
بطریق متعارف معجون سازند شربتی از یکدرم تا دو درم تحویلت جہت باہ و امساک منی ص ... را نیز بجہت
کہربا شمعی از ہر یک ... تودہ بہمن سرخ و سفید شقاقل زنجبیل خولنجان تخم انجرہ تخم شلغم تخم گزر تخم خشخاش از ہر یک

دو توله مغز پسته مغز نارجیل مغز چلغوزه کنجد مقشر مغز حب السمنه مغز حب الخضرا ماهی رو بیان ریگ ماهی از هریک
چهار توله مایه شتر اعرابی یکماشه ورق طلا دو ماشه ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص از هریک سه ماشه
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج توله مغز سر گنجشک نر خانگی هفت توله ناگیسر شش ماشه بزر البنج
در سرکه خشک کرده زعفران بیخ لفاح بیخ موسلی در شیر حلیبا تیار خشک کرده از هریک چهار ماشه بیخ
لفاح و بیخ موسلی را با آرد نخود که ده توله شیر خمیر کرده و در سایه خشک کرده باشند کوفته مجموع ادویه را به پیه گرده گاو
ده توله چرب کرده قند سفید عسل از هریک یکصد توله شربت فواکه شیرین شربت لیمون از هریک بست توله
بقوام آورده ادویه را بدستور معمول با این شربت اقراص سازند و یا معجون خوراک نهایت یک توله
حلوای زردک مقوی باه ص زردک شیرین سرخ رنگ از پوست و استخوان دور کرده یک آثار خرما
فربه پیه مغز خسته دور کرده نیم آثار در شیر گاو بپزند تا مهرا شود پس برآورده در هاون کوبیده تا چون مرهم
شود بعد از آن آرد نخود بریان میده گندم از هریک پانزده درم در قدری روغن بریان کرده و قند سفید
یک سیر و عسل خالص نیم سیر در آب حل کرده صافی نموده بران بریزند و بپزند تا بقوام آید پس زردک و خرما که دق
مخلوط کرده و سه جوش داده فرود آورده مغز سر گنجشک نر خانگی چهل عدد نیز داخل نمایند و به ادویه را نیک
امتزاج دهند بعد از آن مغز فندق مغز بادام شیرین مغز پسته مغز چلغوزه مغز نارجیل از هریک ده درم
خصیة الثعلب کسن خرما خشک عربی دارچینی زنجبیل خولنجان از هریک سه درم زعفران مشک خالص هریک
یکدرم باریک ساخته هر صباح ده درم با پاؤ آثار شیر گاو بخورند معجون مقوی و ممسک ص مروارید
ناسفته سائیده یاقوت رمانی سوده مرجان قرمزی سوده کهربای شمعی سائیده زمرد سبز سائیده و
عقیق سرخ سائیده لعل بدخشی سوده یشب سبز سائیده لاجورد مغسول سوده هریک دو مثقال گاوزبان
گیلانی گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب
مصطگی قرنفل دارچینی ودالر زعفران مشک عنبر اشهب هریک یکمثقال ورق نقره ورق طلا هریک
دو درم چوبچینی قسم اول بیست و پنج مثقال صندلین خارخسک پرورده تخم خشخاش تخم بلیون مغز پسته هریک
دو مثقال عسل ترنجبین خراسانی قند سفید سه چند وزن ادویه روغن گاو یک آثار هفت هشت توله

داخل نمایند تا باقی آثار نیز داخل نموده شد لیکن سلائی بسیار قوی میگردد و طریق برآوردن عرق چیر این است
بگیرند چیری و ریسمان شیر گاو داخل کنند و یک شبانه روز بگذارند بعد از آن بر آتش خوب بپزد و [illegible] چند
پس منگر آنرا برآورده صاف نموده استعمال نمایند اگر خواهند که بوی چیزی برطرف شود سکه داغ کنند
و اطفار [illegible] برگ تنبول و قرنفل و جوز الطیب را بجای داغ نمودن بیندازند و دو سه بار بکار آورده داخل
نمایند طلای مقوی باه گلنگچی سفید و پوست [illegible] قرحل پنج کنیر سفید زیر [illegible] مغز [illegible] اگر هر یکی
دو دام اول [illegible] بسال گوفته در شیر [illegible] ساخته نگاه دارند و چال کوفته در شیر [illegible] و شیر [illegible]
یکسان آثار [illegible] یک بار چند بار دو سه جوش خوب بدهند و برآرند و اگر علیل بزیاده باشد پنج تولی را
در شیر گاو بیش و سه جوش داده برآرند بعد از آن همه ادویه را [illegible] دو [illegible] بر [illegible] نیم آثار
کهرل نمایند تا که خشک شود بعد از آن قلولها کرده در شیشه نموده [illegible] دو بکشند و در وقت قضیب
گذشته برگ پان بندند و بالائیش پارچه باریک بسته خواب کنند صباح واکنند آب سرد پر ساخته نهار
دو سه هفته استعمال نماید ایضاً که حلق و غیره امراض بارده قضیب را انفع دارد ...
و دو دام گلنگچی سفید مغز [illegible] گوفته پوست پنج کنیر سفید [illegible] هر یک یک دام نیم آثار شیر [illegible]
علی الاتصال هشت پاس کهرل نمایند و در سایه خشک کرده گولیها بقدر [illegible] بندند و [illegible]
معمول در دهن کشند و بر قضیب طلا نمایند و بالائیش برگ پان پیچند ایضاً برای سستی قضیب
که بسبب جلق باشد [illegible] از حب الخروع [illegible] الذهب یک [illegible] روغن یاسمین [illegible]
گرم کرده بر ذکر و خصیه بالند [illegible] و قوت در وی پدید آید ایضاً برای استحکام [illegible]
افیون مصری یک دام جوزبوا یک مثقال دارچینی یک مثقال ربع آن عاقرقرحا [illegible] مثقال [illegible]
و دو نیم مثقال پوست پنج [illegible] سفید پنج مثقال کوفته بیخته با [illegible] نخود بشراب [illegible] کنند
و قرصها سازند و خشک ساخته بوقت حاجت بشراب [illegible] طلا نمایند ایضاً جهت محلوق
[illegible] روغن گاو دو دام ناگکیسر نیم پاو دارچینی چهار دام بهولسری چهار دام [illegible] بر چهار [illegible]
آب جوش داده شب در ظرف [illegible] دارو [illegible] نگاه دارند [illegible] عطر [illegible] هشت دام

مصطگی چهار ده ماشه زعفران هفت ماشه جوزبوا بسباسه قرنفل هر یک چهار ماشه قرار یتصاعد
یکدام لوبان در پاو سیر پر قدر که ست بر آید روغن بادام روغن قسط روغن یاسمین هر کلواحد دو دام
سوای قرار دو لوبان در روغنها کوفته بیخته کهرل نموده قرص ساخته شب در پیاله قرص گذشته از آب تر کرده
نگاه دارند صبحی آب دور کرده روغنها را بر آنگه گذشته ممزوج سازند بعد از ان ست لوبان آمیخته بدارد
و سیماب آمیزد وقت حاجت طلا نمایند یکماده پیاز نرگس تر تخم دار هشت دام در شیر بلیش صبح براده
علاج یک شبانروز بجیسانند بعده مویز تخم انجره دار چینی اعلی عاقرقرحا تخم کرفس جند بیدستر قرنفل
بیر بهوٹی هر یک هفت ماشه قرنفل صحرائی پوست بیخ کنیر بالنگنی دار فلفل مرچ مصطگی خراطین مغز نبوله
نارجیل کهنه کنجد سیاه تخم بید انجیر گهونگچی سفید هر یک نه ماشه همه اجزا را در شراب دو گهنته دوازده پاس
کهرل نمایند بعده پوٹلی بسته در شیر بلیش و شراب نهاده دو گهڑی سینک نمایند بعد از فراغ این دو بیماشه
خراطین مصفا پوست بیخ کنیر سفید ستی غوک بنا بیدستر تخم انجره ملسی کنیری زلو از هر یک اول عاقرقرحا
فلفل دار فلفل جوزبویه مصطگی تخم انجره مغز سر گنجشک جب الاطین مدبر خوب سائیده بر قضیب بمالند
بالای برگ پان از رشته خام بسته کنند آبدست از آب گرم میکرده باشند اگر پوست مال شود روغن
چنبیلی طلا نمایند ایضا پوٹلی جلق زده ص آنبا هلدی دو دام ناگیسر الانگنی هر یک چهار دام
سم اسپ سیاه سم گاو سیاه ناخن فیل ناخن خر سیاه هر یک یکدام انهمه ادویه را کوفته بیخته در پارچه
بافته سه پوٹلی برابر بندند و بعد آن چهار دام روغن ماده گاو و چهار دام عرق پیاز در رکابی
انداخته و رکابی را بر آتش نرم نهاده پوٹلی را در ان رکابی گذشته تا چهار گهڑی بالای قضیب سینک
میکرده باشند همین پوٹلی جهت ده کس کفایت میکند نسخه ممسک مهی سیماب و نیم توله کلونجی نه ماشه
پیچ کشمش دو توله نارجیل یکعدد سیماب را باکندک کچلی نمایند و دیگر ادویه را سوده باهم آمیخته نارجیل را
تانگی داده ادویه مذکوره را در و پر نمایند و دهن او را از تانگی بند نموده بالای آن از تار نقره یا
آهن خوب بند محکم نموده در ده آثار شیر گاو چهار پاس جوش دهد اگر شیر کم شود دیگر بیفزاید بعد از
نارجیل را از شیر بر آورده پاره نماید و ادویه را در نموده نارجیل را از پارچه صاف نموده نگاه دارند

قبل از جماع یکپاس شش ماشه تا نه ماشه بخورد و حب ممسک جوزبوا شنگرف عاقرقرحا افیون از هر یکی
یکدرم هر چهار را یکجا کرده کوفته بیخته بشهد سرشته نبت حب سازند و یک حب وقت عشا بخورد
بعد ازین یک بیڑه پان بخورد ایضاً یکدانه کلان پر گوشت مویز منقی یعنی تخم اندرونی آن را دور کرده
در بجای آن تخم مقدار نخود افیون داشته بر گرمی چراغ خوب لت نمایند که یکذات شود کسیکه عادی افیون
باشد بجمله یک خوراک و اگر عادی نباشد دو خوراک نماید و اگر بمزاج کسیکه برودت و رطوبت باشد بجای
منقی یک پوتهی لسن گرده و مقدار نخود افیون را بر چراغ درست کرده استعمال سازند ایضاً من
تالیفنا بهنگ یکماشه افیون چهار ماشه مصطگی رومی گل ارمنی عاقرقرحا سنگرف هر یک سه ماشه کوفته بیخته
بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته نبت حب سازند وقت حاجت یک حب تناول نمایند و بعد از
عمل و مشغول بکار شوند و بالایش غذا خصوصاً نمکین بخورند و اگر ضرور افتد شیر بخورند و بعد از
فراغ اگر وقت طعام باشد البته مضائقه ندارد ایضاً گفته‌اند اگر تخم حنظل طلبیده دو پاره کرده
یکپاره بکف پای راست و بکف پای چپ چندان بمالند که تلخی آن بذائقه زبان محسوس شود
ممسک ست و نیز اگر پوست مغز زهره سفید بگلاب سوده بر ذکر طلا نمایند چون خشک شود بجماع مشغول
شوند ممسک ست و بعضی حکما گفته‌اند که اگر محرور المزاج اگر کافور قیصوری در سره طلا کنند و نیز روغن
کافور بهر دو کف پا بمالند نیز همین عمل بکنند و ابو القاسم فرشته گوید که اگر روغن جوز ماثل بهر دو
کف پا و دست و دهانه چندان بمالند که در جلد نفوذ کند ممسک ست ضعف و روغن جوز ماثل بگیرند
جوز ماثل اسود بگیرند و در ربع آن حسبه سفیده بهر دو را نیکوب ساخته در شراب و یا آب کوکنار سبز
باشد بهتر ورنه خشک و یا در روغن گاو اندک تر کرده در شیشه گل حکمت انداخته بر آتش ملائم روغن
کشند و وقت حاجت بکار برند ظاهر ست که چون ادویه امساک با وجود سکر و استعمال آن از اهل
الکت ضعیف العمل اند پس ادویه ممسکه مستعمله بخارج ضعیف تر خواهند بود ولد فوز زعفران عاقرقرحا
هر یک شش ماشه مصطگی چهار ماشه میعه سائله دو ماشه خون کنجشک نر بقدر حاجت همه ادویه را باریک
سائیده در خون کنجشک نر خوب حل کرده حبوب سازند وقت حاجت در آب سائیده بر قضیب سازند

ودیگر گل مولسری را خشک سائیده نگاه دارند وقت حاجت آب گوند بر سر ذکر مالند بعده گوند
مولسری را بر سر ذکر بپاشند و جماع کنند ایضاً فلفل دراز سهاگه کچیال کهوپره سفید کاتهه رساکه کوفته بیخته
قدر حاجت سرشته بر قضیب ضماد ساخته نزدیکی نمایند و چون عطر و گلاب چنین مجامعت استعمال کردن باکثر
امزجه بلند و بسیار رسیده الاول عورت بجانبین بچسپاند ایضاً فلفل دارچینی سنبل الطیب خولنجان شکر
از هر یک سه ماشه بعسل که زنجبیل دران پرورده باشند قدر حاجت ادویه بالا را کوفته بیخته با هم سرشته
ضماد کنند و بجماع مشغول شوند فرزجه مضیق قبیل نمک سه درم قرنفل یکدرم مشک قیراطی شراب
پاک وقیه شراب را گرم کنند و ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و خرقه باریک کهنه بدان آلوده بردارند
فرزجه جهت تقویم رحم که مانع سیلان میباشد مفید مومیائی صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکدرم
دم الاخوین دو درم با برگ سوده بدستور ابریشم پاره که در مطبوخ انار تر نموده باشند بردارند
و بدانند که داشتن مره پهتکری خام قبیل از کار نیز مفید است و همچنین داشتن پیچ سفنج یکپاس
قبل از جماع مفید میباشد و میگویند که زنان بنابر استحکام و ندان بهین میآرند وقت کار استعمال
کردن فوراً تضییق بهم میرساند طلاع برای تعظیم ذکر صفدع خشک کلان به مقدار یک ماشه که بعد
خشک شدن پاو آثار بماند مغز خر پاو آثار روغن کنجد خشک پاو آثار خراطین خشک پاو آثار همه را
نرم کوفته در شیشه گل حکمت انداخته چوده بگشند و بکار برند ایضاً برای درازی سکندری
ناگوری دو دام با شیره دهتوره سائیده در سکه باده گاو بیامیزد و این را در هفت بار در دهتوره
خالی کرده چرب سازند و هفت روز بدارد و بعد ازان پشت ذکر را اول سرگین گاو و پیش مالند
باز این ادویه را بر قضیب طلا سازند و از پارچه بسته شب بخسپند و از آب گرم بشویند بخت و
در انخواهد شد باب دوم از مقاله چهارم اما حرارت محدثه امراض یا داخلی است یا خارجی اما داخلی
مثل حرارت جگر که مستلزم بحرارت گرده گردد و نشان این کثرت شهوت و شدت عطش چه
بادنی تغیر لاحق محرق مرض ذیابیطس بودن ممکن میباشد و حرارت مثانه که باعث این
بول جوری آید حرقت بول بل بصورت بلی هندی قطره قطره می قضیب آن را بلفظ سوزاک

مشتهی میکنند چنانکه آنرا شدن حرارت اوعیه منی کثرت خواهش جماع را داعی میباشد بسبب جلبت منی و بباعث ترقیق کی لازمه حرارتست سرعت انزال احداث مینماید و حرقت مابخرج وال بر حرارتش و درحالت اشتدادش جریان جاری گردد که آنرا بهندی پرمیو نامند و بلکه اهل هند پرمیو را بلفظ مطلق بر جمیع امراض مجاری بول می تصور نند تدبیر دفعیه حرارت داخلی از مطولات جویند چاید که حرارت محصله بدن انسانی عند التکوین بر دو قسم میباشد قسمی فیضان مییابد مع فیضان نفس ناطقه مسمی عزیزی است دوم عند اجتماع بسائط آن مسمی باعتقیه و این غیر عزیز نیست و عزیزی متقوم بوجود بدن و مفارق بعد موت است لقیه برای ماهیت بدن و باقیه بعد موت و حرارتیکه درحالت مرض بسبب اجتماع فضلات ماسوای این هر دو حاصل میشود چراکه فضلات وقتیکه جمع میشوند حاصل میگردد دران حالت که بسبب آن استعداد این حرارت پیدا میشود چنانچه اجتماع فضلات در خارج مثل ابل غیره حالت حادثه دران احداث حرارت میکند و تعفن مینماید و این غیر اولین است زیراکه نفرت بافعال میرساند و نزدیک صحبت معدوم میگردد بخلاف اولین پس وقتیکه این حرارت حادث بعفونت میگردد بوسیله شریان بقلب جاری گردد و از قلب بسبب شریان بجمیع بدن سریان نماید مسمی میگردد بحمی اما بسبب لحوق حرارت خارجی مخالف مزاج مدخوله باعتبار حرارت باعث بر امراض چندیست و هر یکی را باعتبار فاعل احداز قسم آتشک میشمرند اگرچه اسمش باختلاف ظهورش مختلف میباشد بدانکه جریان حرارت بتغیر مزاج طبعی یا فقط با وعیه منی گردد پس تکالیف بحوق جریان انجام جریان بر راه میکند بل فقدانش بر فقدان آسودگی باهی معاون بوده فقدان عیش زندگانی خواهد کرد از انجا که حرارت محصله منی فعل بر تذویب آن میکند و اگر حرارت کثیره محصله از مخالف مزاجی مفعوله جانب مثانه نافذ شود حرقت بول ظهور قروح مجری بول که عوام سوزاک مینامند افزوده رنج بر رنج بر بربادی غیرت و حماشر افت فاعل خواهد گشت و اگر بگرده رسد بمرض ذیابیطس تشنه کام زندگانی خواهد شد و اگر بجگر واصل گردد و حرارت جگر دیگر امراض القسم آتش در جگر خواهد انداخت و لیاست که بوسیله وصول حرارت بقلب گردد

اضطراب قلبی و تشویش خفقان بر خفقان می آرد و نیز ازین محل جگر و صلبش بواسطه آورده که قاسم غدد است به
بدماغ هم ممکن ست تشویش افعال دماغی گواه بر دخولش میباشد و نیز حرارت واصله دماغی رطوبات
و فضول موجوده دماغی را حدت و فساد بخشیده نزولش بمدافع طبیعی که بینی و حلق قرار یافته تغیر کیفیت
بینی و تعفن و فساد آن و سوراخ و ریا فوخ اعنی خناق و تقلام آواز را غیر منتظم میسازد تدبیرش ازاله
مرض اصلی ست مع رعایت حرارت دماغ و صلاح خناق که بکتب طب منضبط یافته و اگر بجمیع اعضا
تجاوز کند عموماً عام میگردد و فسادش عیاذاً بالله از سرش بدترین اقسام می تصور نزد و اگر بجلد
نافذ گردد ظهور نفاخات بر جمیع بدن ظهور یابد و اگر بجلد فقط قضیبی رسد قروح قضیبی تکیف ده
گردد و لیباست که از سرایت حرارت جانب اعضاء باطنی بوده سبب این فساد و اعضاء ظاهر علی الخصوص
بر قضیب که محل ظهور این علت ست میگردد و اگر حرارت آتشک ماده فاسده ببدن می یابد سبب ظهور
تغیر عظیم بظاهر بدن میگردد و ورنه فقط حصول کیفیت حاره و بعضو یکه رسد و تغیر مزاجش نماید و نیز
حصول حرارت باعضاء رئیسه جگر و صلبش با وعیه منی بجوی میباشد که نفوذ حرارت ز اوعیه بواسطه
شریان بقلب و براه آورده بکبد و باعث اعصاب بدماغ هر کدام ازین سه واصل گردد خلل و امراض
آن عضو ظهور یابد و شدت حرارت یکی ازین سه اعضاء نیز باعث خرابی و برهمی مزاج دیگری میگردد
بدانند که شریان حرارت مفعوله در صورت تخالف مزاج از دو حال بیرون نیست یا آنکه از راه
مجرای بول سرایت کند سوزاک وغیره امراض مجمل بوجود می آید و اگر از راه اوعیه منی نفوذ نماید
جریان و دیگر امراض ازین قسم بظهور می آید چنانچه بجایگاهش مبرهن خواهد گردید **فصل اول**
از باب دوم از مقاله چهارم در درمنی که بجریان مشهور ست بسبب تفاوت قیاسش چند طریق
عاید میگردد یا آنکه قبل از وقت خروج بول جریان منی گردد و یا بعد انفراغ بول یا بعد از
براز و مذی که قبل از انتشار و یا بعدش بوجود می آید و باعث سستی انتشار گردد از جمله
اقسام جریان شمرده اند چه مذی که رافع انتشار نگردد از اقسام جریان نمیباشد چنانچه از خصوص
مخصوص است جریانش وقت انتشار بنا بر تلیین مجرای منی از آنجاست که سبب جریان لحوق

حرارت خلاف مقتضای خلقیه که حرق قوام منی کرده جریانش بوجود می‌آرد و میباشد و جریانیکه
بباعث کثرت احتباس منی که لازمه حالت تجرید میباشد یعنی کثرت حرارت که از احتباس حاصل میشود
ترقیقش نموده جریان ظهور مینماید از عمل جماع باطل میگردد ولهذا اکثر داخل مرض نمی‌تصور ندکه عارضیست
اما از آنجا که بسبب کثرت تحقق جریان در کتب طب ترقیم رقعة الاجریان فی زماننا از نو احداث
مینماید یعنی بسبب کثرت مجامعت بجاهای مختلف در تفاوت اعمر چه زنان اختلاف امزاج فاعل
بوقوع میرسد یعنی حرارت مختلفه فروج مفعولات ترقیق نموده جریان عاید مینماید طبیبان ما تنها
بسبب عدم ترقیم سبب مختصه این قسم در کتب طب اگرچه باعتبار کلیت داخل از قسم حرارات جمیعه
منی ست بخصوصیت را از کلیه اخراج نکرده یعنی بسبب لاعلمی بغیر تفحص حال و یعنی سبب بیجا استعمال
تسنیع کثیره کرده و ازدحام ادویه مختلفه غیر محلی نموده عوض زوال مرض تغیر مزاج اصلی بجانبی عاید
مینماید لهذا این تسنیع جریان مثل نسخه قوت باه بنا یا بالی مشتهر گردید پر ظاهر که از فضل کریم کارساز اکثر معالجه
جریان حسب مقتضای عقل ناقص خود بتفحص سبب یعنی قرار داد جریان مظنون خود عمل آمد بکرم
باری عز اسمه مفید دردمندش گردید چنانچه زن مرطوب المزاج از زن عمر رسیده که در فرج این مجرد
برودت و رطوبت از بس غالب میباشد رافع حرارت غریبه معینه به ترقیق منی مرد بوده مفید
حال میگردد باید فهمند که اکثر فائده ادویه جریان بدیر ظهور مینماید لبعد محل العلة و عدم وصول
تأثیر الدواء علی صرافته فلهذا لا یزول فی الاکثر الا عند زوال حرارة الشبابیة و میلان
المزاج الی برد الکهولة والشیخوخة وایضاً بحصول الحرارة بدون تغیر البدن کله فی
عضو واحد بعید عن وصول الدواء علی صرافته متعذر الزوال اکثر سرعت انزال لازمه
این مرض تدبیرش فیه سهاب موجبه جریانست مع رعایت تغلیظه بدانند که حب الصنوبر بخصوص رسانیدن
تأثیر و قوت با دعیه منی مثل زعفران و قاقلهٔ ... تأثیر دوا که رسانیدن آن منظور با دعیه منی باشد
همراهی حب الصنوبر از واجبات گردید سفوف بجهت جریان منی صمغ زیج بند سیاه تخم بلبل هر یک
سه دام گوکهرو تالمکهانه اندر جو شیرین هر یک شش دام لسوده لبت و چهار دام کوفته بیخته با همچنین

شکر تری آمیخته هر روز یک توله باب سرد بدهند ایضاً جهت دردمنی و مذی حب اصل السوس دو درم
تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ سداب تخم فنجنگشت هر یک پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند
شربتی سه درم ایضاً مغلظ منی سنگهاره خشک ششما سه ماشه نشاسته تالمکهانه چهار ماشه
گوند ششما سه خصیة الثعلب چهار ماشه مصطگی سه ماشه نبات سفید هم وزن ادویه کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک پنج ماشه تا هفت ماشه ایضاً جهت اصلاح منی حب شقاقل مصری ثعلب مصطگی دارچینی
بسلوچن تج تالمکهانه گوکهرو سنگهاره خشک پلپستان از هر یک یک دام مصری سه دام همه را کوفته بیخته
بوزن برابر چهارده پڑیه بسته هر روز یک پڑیه باشیر گاو بخورد و از ترشی و جماع پرهیز نماید ایضاً
حب برای تخفیف منی حب الصنوبر بریان مقل بریان از هر یک ده درم گلنار فارسی گلسرخ
فنجنگشت از هر یک پنج درم تخم سداب هفت درم مجموع را کوفته بیخته سفوف سازند و هفت ماشه بخورند
حب برای دفع مذی و ودی حب عاقرقرحا جوزبوا بسباسه دارچینی قرنفل سهند کنجد سیاه افیون کوفته
بیخته در شهد حب بندند بوزن دو درم سه روز یک یک حب با شیر گاو و در روز چهارم یک صباح یا شام
با شیر مذکور بخورد تا آنکه حبها خورده شود حریره مغلظ منی حب مغز نبوله بقدر یکده و فلوس گرفته در آب
سائیده قند بقدر شیرینی در شیر گاو که قریب یا و آثار باشد فرنی تیار کرده هر روز همراه غذا بخورده باشند
ایضاً ثعلب مصری تخم ریحان در شیر گاو پاؤ آثار مع شیرینی بقدر کفایت فرنی تیار ساخته بخورند
معجون کسیلان منی و مذی و ودی و سیلان رطوبات رحم را که مرض باشد مفید است مروارید ناسفته
کهربا محرق کزمازج عذبه گل پسته گل سپاری شملیخ بسباسه جوز صلیب خولنجان طباشیر سفید کشته
هفت بلوط صمغ عربی ثمر درخت مغیلان بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری گلنار فارسی پوست بیخ
مغیلان صمغ سپاری کشنیز خشک صمغ درخت سنبل خصیة الثعلب فوفل آمله صندل سرخ آرد بلوط از
هر یک یک مثقال مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الخضرا تخم خشخاش تخم خرفه مقشر
از هر یک دو مثقال مصطگی حب البطم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
در روغن گاو بریان کرده از هر یک دو مثقال غنچه گلسرخ دو مثقال عنبر اشهب نیم مثقال عسل منقی

بیست مثقال نبات سفید سی مثقال آب بهی شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب امرود از هر یک چهل مثقال شربت فواکه شیرین شربت کشش گلاب از هر یک بیست مثقال معجون سازند شربتی یک درم

فصل دوم از باب دوم از مقاله چهارم حرقت بول که عوام سوزاک می نامند قرحه ایست اندر مجری قضیب که از لحوق حرارت فضول بوجود می آید جریان ریم و گاه خون بظهور می انجامد و عند خروج آن وجع شدید تکلیف ده میشود و اکثر با بتدا مرض بسبب حرارت محل قرحه حدت شهوت تا حد تکلیف میرسد بالانجام ضعف در شهوت می آرد و حرکت جماعی درین حالت باعث ازدیاد قرحه میگردد لاحتیاج القرحة الی التسکین و بلکه جماع طویل بے انزال احتباس بول بزمانه دراز احداث آفت مجاری بول میکند مثل سوزاک وغیره امراض دیگر انجری و نیز خلل ضعیفه التشاک یکی ازان فاعل و مفعول باعث بر احداث سوزاک نیست بلکه چون پیدا شد بلکه تغیر مزاج فاعل و مفعول اعنی یکی ازان بجانبیکه باشد تغیر بمزاج دیگرے می آرد و عند وقوع اختلاف و مرض سوزاک اکثر باعث نقصان قوای مجاری بول ضعف باه می آرد چنانچه گفته اند که اکثر مجاری بول بسبب ضعف باه میشوند و قرحه سوزاک سریع الزوال نیست و بلکه زوالش کماینبغی در اکثر بوجود نمی آید بحدة البول و مروره علیه علی الدوام لان القرحة محتاجة الی التسکین فلهذا لایزول بسرعة الاعند بالوفة القرحة بحدة البول فی الاکثر یعود و هذا المرض بادنی سبب یلحقه مثل اختلاف الاغذیه والاشربة وغیره و محل حدوث قرحه از سوراخ بیرون نیست یا آنکه بجانب سر قضیب افتد و یا درین آن و یا در وسط جهاس و بجایگاهش عند خروج بول شاهد محل اوست شیاف و زروق مع رعایت تسکین شربا مفید قرحه سر قضیبی پیدا شد ادویه نوشیدنی قرحه بن قضیبی را اکثر مفید میشوند و اوسطی را بتدبیر اوسط پردازند و سوزاک که مرض محل خاص ست باعث خرابی و امراض اعضاء دیگر نمیگردد و بسبب حدت یا تحرج و طول قیام سوزاک و استعمال زروق بنابر دفعیه این مرض بند کشاد یعنی بزرگ شدن مجری بول از توابعات مرض سوزاک گردید در اکثر عسر البرء ست چونکه توابعات مرض ست چنین زوالش کم زوالش بوجود آید

و باعث لحوق ضعف باعضاء تناسل بوسطه مرض سوزاک و نیز بجهت ترقیق منی از حرارت موجبه سوزاک
وضعف ادعیه اش بر مسالکش و لحوق بند کشاد اکثر سرعت انزال الحق میگردد و زوالش باسباب موجبه اش
مع تقویت ادعیه اش بر داز د و لحوق سوزاک اکثر باطفال نابالغ بغیر جماع از حدت بول صبیه که باشد
پیدا شده علاجش از مسکنات بول میگردد و جماع ایام حیض نیز بتغییر مزاج فاعل جانب حرارت مینماید
بل اکثر جماع ایام حیض باعث احداث سوزاک حتی که بعض اوقات بسبب شدت کثافت و غلظ
و تعفن و تغیر دم حیض السبب من الاسباب احداث آتشک مینماید علی تفاوت مراتب الحرارة و الکثافة
و التعفن و الغلظ و نیز اکثر دو طبائع که شیفته قابل تغیر بسبب حقیقه مفعولیه میگردد بخلاف طبائع لطیف
که با دنی تغیر تغییر مزاجش راه پیدا بد پوشیده افهام ارباب تجربه نخواهد بود که قرحه مجری بول مانع از زوال
سوزاک است بسبب قرحه مجری منی که در اکثر زوال نمی پذیرد و علامت وقوع قرحه این محل شدت وجع خصوصا
وقت انزال علاجش از مسکنات منی و استعمال اغذیه و اشربه مسکنه اکثر مفید حالش می باشد پس باید که
در علاج اینمرض اول مسکنات من بعد جالیات اعنی مدرات پس مدملات بکار باید بست زیرا که بغیر
تسکین اول مدرات استعمال نخواهند کرد در اکثر حین کثرت ماده موجوده بدنی بمعاونت ادویه مدره
و یا فقط بمعاونت ادویه مدره موجوده بدنی حین عدم کثرت آن در بدن میلانش جانب قرحه
گردیده باعث ازدیاد وجع و سوزش میگردد و وقت عدم استعمال جالیات بل استعمالش مدملات بجا نیستش
کردن نیز موجب شدید و شدت مرض بل احتباس بول عائد میشود پس در ینصورت الزام که اول
مسکنات استعمال کرده من بعد جالبات از مثل اندری جهار وغیره استعمال نمایند وقتیکه
تیقن خاطر گردد که قرحه از کثافت پاک شده یعنی کثرت ریم وغیره رفع گردیده باشد مدملات
بکار برند و لیکن باست که وقت میلان ماده جانب قرحه عند کثرت آن و احتباس بول در بین اوقات
بنا برامالو نقص ماده موجبه این حالات قصد گرفتن ضروری می افتد و گاه عند عدم زوال
اینمرض از تدابیر مذکوره بالا استعمال مارالجبن رافع آن میگردد و استعمال سته بهروزه در اکثر امراض چنین
بپاکی قرحه از ریم از بس مفید میگردد و در اکثر چنین تدبیر بحسب تشخیص مرض و بمقتضا وقت و مزاج علیل

بعمل آرند اندری چهار پنج بار ند تا ماده از مجری بول و منی و آلات تناسل ص برگ ترب
نیم آثار و شیره از ان بگیرند چهار پنج پیسه وزن بر مے آید پس مقدار یکماشه تا دو ماشه شوره قلمی
دران آمیزند و بنوشند زرد و ق نمبر ۳ سوزاک ص سفیدآب کاشغری شب یمانی هر یکی دو ماشه
هر دو را سائیده نگاهدارند وقت حاجت دو ماشه از ین دوا گرفته در گلاب هشت توله روغن گل
چهار توله ممزوج نموده مخلوط کرده در پچکاری انداخته استعمال نمایند و بعد استعمال سوراخ قضیب را
قدری بند دارند اگر مرتبه اول شفا نشود دو سه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن اول ندر سے چهار
بگیرند و اگر اتفاق مسهل نشود فصد باسلیق بکنند و اول پچکاری یکتوله عسل سفید در هشت دام
آب ممزوج نموده اول پچکاری نمایند بعدش نسخه مرقومه بالا بعمل آرند ایضا نمبر ۳ قرحه بگیرند دو تا
هشته و در آتش تند بسوزانند که کیفیت [illegible] رفع شود پس نرم کوبیده در قدح آب در یا نگاه دارند
صباح آب زلالش را گرفته در پچکاری کرده استعمال نمایند دیگر نمبر ۳ اندمال قرحه ص گلنار فارسی
گل ارمنی کندر کندری سوخته موی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مرداسنگ سنگ جراحت
دم الاخوین سفیدآب هر یک دو ماشه همه را سرمه سا کرده قدری از ان در شیر دختران حل نموده بپچکانند
دیگر برگ تنباکو سبز یکتوله شب یمانی نیم ماشه سپاری نیم ماشه و نیم آثار شیر میش جوش داده نگاهدارند بیگاه
بول کنند در همین بکار برده باشند شیاف نمبر ۲ قرحه مجری قضیب به پاک کردن قرحه ص توتیا مرداسنگ
صبر کرده و محرق نحاس محرق اقلیمیای مغسول طین قبرسی شادنج مغسول کندر انزروت تازه گلنار
اقاقیا انزاج محرق دم الاخوین گل سرخ اجماع انار ترش کاغذ سوخته از هر کدام که باشد یا مجموع گرفته
شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف بندکشا ص مغز بنولے دو توله کافور چهار ماشه گل ارمنی
یکتوله باریک سائیده بآب برگ نیم شیاف دراز باریک بقدر [illegible] دو جو ساخته یکی از ان [illegible]
یکی از ان در سوراخ کرده لنگوٹه بندند سه روز این عمل سازند و در روز بعد بول کنند سفیدا باریک
ساخته از انبوبه باریک درون مجری بول بسائیده باشند سفوف نمبر ۲ سوزاک ص
الائچی کلان ست سلاجیت سنگها بولی اصل السوس گوکهرو ست گلو تخم تاج خروس تالمکهانه مغز تخم

خیارین چلپان بیدیر یک یکدرم جوا کهار طباشیر یک یک نیم باشد کوفته بیخته سفوف باشد با آب سرد
فرو برند ایضاً قلعی کشته ست گل و سلاجیت الایچی خرد یکمان بیختی تا ملک نساو چینی هر یک
یکدام مصری برابر همه کوفته بیخته سفوف سازند هر روز نه ماشه تا یک توله ہمین ایضاً برای
سوزاک با خون و ریم صراح اصل السوس مقشر ده ماشک ست سلاجیت سوره قلمی جوا کهار الایچی کلان
گل تیسو ہلدی برگ حنا زیره سفید از ہر یک دو ماشک نبات سپید و ہفت ماشک سفوف ساخته یکدام
بخته با آب سرد بخورد ایضاً [illegible] اندیال [illegible] سوزاک [illegible] طباشیر [illegible] درم کہربا زرد [illegible] درم مغز تخم خیارین
چهار درم تخم خرفه نیم مثقال صمغ عربی ده دانگ کتیرا ده دانگ ماميران چینی [illegible] دانگ [illegible] اقرون
زراوند مدحرج از ہر یک دو دانگ کهربا سفید [illegible] مثقال [illegible] سفید ہم وزن ادویه کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک یک مثقال با آب سرد استعمال نمایند ترکیب کشتن قلعی که در سفوفهای سوزاک بکار می آید
ترکیبش ہمین نہج ست که قلعی گذاخته ہفت مرتبه در آب سرد سرد نموده پس ورقها باریک و
پہن نموده در میان تہیلہای [illegible] که برگ نیم در آن فرش کرده باشند گذاشته و تہیلہا را پر از
برگ نیم کرده در ظرف گلی گذارند و پاچلتی در منفذ یک یک گز از ہر طرف باشد آتش دہند باز
یک دو روز که آتش سرد شود بر آرند و بیزه سفید شده را بگیرند و طول تہیلہای [illegible] نیم گز و عرض
چهار گره باشد مقاله سوم از باب دوم از مقاله چہارم آتشک فرج است ہیرو فی قضیب
بسبب مخالطت مزاج مرخوله یا فاحش بجانب حرارت بر رو دی بر سر قضیب بوجود می آید و تغیر مزاج
مزاجین ہرگز وجودش ممکن نمی باشد الا اگر چه شناخته گرفتاری مفعوله با ہم مرض [illegible] انواع از روی
مشاہدات ممکن ست الاعلامت [illegible] آتشک زده [illegible] که وقت دخول قضیب [illegible] حرارت
محرقه سوزان [illegible] تفاوت [illegible] قضیب [illegible] اگر کسی [illegible] جماعت [illegible] انزال
یکدامی [illegible] باز باشد چرا که در وقت انفتاح مجری منی حین انزال [illegible] حرارت [illegible] می باشد حصول
آتشک بوجود می آید پس بسبب اتفاق اگر [illegible] گرفتار شوند [illegible] امکان
[illegible] انزال [illegible] باعث گرفتار مرض آتشک [illegible] صحیح [illegible] متغیره

بمرض خفیفه آتشک گرفتار شود فوراً حصول آتشک بهم رساند بخلاف شخص متحمل حرارت خفیفه که از حرارت
خفیفه مفعوله متاثر نمیگردد بلکه چنین عزم جنبش نمیباشد الا البته از جماع زن ملوثه بحرارت کثیره این مرض
بنسبت مزاج فاعل آتش در ولش خواهد افتاد و یا سوزاک و امثالش خواهد گردید و در صورت
کثرت حرارت مزاج فاعل تغیر مزاج مفعوله میگردد و غرضکه تباین مزاج از فریقین سبب حدوث تغیر
مزاج دیگری باعث این مرض است خواه جریان خواه سوزاک خواه آتشک بسبب قلت مراتب الحرارة
و کثرته و زوال آتشک بشرط معالج حاذق بزودی کما ینبغی ممکن است بخلاف سوزاک که عمدۀ ترین
معالجه این مرض جوشش و عرق است بشرطیکه نسخه کامل باشد و اسهال با دویه مخصوصه این عارضه
که مجرب باشد اگرچه مفید اکثر اقسامش میباشد الا ماده متصله جلدی را از بس مفید میگردد که استعمال
الگزادو یا سسله وغیره بوقوع میرسد البته گاه مفید حالش میباشد اما دوائیکه ایشان بر شه خواص
مختصه این علت اندیشه باشد کمتاب است چراکه بغیر اخراج ماده حصول صحت کما ینبغی متعذر
و بشرط صحت از مرض آتشک از جماع زنیکه این مرض و امثالش گردیده احتراز جوید و بلی از جماع زنانیکه
در حالت لحوق این عارضه اتفاق صحبت بآن گردیده باشد کما ینبغی دوری جوید ورنه باز مبتلا
این مرض خواهد شد و اگر چاره نیابند اول بمعالجه اش پرداز و من بعد صحبت اختیار کند و چون
آتشک مرضی حاد است اکثر آثارش بجلد ظهور مییابد خواه بطور قروح باشد یا بثور اما عند سریان حرارت
باعضاء باطنه گاه ظهورش بجلد نمیگردد و اکثر باعث احتراق جوهر منی از حرارت آتشک قاطع
نسل است الا در صورتیکه حرارت این تغیر و احتراق بجوهر منی نماید پر ظاهر که وقت شدت اشتعال
حرارت این علت ماده موجوده بدن محترق گشته سودای غیر طبیعی بوده باعث انواع الواع شر
میگردد بل چنین عموم احتراق و شر بجمیع بدن عیاذاً بالله جذام برنیست و اشکال اعضا بر
رونق کرده رونق حیات از بیگانه و یگانه تنهائی بر تنهائی سید هر و اکثر خروج و نیل بر ران که
آتشک گویند و گاه معتقد را یافته که هر کسی نام زد کرده اند از خلل ضعیف آتشک سنج بر رحمت
منشأ اثر آید چه چنین لحوق حرارت غیر طبیعی بجگر اخلاط موجوده جگر احتراق یافته جانب مدفع

طبیعی خویش که بر آن قرار یافته دفع گردیده باعث خروج بد میگردد و وقت جریان حرارت غیر طبیعی تاب
دم لطیفه موجوده را نهایت و نوعی احتراق بخشیده بمادهٔ دفع طبیعی او که دماغ مقرر است بسبب حرکت طبیعی
قلب راجع به بالا گردیده گاه گاه رشح ظهور نماید و چون سریان حرارت جگر باعث کثرت عروق در حیه
قرب موضع علت که اعضای متناسل است و نیز باعث وصول حرارت از راه گرده و مثانه چنین لحوق
حرارت باین هر دو موضع جگر اکثر لیست لهذا ظهور بیماری اکثر میگردد و بخلاف گرانی که کثرت سبب بعد موضع
و قلت عروق بین اما از انجا که لحوق حرارت غریزی بفضول دماغی که آن را حدت و احتراق بخشیده جانب
حلق که مدفع فضول دماغ مقرر است رجوع کرده خناق مے آرد و ظاهر که بینی و حلق مدفع طبیعی
مادهٔ دماغی نیست چنانکه مدفع طبیعی مادهٔ نفس دماغی پس گوش مقرر کرده اند از انجاست که در مرض
خناق دماغ ماوف نمی باشد پس ظاهر که اگر بینی و حلق مدفع طبیعی مادهٔ دماغی بودی ضرور فعال
دماغی مرض خناق ماوف گردیدی و الحال لیس کذلک و چون دماغ عضو رئیس است بهر حال
اهتمام طبیعت بنسبت او افزون تر است و نیز مزاجش سرد است از جهت از حرارت خفیفه ملحوقه سرد او اثر پذیر
نمی شود و چنین بعید از موضع از نیز باعث علت واقع شده وصول حرارت کثیر و باین عضو باعث تغیر
مزاجش باشد نمیگردد بخلاف فضول که صیانت طبیعت نسبتش بمقابله رئیس نمی باشد و علاوه ازین
انواع انواع امراض از این مرض عاید میگردد که اظهار آن درین مختصر گنجایش ندارد پس ثابت شد که تدبیر
تدبیر مرض اصلی مستلزم رعایت مرض لاحقه و چون علاج جمیع امراض مختلفه حادثه از مرض آتشک
به سبب مرض واحد اصلی آتشک واحد است لهذا تدبیر مرض اصلی پرداخته و دیگر را فروع تصور کرده
گذاشته چرا که از دفع اصل رفع فرع ممکن نمی باشد بالعکس و بدانند که حصول آتشک از دو حال
بیرون نیست یا حرارت محدثه این مرض مادهٔ بدن پیدا شده تغیر و فسادش بخشیده ظهور فساد میکند
اما در صورتیکه مادهٔ فاسده به بدن باشد فسادش عظیم خواهد شد البته از معالجه معالج حاذق زوالش
بزودی امکان پذیر است و یا حرارت فاسده چنین عدم موجودگی مادهٔ بدنی فقط کیفیت مادهٔ فاسد
ادراک کرده فساد در مزاج پیدا آید و زوالش عسیر البرء است علامت این در اکثر عام ظهور آثارش بجلد است

وگاه عند شدت حرارت آثار آن بجلد قضیب وغیره بوجود می آید بحسب قاعده الحرارة وکثرتها علاجش بنه
از مسکنات ومبردات ومرطبات مع ازاله مرض اصلی کند [illegible] باشند [illegible]
چون عرض این مرض از انواع مختلف میباشد علاجش [illegible] است که [illegible] بر [illegible] داده
برین تحریر مختصر مختصر کرده بسا است که امراضیکه از مرض آتشک بوجود می آیند بباعث تعذر زوال زیاده
باسرع از منه بسبب اختلاف حدوث آن از دوا بسیار اثر بلکه پیشتر [illegible] معالجه اش از تدبیر
ملول شوند ودست از تدبیر کوتاه نکنند حب برای آتشک که بجوشش بدن ودهان [illegible] فائده میکند
صبر هرتال گوبریا مردار سنگ هر یک چهار ماشه هر دو را سائیده در قند سیاه هشت توله بقدر که
کهنه باشد بسرشته چهار گولی بندند اول یک گولی جز آخر الیس همراه اندازد وسه گولی باقی را چهار روز
هر روز یک گولی بخورد وغذا نخود بریان بے نمک وغیره تا سه روز بخورده باشند لعدبسته [illegible] یعنی
بروز چهارم اگر مریض مسلمان باشد سری پایه که دران اسعلا [illegible] باشند بخته هر دو وقت
همراه نان گندم بخورده باشد واگر مریض هند و باشد واز خوردن سری پایه انکار کند بروز چهارم
نان ودال ماش هر دو وقت بخورده وبعد از ان بروز پنجم هر چه بدل آید بخورده باشد مگر دال مونگ
ویا چیزیکه از آمیزش دال مونگ تیار شود تا چهل روز هرگز نخورد الیضاً بجهت آتشک ووجع مفاصل
صبر سکیپور شش ماشه قرنفل کلاه دار فلفل سیاه از هر یک دوازده عدد دو آب همه را سائیده وشیره
فلوله بسته دو عدد وقت صباح ودو عدد وقت دوپهر ودو عدد وقت شام همگی تا سه روز شش عدد
هر روز بخورد وگولیها را در مغز نان خمیری پیچیده یا آرد گندم را خمیر کرده قدری از ان گرفته وقرص
خرد ساخته گولیها را از چیزی دیگر دران داشته با فلوله ساخته در گلو اندازد وبر همراه آب سرد وچند روز
وشیرینی ودال مونگ تا چهل روز لازم داند وغذا از کله پاچه بر نماید واگر از خوردن گولیها جوشش
دهن عارض شود دیگر دوپوست ببول پوست کچنال برگ چنبیلی از هر یک پاؤ پاؤ آثار در آب [illegible]
جوشاده مضمضه کنند الیضاً حبی که در دفع آتشک بعد تنقیه مفید می افتد صبر زنگی یک توله
طباشیر شش ماشه نیلا تهوتها سه ماشه تا یک هفته در پاؤ آثار آب لیمون بسایند تا آب خشک شود

بقدر کنار جنگلی حب سازند و یک حب صباح و شام بخورند و از شیرینی پرہیز نمایند و در آب
لیموں ساییدہ ہم طلا نمودہ باشند الفیا سنکھیا سہ ماشہ کتھہ پاپڑیا طباشیر ہر یک شش ماشہ
ہمہ ادویہ را با برگ پان بقدر حاجت خوب حل نمایند و حب برابر دانہ ماش بہ بندند
و یک گولی علی الصباح بخورند بالایش روغن زرد داغ نمودہ بقدر پنج و چہار تولہ بخوردہ باشند
و غذا ایشان نان با روغن و یا با شوربا و پلاؤ بخورد و اگر از جنس لحم احتراز کردہ
اولیٰ است از مرچ و ترشی و دال احتراز نمایند تا دو سہ ہفتہ استعمال نماید دوا برائے آتشک
بے جوشش دہن ص رسکپور یکتولہ در شراب دو آتشہ یا تاڑی آثار کھرل نمودہ خشک نماید چون
خشک کامل شود در ظرف گلی انداختہ دیگر ظرف گلی را بر دہن ظرف اول وصل ساختہ بگل
حکمت بگیرد و بر پشت ظرف بالا پارچہ بآب تر کردہ بدارد و از ریسمان لک لپیٹ و یکبار فتیلہ
ساختہ در چراغ نہد و در روغن زرد یا تاڑی آثار انداختہ فتیلہ را آتش دہد و ظرف رسکپور آلہ را بر
دیگدان نہد و زیر ظرف چراغ افروختہ بدارد تا تمام روغن مذکور سوختہ شود ظرفین سرد شدن
دہد و فتیلہ ظرف سر واز میان ظرف بالا احتیاط تمام بگیرد بریدہ بقدر یک سرخ وزن ساختہ در
مویز منقی انداختہ مریض را بخورانند تا ہفت روز یا زیادہ حسب مزاج و در روغن گاؤ دہر قدر کہ طبیعت
برداشت کند ہر روز بخورد و غذا لحم است و اگر لحم بدست نیاید شیر برنج بخورد و دیگر ہر چیز کہ مرغوب باشد
بخورد لیکن غذائے لحم مرغن یا شیر برنج با نبات شیرین کردہ ضرور خوردہ باشد و از قفل سکپور
در سلہ گاؤ مرہم ساختہ بر زخم استعمال نمایند حب آتشک ص اجوائن خراسانی اجوائن دیسی
اجمود بادیڑنگ کتھہ پاپڑیا مردار سنگ توتیا ہر یک سہ ماشہ بھلانوہ جالگوٹہ ہر یک ہفت عدد
مکوہ کہنہ سیماب ہر یک چہار ماشہ گندھک سیاہ یکتولہ قند سیاہ چہار تولہ باید کہ اول بھلانوہ و گندھک را
در ہاون دستہ یکجا بکوبند و ہر وقت کوفتن کلاہ بھلانوہ دور نماید بار بکوبد کہ خوب باریک شود
و دیگر ہمہ ادویہ را جدا جدا بکوبد کہ خوب باریک نشوند ہمہ ادویہ را کوفتہ سیماب را و ادویہ حل نماید کہ ادویہ
و سیماب یکذات شود بعد قند سیاہ در ادویہ مخلوط سازد و در ہاون دستہ انداختہ ششہ پہر خوب بکوبد

داگر ادویه از کوفتن خشک شود قدری تن سیاه دیگر انداز و وقتیکه قابل بستن گولیها شود گولیها
برابر تخم ریحه یا کنار صحرائی به بندد و یک گولی چهار پاره کرده در میان بالائی حفرات در حلق
فرو برد که ادویه در دندان نچسپد باید که همین طور هفت روز صباح بخورد و اگر در هفت روز باقی ماند
هفت روز دیگر بخورد صحت خواهد یافت و پرهیز از سه چیز نماید دال مونگ و گوشت بز و شیر باقی
هر چه خواهد بخورد والبته اسهال میآرد و سفوف مسهل ببرد ازانکه مادهٔ آتشک نصوصاً که حاصل بجلد
باشد نص سیماب گندهک را مساوی کجلی نمایند و هر چند که سحق کنند ابلغ خواهد بود اما تا که خواهد در
داگر کم سحق کنند قی البته می‌آرد و وقتیکه از کجلی فارغ شود برابر هر دو جزو حب السلاطین گرفته سحق
نمایند چون خوب سحق شود بعد ازان سنگ بصری مساوی هر واحد از سیماب گندهک گرفته بار
دیگر سحق نمایند قدری که سنگ باریک کرده همه را برداشته در ظرف گلی آبنار رسیده لیپ نمایند و
کهرل رشته آتش را در میان ظرف مذکور انداز زند اگر هر دو ار مقدار دو انگشت آید بهتر والا آب دیگر
بریزد و بالای آتش نگاه دارد تا که آب خشک شود و هنوز قدری آب و رطوبت باقی باشد که از آتش فرود آرد
و در سایه نهد و بالا کرده نگاه دارد که آب خشک شود بردارد و نگاه دارد و قدر استعمال و سرخ ست در اخراج سودا و
بلغم هم خوبیست لیکن لازم ست که دوا را در دهن انداخته همراه شیر که آنرا آبستی کرده باشند فرو برند و احتیاط نمایند
که به دندان نرسد و بعد خوردن این هر گاه قی آید در اسهال کمی نخواهد کرد بلکه زیاده در بلی ادویه اسهال
خواهد نمود و غذا در روز تناول این مسهل سوای شیر و برنج دیگر نخورد چون مسهل قویست بجز آبستی استعمال
نباید کرد **خاتمه در نصایح با مر عیاشی** جمیع حرکات و سکنات و قول و فعل خلیعتان بجهت
قضای حاجت شهوانیست چه غلبه شهوت او از ذاتیاتست و عفت از جملهٔ عرضیات از انجاست که هنگام
غلبه شهوت کشته شدن را باک ندارد با وجود عجز ذاتی احتیاج او بمرد بیشتر ست لهذا خواتان برقوی
و طولانی و فربهی ذکر که مصف با … باف طول نخوطیکه هنگام کار سست نشود گرمی در ظاهر …
باطن … مجنون الحرکت باشد پس اگر شوق موافقت و خواهش هرگز خاطر داری امر یکه باعث
تنفر معشوقه باشد بمیان نیاری و مرغوب طبع نازک و جه یا بوده تکلم در آئی و با اندک سخن …

قهر نفرمائی ورنه آنقدر حلم را اختیار کنی که باعث خرابی تو گردد بل شیوه خیر الامور اوسطها را مرعی
داری میشاید که ملامت را بدرشتی ترجیح دهی شیرین سخنی و بذله گوئی و عاشق مزاجی و اخلاق
پسندیده پسند کنی نرم گفتار شجاع خنده طبع بازی دوست باشی خلاف گو دشنام ده و تصدیع
دهنده دی نباشی و با اینهمه با وجود عقل کامل مناسبت طبع باین کار مناسب خاطر خلقی دارد چرا که
بدون حصول این مراتب رغبت او ممکن الوقوع نباشد و چنین امکان وقوع رغبت انزال او که اهم
مراتب این فعل است و هیچ چیز از لذت دنیا نسبت بخواهش طبع جبلی او برابر نبوده تر انزال نیست البته
ممکن است و نیز بشاشت و خنده و فحش گوئی و صدمه ضربات قویه با اتصال فرجین چنین مقارنت و
کثرت ملاعبه قبل از جماع زود تر باعث آورده و حرکات نرم بعد از جماع محبت مرد در دل زن تا
بیساز دبل ترحم گاه یا دن کرد و فحج وغیره لوازمات انکار در روز بیان دارد که اینهمی هیچ شهوت
جا نبین است د نظر طبع عاشقانه و تعشق بیقرارانه و ملامسه نرم بجاهای معهوده حسب خواهش و رغبت
معشوقه معشوقه در رغبت جماع مینماید چه ملامسه جزوی مرغوب هیچ لذات کلیست و فاضلترین لذت
از لذات زن جماع است هنگام خواهش وی بل میگویند که او را دو مرتبه خواهش او کثرت خواهش مرد
باشد و کهولت سن او حرص او و بالا میکشد و کمی حیا در این سن معاون برین و هر قدر در حسیات
افزون تر و شهوت بیشتر بخلاف مرد سمین البدن که هر آینه ضعیف الباه است و کهولت سن
این موید برین و امر از قربت و کثرت جماع قبل بهترین معالجات و دوائیه موثر بوده در سایر امراض
ایشان علی المخصوص جماع است که باعث انزال وی میشود عداوت و غضب و غم و هم و اندوه و الم و فرو نشاند
و خستگی ازین عمل بخوشحالی و محبت مبدل گردد پس جماع زن مثل مرهم است بر جراحت ریشان
ایشان لاجرم مرد عاقل از مجالست ایشان بغیر از صحبت مباشرت از معاشرت احتراز جوید
از آهستگی زن سائر عیوب او و ست بقول ناصح مصلحت و بعد از خواب ظاهر گردد ابتدا عمر زن باعث
تعشق مرد لیکن از ان بسبب معشوقیت مرد و بقول جامی ع گہے عاشق گہے معشوق بوده ۴ علامت
حرکت دیده علی المخصوص جانب مرد نشان قوت باه است و بر خاستگی نوک پستان بر سرعت انزال او

یادلی موی زهارش باعث تنفر مرد و بالعکس سستی ذکر در حالت قربت محبت زن را زائل میکند
خاطرنشین تواند انزالین حیا و شرم مرد هنگام مجامعت مزیل شهوت اوست قدم عریض نشان شهوتناکی
مردان بود درازی و لطری انگشتان دست اطول و فلات ذکر ایشان میباشد و صدای خوش آهنگ الحان
خوش بیان دلدار که تیغ فراق وی دل را مجروح کرده باشد مشتاق را بسمل بنماید چه غنا افسون آن است
و اظهار آب دیدگی بل اشک در سخن محبت انگیز و نیرودی زن باعث زود فریبی اوست مجالست با زنان
پاکیزه نو عمر و فارغی از کدورات دنیا و انشراح خاطر عمده ترین اسباب قوت باه دانسته اند پشت فیا طراز سببی
که باشد سبب نقصان بل کالعدم اوست و کثرت مجامعت مضار ترین اشیا برای فریقین علی الخصوص مردان را
و انفراغ بی میل مرام زن بسحق رغبت میکنند و ترجیح وطی بسحق بر مجامعت بر اختیار عمل و فراغ خلاف فعلیت دا
چه مساس احلیل بر رحم اولی تر از فرجین بر آفریقین مع آلت جبلی را چه نسبت بسری با اصل لعبچاع مرد احلیل
خود را از آب یکام بشوید و اگرچه جوانان نو عمر اینچنین شدت ماده منویه خیال بر بنیات و مضاجعه بینماید
بل از بان طعن نسبت ملح ذرا میکنند ولی اعتقد الیناشیوه خود میسازند در عوضه قلیل نقصانی
بی پروا زند که مدت العمر تدارک آن بنماید و سودی نبخشد خفض یکجا باعث تحیی بدن و انطفاء حرارت
غریزیه که نیستی سبب کمی شهوت مردان میباشد عاید میگردد و جمهور الناس بسبب نا واقفی این علم انزال
خود را انزال می تصورند و تعدد مجامعت بخیال قرار داد تسلی زن حسب زعم خود بر تسلی اینکار تعاقب میکنند
وحال آنکه از حال صحیح آن آگاه نیستند که تسلی زن در حالت انشاف و بهرازی او که ادنی مرتبه
دو سه ماهست بوقوع میرسد چه جایکه و جماع چرا که اگر باین عرصه ممتد هم هراز گرد مجمون تفکاری
مردست زن نوکه هم هیجت شود اگر حسب اتفاق قوت بفعل مجامعت بباعث تشتت خاطر و غیره
نیاید از نزدیکی او باز ماند بل اظهار تنفر مزاج او دوست ورازی و غیره لوازمات مجامعت هیچ ورا
دور دارد و بقول بندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جماع هرگز از مساس و دیگر حرکات بیجا
درگذر نکند چرا که در صورت عدم ظهور مساس و غیره سبکی مردست و بعضی که در طفولیت قوای دماغی
بقوت میدارند درین سن از این فعل باز میمانند در شباب وقت ظهور ضعف قوای راغب

این فعل بوده تا مدت العمر تارک آن نمیشوند لتر ایدا نقصار
در طفولیت ضعف قوای دماغیه میگردد بسبب عدم تمیز نیک و بد گرفتار این
شبابیت که باعث قوت قوای دماغی ست بنجیان محبوبیت باز می آیند غرضکه کسیکه
شائق این امر میشود تا زندگی ترک نمینماید لان اختیار بهذه الفعل فی هذه السن دال
علی نقصان عقله دانا نکه بطفولیت گرفتار گردند تا شباب باز میمانند بظهور قوت الممیزه فی
هذه الزمان و آنکه ضعف قوای جسمانی خلقی و ضعف قلب پیدایشی دارند همیشه گرفتار
دام بلا بوده ازینکار باز می آیند وقتی من الاوقات خواه قوای شهوانیه قوی باشد خواه ضعیف
و بل عند شدت قوای شهوانیه اگر چه بسبب سن و وقت شبابیت و دیگر امورات نیوی عامل
این فعل بوده انجام باز نیاید الا طالب و شائق هم صحبتی این فریق میباشند ضعف خلقت
تصور حسن و جمال زن حین مقارنت علی الخصوص مع اللذات باعث بر سرعت انزال ست
چنانچه در صورت وقوع هم صحبتی مرد بطی الانزال با زن سریع الانزال صرف بتخیل قوت
مجامعت بلذت و تصور حسن و جمال و غیره بطی الانزال خود میجوید چه زن شائق بی توافق
انزالین خط نمییابد بمرد عیاش و در غلو باظهار شهوت میباشد در جزء عیاشی بجای آن دانسته و زن عیاشی
اعنی فاحشه را عادم سر از مجامعت نامیده اند کمال عیاشی که هر که هم صحبت شود بر اینها و خوش مانند
در غایت تماشبینی نقصان آب طرفشانی کرده آب خود را نگاه داشتن ست طوریکه ممکن باشد و چنانکه
ثبوت آن بعشوقه نشود چرا که وقت انکشاف این امر بطرفشانی بسبب انقباض او مکدر دو فاش
نگاهداشتن آب خود ظاهر که زنان کثیره را از شهوت واحد خوشنود کردن خواهش نفس و احدیت
الا البته اگر اختیار شیوه مذکوره بالا مرعی خواهد داشت البته ممکن ست و اظهار شهوت پیش
کس و ناکس و یا ذکر محوق عارضه قلیل جریان و سوزاک و آتشک بطور تفاخر بسبب قلت و
نقصان فطرت ست درباره صاحبان حرکت سریه قویه بدنیه باعتبار خلاقت قوی الانفاذ میباشند
اگر چه بسبب کثرت استعمال و یا جبران ضعفی بهم رسانیده باشد برودی بعد جماع بول کردن ٩٦٥

سا بول و بول فی الفراش میگردد و مجربین بتجربه پرداخته اند که رفتن پا
دست را و بالجمله عامل و شائق جماع را باید که از فصد و حجامت و ارسال علق و اسهال و غیره
ست قویه خود را دور دارد و خاطر خود را بمکروهات دنیوی گرفتار نسازد علی الخصوص بدامنگیری فکر
از بس مضار ترین اشیاست بفعل جماع و صاحبان ضعیف القلب را اکثر بسبب لحوق طپش و خفقان
قلبی که حین حرارت و انهزام و جدید لازم میباشد قدرت بفعل جماع زدن نا امکان پذیر مینماید
بلکه در دو سه مرتبه بمشکل قادر بر جماع میشود و حبس منی و مدافعت آن حین میلان طبیعت بانزال مضار ترین
میباشد و در اکثر بحیثیت احد لسبعه تیمن میرساند و جماع در حالت تقاضای بول و براز و یا بعد ریاضت و
یا حرکت قوی یا بعد انفعالات نفسانیه ممنوع ست و تا قوای بدنیه قوی نمیشود اثر دوا بر زود
ممکن الوقوع ست چنانچه عمر شبابیت که باعث زودی تاثیر فعل دوا میگردد و سن کهولت و شیخوخت سبب
دیر اثر دوا میباشد از انجاست که متاثر تا که قوی نخواهد بود از مؤثر ظهور اثر نیز نخواهد گردید پس در صورت
ضعف قوی تاثیر دوا دیر و کمتر ظهور مییابد و چون تخم مرغ بمزاج اکثر مردمان این ضلع امداد حرارت
میکند بهر که موافق شد مثلش غذای مقوی باه بنظر نگذشته خصوصا تخم مرغ را در آب جوش داده و سفیدی
آنرا دور کرده و دران زردی یک دو مرغ کشته قلعی یا زمرده خوردن فائده کثیر مشاهده شود و حکما را
در تعدد جوش اختلاف ست چنانچه از مطالعه کتب عند مساس حاجت معالم باشند و دیگر طریق خوردنش بسیار
بعضی خاگینه مرتب میکنند و برخی در روغن زرد مع قدری نمک بر آتش ترتیب مینمایند و بعضی در شیر و شکر
و نیم حلوا ساخته میل میکنند غرض که بطوریکه مرغوب باشد رغبت شوند و همچنین بالائی شیر را در تولید منی
اثر یکه معاینه گردید شاید کمتر دیگر باشد آن نبوده باشد لانه یولد المنی والمنی مادة الشهوة و کشنیز
خس و سرکه و غیره آن که ازین قبیل باشد قاطع باه است و همچنین خوردن آب سرد بعد جماع فوراً اعنی
تا زمانیکه حرارت حادثه از حرکت جماعی رو بکمی نیاورده باشد از بس مضار ترین است برای باه و استعمال ادویه بارده
کثیره مضر باه می شوند و سمک خورده جماع کردن جنون می آرد مخفی مباد که نسخهای مختلف المزاج درین مختصر
درج گردیده اند حسب رای صاحب خود حار را از بارد تمیز داده مستعمل باید شد پر ظاهر که در صورت عدم تمیز

واستعمال جاریقا بلہ بسبب ضعف باہ جہار نقصان بہ نقصان خواہد بر داشت زیرا کہ
حکماے متقدمین و متاخرین قرار یافتہ و قد فرغ من تسوید ہذہ النسخۃ فی تاریخ خمسۃ عشرہ
من شہر محرم الحرام سنۃ الف و مائتین و سبعۃ و عشرین من ہجرۃ النبی الحجازی صلی اللہ علیہ و علی
آلہ و اصحابہ و سلم فی نہایۃ العجلۃ و فی عین التردد و کثرۃ العلائق و ہجوم العوائق تمام شد

خاتمة الطبع

زبان ناطقہ شیرین ادا را قدرت کجا کہ در بیان شمہ از محامد سامیہ آن حکیم لاثانی کہ مفردات فصول
عشرہ از ابداع اوست و مرکبات اربع عناصر از اختراع او شیدا پیدا نی در آید فتبارک اللہ احسن الخالقین و
پاے عاجلہ فکر رسا را قوت کجا کہ در طریق تحقیق نکتہ از نعوت زاکیہ آن طبیب روحانی کہ بحوران در
معصیت را شربت شفاعت نوخت و بعلاج مبتلای مبتلای نقاہت ضلالت پرداخت
بقطرہ زنی پرداز و وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ اجمعین اما بعد
مخفی مباد کہ درین زمان فرحت اقتران کتاب لاجواب عدیم المثیل بلا اشتباہ المسمی بضیاء الابصار
فی حد الباہ کہ عنوانش متکفل اذواق عنفوان جوانی ست و تحریرش متضمن احوال وصول آمال
و امانی آب عذوبت از الفاظ لطیفش متقاطر ست و از مضامین شریفش متوالی و متواتر و ہر فصلی
ازین کتاب شریف اثر فصلی بتوان دید و از ہر دقیقہ درین رسالہ منیف بدقیقہ دران لطفی بتوان رسید
من تصنیف لطیف و تالیف شریف عمدۃ الاطباء رئیس الحکماء ارسطو فطرت سرایا حذاقت مستخرج قانون
معانی مسیح ثانی سہ خجستہ طبیبی مسیحا نفس + کہ جان از عدم آورد باز پس + حکیم محمود خان صاحب
سلمہ الوہاب در مطبع فیض منبع دافع انواع الام بے مالگی شافی صنوف اسقام بیچارگی مرجع
علیل الحالان دہور جناب منشی نول کشور صاحب سی آئی ای سابح بالفرح والسرور
واقع کانپور با حسن ترکیب سقراط دانش بقراط کمال منشی بھگوان دیال صاحب مہتمم مطبع
بار چہارم در ماہ اپریل سنہ ۱۸۹۱ عیسوی این تریاق اکبر تیار گردید و شفای کلی بمریضان مطالعہ
دوا بخشید

کتب طب اردو

فہرست کتب [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجالس [illegible] وفات [illegible]

[illegible]

[illegible] مطلع العلوم و مجمع الفنون [illegible]

[illegible]

[illegible]

معلومات الآفاق [illegible]

[illegible]

باغ [illegible] فردوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

رسالہ [illegible]

تحفہ [illegible]

[illegible]

تاریخ [illegible]

[illegible]